

ستایش : به نام کردگار (الی نامه (نظم) عطار نیشابوری)

به نام کردگار هفت افلاک	که پیدا کرد آدم از کفی خاک
-------------------------	----------------------------

لغات مهم: افلاک آسمان ها چرخ ها جمع فلک آسمانها کردگار آفریدگار و پیدا کرد: آفرید نکات دستوری در مصراع اول فعل آغاز میکنم به قرینه معنوی حذف شده است و بیت دارای دو جمله است و شیوه بلاغی تقدم فعل بر مفعول و متمم

در مصراع دوم نکات آرایه ادبی: هفت افلاک مجاز از کل هستی - کف مجاز از مقدار کم دست و تلمیح اشاره به آیه «انی خالق بشر من طین» (آیه ۷۱ سوره ص) معنی با نام آفریننده هفت آسمان جهان هستی آغاز میکنم که حضرت آدم را از مشتی خاک آفرید. مفهوم آغاز با نام خدا آفرینش انسان از خاک (گل) در مدت ... روز بدون کمک و واسطه

الهی، فضل خود را یار ما کن	ز رحمت یک نظر در کار ما کن
----------------------------	----------------------------

لغات مهم: فضل بخشش کرم نیکویی دانش رحمت: لطف و مهربانی نکات دستوری الهی منادا و شبه جمله معادل یک جمله ترکیب وصفی یک نظر بیت دارای سه جمله است و اجزای جمله مصراع اول جمله چهار جزئی با مفعول و مسند مصراع دوم جمله سه جزئی با مفعول

نکات آرایه ادبی: جناس یار و کار نظر در کار کسی کردن کنایه از توجه کردن و عنایت کردن معنی: خدایا، فضل و بخشش خود را یار و همراه ما قرار بده و از روی رحمت و لطف به کار ما توجه و عنایتی بکن.

مفهوم: درخواست لطف و عنایت از خدا طلب رحمت و بخشش از خداوند

تویی رزاق هر پیدا و پنهان	تویی خلاق هر دانا و نادان
---------------------------	---------------------------

لغات مهم: رزاق روزی دهنده و خلاق: آفریننده (شیوه بلاغی)

نکات دستوری: تقدم فعلی هستی بر مسند در هر دو مصراع بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: تضاد پیدا و پنهان دانا و نادان تناسب پیدا و پنهان، «دانا» و «نادان و رزاق و خلاق» و «پیدا و پنهان» و «دانا و نادان» مجاز از کل موجودات و آفریده ها و واج آرایی «ااا»

معنی: تو روزی دهنده تمام موجودات از آشکار و نهان هستی و تو آفریننده همه آفریده ها، از دانا و نادان هستی

مفهوم: رزاق بودن خداوند عمومیت رزاقیت خداوند آفریننده بودن خدا عام بودن خالقیت خداوند

زهی گویا ز تو کام و زبانم	تویی هم آشکارا هم نهانم
---------------------------	-------------------------

لغات مهم: زهی شبه جمله تحسین به معنی آفرین کام سقف دهان، مجازاً دهان، زبان نکات دستوری زهی شبه جمله و معادل یک جمله است و حذف فعل در مصراع اول به قرینه معنوی و تقدم فعل در مصراع دوم بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: تناسب گویا کام زبان کام مجاز از دهان و زبان اشکارونهان من مجاز از کل وجود و تضاد آشکارا و نهان

معنی: چه خوش است که زبان و دهانم از لطف تو گویا شده و تمام آشکارا و نهان وجود من تو هستی

مفهوم: لطف و عنایت خدا خداوند به ما گویایی و بیان بخشیده است

چو در وقت بهار آبی پدیدار	حقیقت پرده برداری از رخسار
---------------------------	----------------------------

لغات مهم: حقیقت حقیقتاً به طور واقعی رخسار چهره نکات دستوری حقیقت حقیقتاً قید و آبی میشوی در متون کهن «آمدن» به معنی «شدن» به عنوان فعل استادی به کار می رفت

نکات معنی: وقتی که در فصل بهار آشکار میشوی و حقیقتاً چهره خود را نشان می دهی. مفهوم تجلی زیبایی خداوند در پدیده های جهان هستی عرفا معتقدند که جمال و زیبایی خداوند در پدیده های جهان هستی نمایان می شود و فصل بهار اوج آشکار شدن زیبایی خداوند در طبیعت است. نشانه های خداوند.

آرایه ادبی: پرده برداشتن از چیزی کنایه از نشان دادن آن چیز

فروغ رویت اندازی سوی خاک	عجایب نقش ها سازی سوی خاک
--------------------------	---------------------------

لغات مهم: فروغ پرتو روشنایی عجایب جمع عجیب شگفتی ها چیزهای شگفت آور و بدیع

نکات دستوری: مفعول فروغ مضاف الیه «ت» در «رویت» روی تو بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: استعاره فروغ رویت اضافه استعاره نقاشها استعاره از زیباییهای طبیعت گلهها و گیاهان و خاک مجاز از طبیعت و جهان هستی جناس روی سوی ، ت در رویت ضمیر متصل است که تاثیری در جناس ندارد و از واژه حذف میشود

معنی: پرتو نور چهره ات را بر طبیعت می تابانی و نقش و نگارهای شگفتی را در طبیعت به وجود می آوری **مفهوم:** پرتو جمال الهی باعث زیبایی آفرینش است.

گل از شوق تو خندان در بهار است از آتش رنگهای بی شمار است

لغات مهم: شوق میل شدید

نکات دستوری: جهش ضمیر ضمیر «ش» منظم است. برای او رنگهای بی شماری وجود داد بیت دارای دو جمله است و است در جمله اول سه جزئی با مسند است در جمله دوم به معنی وجود داشتن دو جزئی و ناگذر است.

نکات آرایه ادبی: استعاره تشخیص خندان بودن گل خندان شدن گل کنایه از شکفتن گل تناسب گل بهار رنگ و حسن تعلیل علت خیالی و شاعرانه که برای رنگهای بی شمار گل «آورده شده است.

معنی: گل از شوق دیدار تو در فصل بهار خندان و شکوفا شده و به همین خاطر برای او رنگهای بی شماری وجود دارد.

مفهوم: تجللی جمال خداوند در پدیده ها فراگیر بودن عشق الهی در جهان هستی همه زیبایی های طبیعت به خاطر خداوند است.

هر آن وصفی که گویم بیش از آنی یقین دانم که بی شک جان جانی

لغات مهم: جان روح جان جان روح بخش موجودات اصل : هر چیز نکات دستوری جانی آنی ی هستی فعل اسنادی بیش از آن مسند جان جان مسند بیست دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: تلمیح اشاره به آیه شبخانه و تعالی عما یصفعون او منزّه و فراتر است از آنچه وصفش میکنند (انعام ۱۰۰) جناس آن و جان و تکرار جان

معنی: من تو را هر چه توصیف کنم تو بیشتر از آن هستی و یقین میدانم که تو اصل و وجود بخش روح هستی.

مفهوم: قابل توصیف نبودن خدا ایمان به آفرینندگی خدا عقل انسان

شعر

نمی دانم نمی دانم الهی تو دانی و تو دانی آنچه خواهی

نکات دستوری: بیت شش جمله دارد و شبه جمله ندا و منادا) الهی هر پنج فعل نیاز به مفعول دارند. نکات آرایه ادبی واج آرایه تکرار مصوت «ی» تکرار نمی دانم و تو دانی برای تاکید و تضاد: «نمی دانم»، «دانی» معنی: خدایا من هرگز نمی دانم و تنها تو میدانی آنچه را که می خواهی مفهوم دانای مطلق بودن خدا نادانی انسان نسبت به علم و مشیت خدا علام الغیوب بودن خداوند

هم قصه نانموده دانی هم نامه نانوشته خوانی

من بی کس ندارم این پر و بال نمی دانم تو می دانی بگو حال

درس یکم : چشمه (دیون اشعار (نظم) نیما یوشی (علی اسفندیاری)

گشت یکی چشمه از سنگی جدا غلغله زن چهره نما تیزپا

لغات مهم: غلغله زن شور و غوغاگان

نکات دستوری: قید مصراع دوم ترکیب وصفی و نهاد جمله یکی چشمه بیت دارای یک جمله است و شیوه بیت بلاغی است. نکات آرایه ادبی چهره نما کنایه از خودنما تیزپا کنایه از شتابان استعاره تشخیص چهره نمایی و تیزپایی چشمه و چشمه نماد انسانهای مفرور و خودخواه

معنی: چشمه ای از سنگی جدا شد و غلغل کنان در حال جوش و خروش با خودنمایی به سرعت حرکت کرد. مفهوم سرعت خودنمایی و غرور چشمه

گه به دهان بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

نکات دستوری: حرف اضافه چون به معنی مانند و متمم: صدف

نکات آرایه ادبی: تشبیه چشمه مانند صدف و تیر و استعاره تشخیص نسبت دادن دهان به صدف و چشمه « جناس: صدف، هدف . تناسب دهان کف و تیر هدف و جو در مصراع دوم ادات تشبیه است و معنی مانند و مثل می دهد. معنی چشمه گاهی به خاطر سرعت مانند صدف دهانش کف آلود میشود و گاهی مانند تیری بود که به سرعت به سوی هدف می رود.

مفهوم: توصیف سرعت چشمه

گفت: درین معرکه یکتا منم	تاج سر گلین و صحرا منم
---------------------------------	-------------------------------

لغات مهم: معرکه میدان جنگ جای نبرد یکتا بی نظیر گلین بوته گل سرخ بیخ بوته گل صحرا دشت هموار، هامون، در اینجا دشت سرسبز

نکات دستوری: مسند یکتا و تاج سر گلین و مجدا و بیست دارای سه جمله است. نکات آرایه ادبی تشبیه چشمه مانند تاج تاج مجاز از زینت تاج سر بودن کنایه از مایه بزرگی افتخار و زیبایی بودن استعاره (تشخیص): سخن گفتن چشمه استعاره تشخیص) سر گلین و صحرا

معنی: چشمه گفت: من در این میدان یگانه و بی نظیرم و مانند تاج زینت بخش بوته گل و دشت (طبیعت) هستم.

مفهوم: خودستایی، غرور تکبر، خود بینی

چون بدم سبزه در آغوش من	بوسه زند بر سر و بر دوش من
--------------------------------	-----------------------------------

لغات مهم: دوش کف شانه **نکات دستوری:** پیوند حرف ربط) وابسته ساز چون بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: بوسه زدن کنایه از عزیز و دوست داشتنی شمردن دوییدن کنایه از حرکت سریع چشمه اضافه استعاره (تشخیص): آغوش من آغوش چشمه استعاره تشخیص بوسه زدن سبزه دوییدن چشمه و مراعات نظیر سر دوش آغوش جناس ناقص سر، برسر، در معنی آغوش گفت: وقتی می دوم سبزه ها در آغوش من به نشانه عزیز بودنم برسر و کتف من بوسه می زنند.

مفهوم: خودستایی

چون بگشایم ز سرمو شکن	ماه ببیند رخ خود را به من
------------------------------	----------------------------------

لغات مهم: شکن پیچ و خم زلف نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم و مفعول در هر دو مصراع بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: مو استعاره از آب شکن استعاره از موج استعاره تشخیص (نسبت دادن گشودن مو به چشمه و دیدن رخ خود به ماه رخ) خود مراعات نظیر سر، مو، شکن رخ

معنی: چشمه گفت: وقتی پیچ و خم موهایم را باز میکنم ماه چهره خود را در من مبیند شاعر چشمه پر از موج را مانند انسانی با موهای پرچین و شکن تصور کرده که با آرام شدن چین و شکن موهایش را باز میکند و مانند آینه ای میشود که ماه چهره خود را در آن می بیند.

مفهوم: خودستایی انعکاس چهره ماه در آب آرام

قطره باران که در افتد به خاک	زو بدمد بس گهر تابناک
-------------------------------------	------------------------------

لغات مهم: گهر: مخفف گوهر، مروارید

نکات دستوری: فعل پیشوندی درافتد و قید پس ترکیب وصفی گهر تابناک بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: تلمیح اشاره به اعتقاد قدما در گذشته اعتقاد داشتند مروارید همان قطره باران است که به دریا می افتد و صدف آن را پرورش می دهد و خاک مجاز از زمین و گهر استعاره از گل و گیاه

معنی: چشمه گفت قطره بارانی که بر زمین می افتد از آن مروارید درخشانی به وجود می آید.

مفهوم: تواضع باعث عزت است.

در بر من ره چو به پایان برد	از خجلی سر به گریبان برد
------------------------------------	---------------------------------

لغات مهم: خجلی شرم خجالت کشیدن گریبان یقه لباس

نکات دستوری: مفعول ره (راه) مفعول سرا در مصراع دوم)

نکات آرایه ادبی: راه به پایان بردن کنایه از همراهی سر به گریبان بردن کنایه از خجالت و جناس ناقص سر، بر، در

معنی: چشمه گفت اگر آن قطره با من همراه شود از شرم و خجالت سرش را پایین می اندازد.

مفهوم: فخر فروشی کوچک شمردن دیگران

ابر ز من حامل سرمایه شد	باغ ز من صاحب پیرایه شد
-------------------------	-------------------------

نکات مهم: حامل حمل کننده، دارنده « پیرایه زبور

نکات دستوری: ترکیبهای اضافی در نقش مسند حامل سرمایه، صاحب پیرایه / حرف ربط ا همپایه ساز: «و»، «ولی»، «اما»، «لیکن»، «یا» ۲ وابسته ساز «که»، «تا»، «زیرا»، «اگر»، «اگرچه»، «چون»

نکات آرایه ادبی: سرمایه استعاره از باران - پیرایه استعاره از گلها و گیاهان استعاره تشخیص سرمایه دار شدن ابر و صاحب پیرایه شدن باغ موازنه هم وزنی یک به یک واژگان دو مصراع

معنی: اچمشه گفت | ابر سرمایه اش را که باران است از من گرفته و باغ هم زینت و زیبایی اش را که گل و گیاه است. از من گرفته است.

مفهوم: خود ستایی و غرور و تکبر

گل به همه رنگ و برازندگی	می کند از پرتو من زندگی
--------------------------	-------------------------

لغات مهم: برازندگی شایستگی، لیاقت و پرتو نور **نکات دستوری:** مفعول زندگی شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم و مفعول بیت دارای یک جمله است. **نکات آرایه ادبی:** استعاره تشخیص نسبت دادن زندگی به گل واج آرای تکرار واج «گ» **معنی:** آچشمه گفت: | گل با تعام خوش رنگی و شایستگی زندگی خود را از من دارد. **مفهوم:** خودستایی و غرور، فخر فروشی

در بن این پرده نیلوفری	کیست کند با چو منی همسری؟
------------------------	---------------------------

لغات مهم: بن ته انتها در اینجا زیر نیلوفری منسوب به نیلوفر به رنگ نیلوفر لاجوردی آبی رنگ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری آسمان لاجوردی است.»

نکات دستوری: صفت نسبی نیلوفری بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: پرسش انکاری کیست؟ به معنی کسی نیست. هدف از این پرسش انکار کردن وجود حریف است. (پرده نیلوفری استعاره از آسمان)

معنی: چشمه گفت: کسی زیر این آسمان آبی نمی تواند با من برابری کند. **مفهوم:** تکبر و خودپسندی

زین نمط آن مست شده از غرور	رفت و از مبدا چو کمی گشت دور
----------------------------	------------------------------

لغات مهم: نمط روش نوع . مبدأ: محل شروع «بحر دریا

نکات دستوری: قید زین نمط شیوه بلاغی تقدم فعل بر مسند در مصراع دوم «گشت دور و بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: مست شده کنایه از خوشحال و سرخوش دار

معنی: آن چشمه که از غرور سرخوش و مست شده بود همان طور رفت تا از محل شروع حرکت خود کمی دور شد. **مفهوم:** غرور و تکبر

دید یکی بحر خروشنده ای	سهمگنی نادره جوشنده ای
------------------------	------------------------

لغات مهم: بحر دریا سهمگن مخفف سهمگین ترسناک نادره بی نظیر بی مانند

نکات دستوری: ترکیب وصفی در نقش مفعول یکی بحر خروشنده

نکات آرایه ادبی: واج آرای تکرار واج ن« و مصوت «ا» بحر نعاد بزرگی و عظمت

معنی: چشمه دریای خروشان و ترسناکی را دید که در جوشش و موج بی مانند بود. **مفهوم:** غرور و عظمت و عظمت دریا

نعره برآورده فلک کرده کر	دیده سیه کرده شده زهره در
--------------------------	---------------------------

لغات مهم: نعره فریاد زهره کیسه صفرا

نکات دستوری: بیت دارای چهار جمله است مفعول فلک دیده مسند: سیه، زهره در

نکات آرایه ادبی: کر کردن فلک کنایه از صدای بسیار بلند و سیاه کردن دیده کنایه از خشمگین بودن زهره در بودن کنایه از ترسناک بودن اغراق کر کردن گوش فلک استعاره تشخیص کر شدن ،فلک دیده داشتن دریا و نعره برآوردن آن معنی آدریا فریاد می کشید طوری که با فریادش گوش آسمان را کر کرده بود و از خشم چشمانش سیاه شده بود و همه را از ترس زهره ترک می کرد. می ترساند **مفهوم:** توصیف شکوه و ترسناکی دریا

راست به مانند یکی زلزله	داده تنش بر تن ساحل یله
-------------------------	-------------------------

لغات مهم: راست درست عیناً و پله آزاد رها، پله دادن تکیه دادن

نکات دستوری: قید راست و ترکیب اضافی مانند یکی زلزله ترکیب وصفی یکی زلزله بیت دارای یک جمله است.

نکات آرایه ادبی: تشبیه دریا مانند زلزله اضافه استعاری تشخیص تنش تن دریا تن ساحل و تکرار تن

معنی: دریا درست مانند زلزله ای بود که تنش را بر روی ساحل رها کرده بود. **مفهوم:** توصیف موجهای سنگین دریا که بر ساحل می خورند.

چشمه کوچک چو به آنجا رسید	وان همه هنگامه دریا بدید
---------------------------	--------------------------

لغات مهم: نکات دستوری بیت دارای دو جمله است هنگامه مفعول است.

نکات آرایه ادبی: استعاره (تشخیص) نسبت دادن «دیدن» به چشمه و چو به معنی وقتی که و تشبیه نعی سازد.

معنی: وقتی که چشمه کوچک به آنجا رسید و شور و غوغای دریا دید.....

خواست گزان ورطه قدم در کشد	خویشتن از حادثه برتر کشد
----------------------------	--------------------------

لغات مهم: ورطه: زمین پست مهلکه: هلاکت

نکات دستوری: بیت دارای سه جمله است و در کشد فعل پیشوندی

نکات آرایه ادبی: قدم در کشیدن کنایه از دوری کردن برتر کشیدن کنایه از نجات دادن

معنی: چشمه خواست که از آن مهلکه دوری کند و خود را از خطر نجات دهد. مفهوم تلاش برای نجات

لیک چنان خیره و خاموش ماند	کز همه شیرین سخنی گوش ماند
----------------------------	----------------------------

لغات مهم: خیره سرگشته حیران فرومانده، لجوج، بیهوده

نکات دستوری: پیوند حروف ربط همپایه ساز لیک قید چنان بیت دارای دو جمله است.

نکات آرایه ادبی: گوش مجاز از شنیدن شیرین سخنی حس آمیزی

معنی: چشمه اما با دیدن دریا چنان شگفت زده و ساکت ماند که با آن همه زبان آوری و خوش سخنی که داشت حیرت زده و مشغول گوش دادن به صدای دریا شد. **مفهوم:** حیرت و شگفت زدگی نكوهش غرور و تكبر

آن همه عشوه که در پیش نهادند و غرور	عاقبت روز جدایی پس پشت افکندند
به در کرده گیتی غرور از سرش	سر ناتوانی به زانو برش
ای گل شوخ که مغرور بهاران شده ای	خبرت نیست که در پی چه خزانی داری
تواضع، سر رفعت افرازدت	تكبر به خاک اندر اندازدت

(۱) مفهوم بیت به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک با همه ابیات به جز بیت متناسب است.

(۱) از خون هر که هر چه خورم یا برم جو فیض روزی خور خدایم و مهمان یک کسم

(۲) ای مقصد کارگاه تقدیر مقصود چهل صباح تخمیر

(۳) بدیعی که شخص آفریند از گل روان و خرد بخشد و هوش و دل

(۴) خاک چهل صباح سرشتی به دست صنع خود بر زبان لطف براندی ثنای خاک

گنج حکمت برای خود کلیله و دهنه ترجمه نصرالله شی

در آگیری سه ماهی بود در حازم یکی عاجز

لغات مهم آگیر برکه حازم محتاط و عاجز ناتوان

نکات دستوری عبارت سه جمله دارد و فعل جمله های دوم و سوم حذف به قرینه لفظی آگیر متمم و ماهی دو، یکی نهاد و حازم، عاجز مسند

نکات آرایه ادبی نسبت دادن حازمو عاجز به ماهی تشخیص (استعاره) آگیر، ماهی مراعات نظیر

معنی در برکه ای سه ماهی وجود داشت دو ماهی دوراندیش بودند و یکی عاجز و ناتوان بود. **مفهوم** وجود تفاوت در دوراندیشی و ناتوانی در عقل

از قضا روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیازند و هر سه را بگیرند

لغات مهم از قضا اتفاقاً میعاد وعده قرار میعاد نهادن قرار گذاشتن

نکات دستوری عبارت چهار جمله دارد و از قضا روزی قید و صیاد نهاد. آن یکدیگر متمم میعاد دام سه مفعول دو صیاد، هر سه ترکیب وصفی

آرایه ادبی صیاد و دام؛ مراعات نظیر

معنی اتفاق روزی دو ماهیگیر از آن جا گذشتند و با هم قرار گذاشتند تا دام بیاورند و هر سه ماهی را صید کنند.

ماهیان این سخن بشنودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در میآمد برفور بیرون رفت.

لغات مهم حزم تدبیر و دوراندیشی احتیاط زیادت بیشتر دست برد؛ هجوم و حمله دستبرد دیدن مورد حمله و هجوم قرار گرفت. جافی ستمگر ظالم سبک برفور به سرعت سریع

نکات دستوری عبارت شش جمله دارد ماهیان این اولی)، آب نهاد سخن حزم دست برد مفعول بارها سبک برفور، بیرون قید و این سخن حزم زیادت آن جانب ترکیب وصفی دست برد زمانه جافی ترکیب اضافی و وصفی

نکات آرایه ادبی نسبت دادن حرم به ماهی تشخیص استعاره دست برد زمانه اضافه استعاری (تشخیص) نسبت دادن «جافی» به زمانه، از تشخیص استعاره روی به کار آوردن کنایه از شروع کردن کار اقدام کردن

معنی ماهیان این سخن را شنیدند و آن که عاقل تر بود و بارها ستم های روزگار ستمکار را دیده بود به سرعت کارش را شروع کرد و فوراً طرفی که آب وارد بر که می شد، بیرون رفت. **مفهوم** هوشیاری و استفاده از فرصت اهمیت داشتن تجربه

در میان صیادان برسیدند و هر دو جانب آگیر محکم بیستند.

لغات مهم جانب طرف سمت و سو

نکات دستوری عبارت دو جمله دارد. در این میان محکم قید و صیادان نهاد جانب مفعول این میان ترکیب وصفی هر دو جانب

آگیر: ترکیب وصفی و اضافی

معنی در این هنگام ماهی گیرها رسیدند و هر دو طرف برکه را محکم بستند.

دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود با خود گفت غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست.

لغات مهم پیرایه زیور و زینت ذخیرت ذخیره اندوخته «تجربت تجربه و غفلت بی خبری فرجام عاقبت پایان حیلست چاره، تدبیر

نکات دستوری عبارت پنج جمله دارد دیگری فرجام نهاد و هم اکنون قید و پیرایه خود متمم ذخیرت معطوف «واو» در جمله اول حرف عطف و درسه جمله پایانی حرف پیوند» (ربط) است غفلت مفعول دو جمله بعد از فعل گفت به عنوان نقل قول مستقیم نیز مفعول محسوب می شوند.

آرایه ادبی پیرایه خود ذخیرت تجربه اضافه تشبیهی انسبت دادن «خرد» و «تجربت» و سایر ویژگیهای انسانی به ماهی تشخیص (استعاره) معنی ماهی دیگر که از زینت عقل بهره مند بود و اندوخته ای از تجربه داشت با خود گفت اشتباه کردم و عاقبت کار کسانی که اشتباه و غفلت می کنند. همین است. اکنون زمان چاره گری و تدبیر است. **مفهوم** پی بردن به غفلت خود بدی عاقبت غافلان کوتاهی نکردن در تدبیر و چاره گری

هرچند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تاخیر صواب نبیند وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است

لغات مهم تدبیر چاره سازی چاره بلا گرفتاری منافع ج منفعت سودها، فایده ها دفع دور کردن مکاید ج مکیدت، مکرها، حيله ها تأخیر عقب انداختن کارها صواب درست و ثبات پایداری

نکات دستوری عبارت چهار جمله دارد و هر چند با این همه هرگز قید و تدبیر عاقل نهاد و هنگام دفع متمم - فایده، تأخیر: مفعول . نومید صواب وقت مسند روز معطوف به مسند فایده بیشتر ترکیب وصفی

نکات آرایه ادبی نگردد نبیند سجع روز مجاز از زمان مردان مجاز از به انسان ها

معنی هر چند که چاره سازی در هنگام گرفتاری فایده زیادی ندارد با این حال انسان عاقل هیچ گاه از فواید دانایی ناامید نمی شود و در دور کردن قریب های دشمن تأخیر را کار درستی نمی داند. این زمان زمان پایداری مردان واقعی و امروز روز اندیشیدن انسان های خردمند است. **مفهوم** کم تر شدن فایده چاره گری پس از گرفتار شدن امیدواری به فواید دانش و خرد در هنگام گرفتاری تأخیر نکردن عاقل در دور کردن قریب دشمن پایداری و تکیه به اندیشه برای دفع گرفتاری

پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می رفت صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است. بینداخت به حیلت خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد

لغات مهم صورت شد به نظر آمد، تصور شد

نکات دستوری عبارت هشت جمله دارد صیاد نهاد نهاد سایر جمله ها محذوف است . خویشتن او مفعول مرده در جمله اول مسند روی جوی متمم چون که حرف پیوند و جمله های صورت شد و مرده است پیرو) به حیلت قید

نکات آرایه ادبی جان به سلامت بردن کنایه از نجات یافتن معنی پس ماهی دوم خود را به مردگی زد و بر روی آب رفت صیاد او را برداشت و چون به نظرش آمد که ماهی مرده است. آن را انداخت و ماهی با زیرکی و چاره گری خود را به آب جوی انداخت و نجات یافت.

و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود حیران و سرگردان و مدهوش و پای کشان چپ و راست می رفت و در فراز و نشیب می دوید تا گرفتار شد.

لغات مهم احوال ج حال رفتارها - غالب چیره افعال کارها و حیران سرگشته مدهوش حیرت زده متعجب و فراز بلندی نشیب سرازیری

نکات دستوری عبارت پنج جمله دارد در جمله اول فعل بود به قرینه لفظی حذف شده است و آن غفلت، عجز نهاد غالب، ظاهر، گرفتار: مسند حیران قید مدهوش سرگردان پای کشان معطوف احوال، افعال چپ و راست فراز و نشیب متمم حرف اضافه چپ و راست» محذوف است.

نکات آرایه ادبی غالب و ظاهر سجع چپ و راست فراز و نشیب تضاد و پای کشیدن کنایه از لنگیدن نسبت دادن «ایا» و «دویدن» به ماهی تشخیص (استعاره) **معنی** و آن ماهی که غفلت و بی خبری بر رفتارهایش چیره و ناتوانی در کارهایش آشکار بود با حالتی سرگشته و شگفت زده و لنگ لنگان به چپ و راست می رفت و در پستی بلندیها میدوید تا این که سرانجام گرفتار شد. **مفهوم** گرفتاری عاقبت ناگوار غفلت و بی خردی

درس دوم باز آموختن رنگ دارد قابوس نامه (نشر عصر المعالی کلیوس)

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نهایی و چون نمودی به خلاف نموده مباحث

لغات مهم آسودن آرام گرفتن آسوده شدن توقف کردن ترک کردن دست کشیدن باز ایستادن میاسا آسوده نباش، باز نایست، دست نکش نمودن نشان دادن نموده مباحث: تنها، نشان نده

نکات دستوری عبارت چهار جمله دارد.

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر (تناسب) نیکی نیکوکاری

معنی تا جایی که میتوانی خوبی کردن را ترک نکن و خود را خوب و نیکوکار به مردم نشان بده ولی به دروغ خود را خوب و نیکوکار نشان نده **مفهوم** دوری از دورویی نگوشت تزویر دورویی، ریا کاری و سالوس

به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار تا گندم نهایی جو فروش نباشی

نکات دستوری مفعول دیگر مسند گندم نهایی جو فروش

نکات آرایه ادبی گندم نهایی جو فروش کنایه از انسان دورو و فریب کار تناسب گندم جو دل زبان جمله پایانی ضرب المثل

معنی سخت در دل و زبان یکی باشد تا دروغگو و فریب کار شناخته نشوی

مفهوم دوری از دورویی و فریب کاری دعوت به صداقت نکوهش تزویر دورویی ریاکاری و سالوس

شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است	وز حبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی	من نه آتم که دگر گوش به تزویر کنم
خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست	پرده ای بر سر صد عیب نهمان می پوشم
با محتسبم عیب مگوئید که او نیز	پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی	دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و اندر همه کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد.

لغات مهم داد انصاف عدل حق مستغنی بی نیاز و داور حاکم، قاضی

نکات دستوری حرف اضافه اندر متمم همه کاری ترکیب وصفی همه کاری عبارت دارای سه جمله است

نکات آرایه ادبی داد از خویشتن دادن کنایه از انصاف داشتن

معنی و در همه کارها منصفانه قضاوت کن برای اینکه هر کسی منصفانه قضاوت کند از قضاوت دیگران بی نیاز خواهد بود.

مفهوم قضاوت منصفانه معادل کلاه خود را قاضی فایده انصاف (ستایش عدل و داد

جوبیار ملک را آب روان شمشیر توسست تو درخت عدل بنشان بیخ بد خواهان بکن

عدل اختیار کن که به عالم نبرده اند بهتر از نام نیک بضاعت، مسافران

هر جا که عدل سایه کند رخت دین بنه کاین سایبان از طوبی، اخضر، نکوتر است.

و اگر غم و شادیت بود به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد

لغات مهم تیمار غم اندیشه خدمت و تیمار داشتن غمخواری و محافظت از کسی که بیمار است.

نکات دستوری ضمیر «ت» متمم غم و شادی برای تو وجود داشته باشد مفعول تیمار عبارت دارای سه جمله است.

نکات آرایه ادبی تضاد: غم و شادی

معنی و اگر غم و شادی داشته باشی آن را به کسی نگو که در غم و شادی به فکر تو باشد. **مفهوم** درد آشنایی داشتن محرم راز درد X را فقط x می فهمد

و اثر غم و شادی پیش مردمان بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.

لغات مهم اثر نشانه پیدا مکن آشکار نکن فعل کار، عمل

نکات دستوری در گذشته «مردم» مفرد تلقی و جمع بسته میشد زود قید « عبارت دارای سه جمله است.

نکات آرایه ادبی تضاد نیک و بد شادان و اندوهگین و تلمیح به آیه فان مع العسر یسرا بعد از هر سختی آسانی است

معنی غم و شادی خود را بر مردم بیگانه آشکار نکن و در پیشامدهای خوب و بد زود شادمان با غمگین نشو که این کار کودکان است. **مفهوم** پنهان داشتن راز از بیگانه دعوت به آرامش روانی و ثبات در رفتار خود داری و حفظ ظاهر روزهای خوب و بد در گذر است تا پایداری

شادی و بی غم بری که شادی و غم زود آیند و زود می گذرند

چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری که تا بر هم زنی دیده نه این بینی به آن بینی

غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات هر زمان حال وی از شکل دگر خواهد شد.

خوش برانیم و بدانیم به هر گونه که هست راحت و محنت ایام به سر خواهد شد

بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

لغات مهم محال دروغ بی اصل ناممکن نهاد ذات سرشت، طبیعت

نکات دستوری بنگردی در دستور کهن گاهی به اول فعل «ب» تأکید می افزودند و عبارت دارای سه جمله است.

نکات آرایه ادبی از جای شدن کنایه از خشمگین و دگرگون شدن و تضاد: حق و باطل

معنی تلاش کن تا در پیشامدهای ناممکن و بیهوده حالت و طبیعتت تغییر نکند برای اینکه انسانهای بزرگ با هر حق و باطلی دگرگون نمی شوند. **مفهوم** دعوت به آرامش روانی و ثبات در رفتار و آرامش بزرگان

و هر شادی که بازگشت آن به غم است آن را شادی مشعر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش

لغات مهم مشعر مخفف شمار شمار ، در نظر نگیر، ندان

نکات دستوری جمله اول و سوم سه جزئی با مسند و جمله دوم چهار جزئی با مفعول و مسند است و عبارت دارای سه جمله است.

نکات آرایه ادبی تضاد شادی و غم

معنی و هر شادی را که باعث غم میشود شادی واقعی ندان و هنگام ناامیدی امید خود را بیشتر کن **مفهوم** شادی واقعی دعوت به امیدواری ستایش امیدواری

و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی

لغات مهم بسته وابسته در به نومیدی: مخفف ناامیدی **نکات دستوری** هر دو جمله چهار جزئی با مفعول و مسند است. متمم امید نومیدی از اجزای اصلی جمله نیست و فعل جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است. **نکات آرایه ادبی** تضاد: امید و نومیدی **معنی** و امیدواری و ناامیدی را به یکدیگر وابسته بدان **مفهوم** ارتباط امید و ناامیدی همانطور که پس از ناامیدی امید هست پس از امید ناامیدی هست.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش خاصه قرابت خویش را

لغات مهم: رنج رحمت تلاش ضایع تباه تلف به سزا شایسته خاصه مخصوصاً به ویژه قرابت خویشاوندی، در اینجا خویشاوند

نکات دستوری ترکیب وصفی هیچ کس، همه کس

معنی نتیجه رنج و تلاش کسی را تباه نکن و به شایستگی قدرشناس دیگران باش به ویژه قدرشناس خویشاوندان خود باش **مفهوم** قدرشناسی و تباه نکردن رنج دیگران

چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن

لغات مهم طاقت تاب توان

نکات دستوری ایشان ضمیر مرجع ضمیر «قرابت» مفعول: نیکی

معنی تا جایی که امکان و توان داری به خویشاوندان خوبی کن **مفهوم** نیکوکاری

و پیران قبیله خویش را حرمت دار ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی عیب نیز بتوانی دید

لغات مهم حرمت احترام موقع حریص، آزمند، از ریشه «ولع»

نکات دستوری را بدل از نقش نمای اضافه فک اضافه پیران را حرمت پیران: «را» فک اضافه و همی بینی مضارع اخباری همی به در دستور کهن به معنی «هی» به کار می رفت.

نکات آرایه ادبی تضاد هنر و عیب

معنی و احترام پیران و بزرگان قبیله را را نگه دار ولی علاقه بیش از حد به پیران نداشته باش . تا همانطور که هنرشان را می بینی، بتوانی عیبشان را هم ببینی
مفهوم احترام به بزرگان پرهیز از علاقه افراطی و شیفتگی دعوت به واقع بینی پرهیز از خویش بینی افراطی

و اگر از بیگانه نایمن شوی زود به مقدار نایمنی خویش را وی ایمن گردان

لغات مهم ایمن در امان

نکات دستوری جمله پایانی چهار جزئی با مفعول و مسند

معنی و اگر از بیگانه احساس نا اهنی کردی زود به اندازه خطر او برای خود امنیت ایجاد کن **مفهوم** عاقبت اندیشی و احتیاط

و از آموختن ننگ مدار تا از تنگ رسته باشی.

لغات مهم تنگ داشتن خجالت کشیدن تنگ عیب و عار

نکات دستوری ماضی التزامی رسته باشی

معنی و از یادگیری خجالت نکش تا از عیب و عار رهایی بیابی **مفهوم** تاکید بر یادگیری عیب بودن نادانی معادل ندانستن عیب نیست نرسیدن عیب است.»

دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک این خاطر خطیر چنین گفت هر مرا

اگر تور آموختن سر بتابی تجوید سر تو همی سروری را

روان خوانی : دیدار (جمال میر صادقی - (نشر) با اندکی تصرف و تلخیص)

بالای پله ها ایستاده بود و بر و بر نگاه میکرد اما چیزی دستگیرش نمی شد. چشم های خواب آلود و حیرت زده خود را باز کرده و محو تعاشا شده بود همه چیز پیش چشم هایش عوض شده بود؛ چیزهای باورنکردنی و تازه ای میدید که روزهای دیگر ندیده بود.

لغات مهم محو بسیار شیفته و توجه کننده به چیزی بر و بر خبره شدن متمرکز

نکات آرایه ادبی دستگیر شدن کنایه از فهمیدن

مفهوم حیرت و شگفتی دگرگونی

بهمن پسر همسایه توی حیاط خودشان دور باغچه میگشت و با آب پاش کوچک خود گل ها و سبزه ها را آب میداد منیژه خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندانهایش را مسواک می کرد. همان طور که بی حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود همه اینها را میدید اما دیروز هیچ کدام را نمی توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه ها و گلدانها میگشت نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندانهایش را میشست تعجب برش داشته بود نمی دانست چرا امروز این طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

نکات دستوری نه بهمن را... فعل می توانست ببیند، حذف به قرینه لفظی نه . منیژه را ... فعل میتوانست بسند حذف به قرینه لفظی امروز ر این طور شده .. فعل است»، حذف به لفظی **مفهوم** شگفتی اتفاق بی سابقه

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و براقی روی آسمان را گرفته بود خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا میشد. سر و صدای شلوغ گنجشکها حیاط را برداشته بود. چندبار با خنده و خوشحالی دستهایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد بهمن... من را می بینی؟ بهمن...!

لغات مهم براق درخشان تابان

نکات آرایه ادبی مانند کردن خورشید» به توپ قرمز تشبیه و سرو صدا حیاط را برداشته بود کنایه از پر کرده بود. احاطه کرده بود.

مفهوم طلوع خورشید - آواز پرندگان - دیدار

اما بهمن به کار خود سرگرم بود صدای او را نشنید چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط ها سر به هم آورده و خانه هایشان یکی شده بود به جای دیوار تلی از آجرهای شکسته و پاره های خشت و خرده های گچ روی هم ریخته بود از پله ها پایین دوید خوشحال بود.

لغات مهم تل توده بزرگ خاک با شن، تپه، پشته

نکات آرایه ادبی سرگرم بودن کنایه از مشغول بودن به کاری باز ماندن دهان کنایه از تعجب و سر به هم آوردن کنایه از یکی شدن

مفهوم حیرت و یکی شدن خانه ها

توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای میریخت به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس هایش بود با اوقات تلخی گفت همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید دیوار را بسازد به کس دیگری نمی شود اطمینان کرد .

نکات دستوری خراب مسند **مفهوم** سپردن کار به شخص مطمئن

سیروس برادر بزرگش که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب میکرد صدایش را صاف کرد و گفت: بله دیگر تو این دور و زمانه به کسی نمی شود اطمینان کرد عجب روزگاری است.

نکات دستوری برادر بزرگش بدل مرد خانه، صاف: مسند

نکات آرایه ادبی حساب کردن کنایه از در نظر گرفتن صدا را صاف کردن کنایه از آماده شدن برای سخن گفتن

مفهوم احساس بزرگی و تقلید از سخن گفتن بزرگان شگفتی روزگار در عدم اعتماد به دیگران

درست همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزنند و کسی در را باز کند یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود نیشش باز شده بود و یک ریز می خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند بهمن با خنده گفت میدانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده... حال دیگر میشود همین طوری بیایی خانه ما بازی..... ناصرهم با تعجب پرسید باد دیوار را خراب کرده؟ چطوری خراب کرده؟ بهمن گفت: خوب خراب کرده دیگر!

نکات دستوری باز خراب مسند آرایه ادبی باز شدن نیش کنایه از خنده و خوشحالی

مفهوم خوشحالی از برطرف شدن موانع

طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی شان رو به راه شد یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدمهای بزرگ با ادب و اخم کرده روی قالیچه نشستند بهمن سماعر کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زرد آلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار جشن مفصلی گرفتند تا ظهر که به زور از هم جدا شدند. گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد. همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

لغات مهم قاش برش ترک قاچ مفصل گسترده، پرداخته بلند **نکات آرایه ادبی** رو به راه شدن کنایه از آماده شدن آتش کردن کنایه از روشن کردن اخم کردن کنایه از جدی بودن و به زور از هم جدا شدن کنایه از محبت زیاد داشتن

مفهوم شادی و خوشی از رفع مانع

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه میکرد چشم هایش دیگر نمی خندید. لب هایش شل و آویزان شده بود دلش میخواست بیهانه بگیرد و گریه کند حیاط مثل گذشته از هم جدا می شد. دیواری نو و آجری از میان خانه ها سر بیرون می آورد و آنها را از هم میبرد. ناصر می دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول کوچک میشود خیلی کوچک با خودش میگفت بله دیگر کوچولوی کوچولو شده درست مثل یک قفس فکر میکرد که دیگر نمی تواند با بهمن و بچه های دیگر گرگم به هوا بازی کند و مثل ماهیهای حوض دنبال هم بکنند به سرو کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فزایندهای شادمانی خود پر کنند.

لغات مهم کول: دوش، شانه کف

نکات آرایه ادبی نسبت دادن سر بیرون آوردن» به «دیوار» - «خندیدن چشم استعاره تشخیص سر بیرون آوردن کنایه از به وجود آمدن مانند کردن حیاط» به «قفس» و «بچه ها» به «ماهی های حوض تشبیه مفهوم غم جدایی اندوه زندانی شدن در قفس

پشت پنجره ایستاده بود و میله های آهنی را با دستهای میفشرد مثل بچه ای دو سه ساله لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی یک بی تربیتی دعوایش کرده بودند بغض گلویش را می فشرد و دلش می خواست گریه کند. چشمهای پر بغض و کینه اش به دیوار نوساز به بنا و عمله ها خیره شده بود. از همه آنها از دیوار و با و عمله ها نفرتش می گرفت.

لغات مهم بر چیدن جمع کردن بغض دشمنی عداوت عناد بنا معمار سازنده و عمله کارگر ساختمان ج عامل کارگران، در فارسی امروز کلمه عمله به صورت مفرد به معنی یک تن کارگر زیر دست بنا به کار می رود.

نکات آرایه ادبی لب برچیدن فشردن بغض گلو را به کنایه از ناراحتی خیره شدن چشم کنایه از نگاه معتمد و طولانی

مفهوم اندوه و نفرت از جدایی

از حرصش با آنها لج میکرد و هر چه از او میخواستند یا هر چه از او می پرسیدند و هر پیمانی که برای بابا و مامانش داشتند همه را نشنیده میگرفت گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگریزه بر می داشت. به سر و صورت آنها میزد و فرار میکرد

لغات مهم: حرص جوش خودخوری لج ستیزه کردن پافشاری در مخالفت و عناد

مفهوم خشم و لجبازی

بارها او را صدا کرده بودند آقا کوچولو آقا پسر... زنده باشی یک چکه آب خوردن برای ما بیاور بدو بارک الله خیلی تشنه ایم اما او اعتنایی نمی کرد پشتش را به آنها میکرد و میرفت. دلش می خواست همان طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه شان زیران بعبیرند غصه دار آرزو میکرد الهی بعبیرند الهی همه شان بعبیرند.

نکات آرایه ادبی زنده باشی کنایه از آرزوی سلامتی

مفهوم آرزوی مرگ برای عاملان جدایی

دیگر نمی توانست به خانه بهمن برود عمده بناها و دیوار راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می فشرد چندین بار به طرف در کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازیشان را از سر بگیرند اما در کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی رسید با خشم و اندوه به دیوار و عمده بناها نگاه می کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می دید.

نکات آرایه ادبی چیزی را از چشم کسی دیدن کنایه از مقصر دانستن کسی

مفهوم غم دوری از دوستان خشم از عاملان جدایی

هر چه فکر میکرد نمی فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود همه آنها راحت تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود ما در بهمن و بقیه بچه ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می گفت اگر آنها نبودند پاک کردن سبزیها چهار پنج روز طول میکشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده های اتاقشان را میکوبید مامانش به کمک او رفت تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود. شب ها توی حیاط فرش می انداختند و سماور را آتش میکردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می فرستادند.

نکات آرایه ادبی بگو بخند کنایه از خوشحالی آتش کردن کنایه از روشن کردن

مفهوم باد شیرینی دوره وصال

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند و ضح به این حال نبود. شاید هفته ها میگذشت که همدیگر را نمی دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود اگر گاهی هم از دلتنگی از پشت دیوار یکدیگر را صدا میکردند مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می داشت و عوض آن صدایی خفه و غریبه از خود بیرون میداد جوابی هم که به این صدا می آمد. خشک و بی مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه زورکی با هم صحبت میکردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی سرسنگین حرف می زد.

نکات آرایه ادبی خشک بودن صدا کنایه از بی مهری سرسنگین شدن کنایه از قهر بودن نسبت دادن سرسنگینی» به «ادیوار» استعاره (تشخیص)

مفهوم سختی دوره جدایی

به دیوار نیمه کاره به بنای چاق و گنده و عمده ها به درختها که باد توی آنها مثل جیرجیرکها سی سی... سی سی می خواند نگاه کرد. همه مشغول بودند دیوار مشغول بالا رفتن بنا مشغول ساختن و عمده ها مشغول نیمه بالا انداختن فقط باد بود که بیکار توی درخت نشسته بود و برای خودش آواز میخواند مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند مثل اینکه هر دلش نمی خواست به طرف دیوار نوساز آجری حمله ور شود. خوش داشت که آن بالا روی شاخه درختها بنشینند و دیوار را تعاشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه ها تاب بدهد ناصر زیر لب گفت دیگر باد نمی آید دیوار را بخواباند دیگر نمی خواهد بیاید... دیگر ترسیده...» دیوار داشت به بلندی گذشته خود میرسید. بنا و عمده ها تند تند کار میکردند؛ از نردبان بالا می رفتند نیمه بالا می انداختند گل درست میکردند گچ می ساختند میرفتند و می آمدند و دیوار بالا و بالاتر می رفت. نا صر هنوز می توانست با چشمهای غم زده اش گوشه ای از آن حیاط را تعاشا کند.

نکات دستوری دیوار مشغول بالا رفتن... فعل بود حذف به قرینه لفظی «بنا مشغول ساختن... فعل «بود» حذف به قرینه لفظی) و عمده ها مشغول نیمه بالا انداختن... فعل بودند، حذف به قرینه لفظی)

نکات آرایه ادبی مانند کردن «باد» به جیرجیرک ها تشبیه و مشغول بودن دیوار نسبت دادن بیکار نشستن آواز خواندن دو ست ندا شتن دلش نمی خواست حمله ور نشدن و... به باد استعاره (تشخیص)

مفهوم خشم از دیوار جدایی آرزوی ویرانی دیوار جدایی

مامانش بی آنکه سر خود را برگرداند گفت:

ها ... بایات آمده؟
- نه مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:
هر وقت آمد مرا خبر کن کجا می خواهید بروید؟
- خواستگاری
یا الله من هم می خواهم بیایم
- کجا؟
- خواستگاری
آها ... پس این طور دیگر کجا می خواهی بیایی؟ ها
ناصر ساکت شد. از حرفهای مامانش فهمید که التماس کردنش بی نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبید و دهانش برای گفتن باز نشود مدتی این پا و آن پا کرد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود خیره خیره نگاه کرد آخر طاقت نیاورد و گفت: چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می کشند؟ چرا دارند دیوار میکشند؟ چه چیزها می پرسی آخر همین طوری که نمی شود..... ای چه می دانی دست از سرم بردار مگر نمی بینی میان همه خانه ها دیوار است؟ چرا میان همه خانه ها دیوار است؟ برو بازیت را بکن این قدر از من حرف نگیر بچه
مامان....
- بفرماید.
چطوری؟
خانه هامان بی دیوار باشد.
چرا نمی شود مامان؟
نکات آرایه ادبی مانند کردن «حرف» به «آتش» تشبیه و سر زبان جسییدن حرف کنایه از توان گفتار نداشتن این پا و آن با کردن کنایه از درنگ کردن و حرف گرفتن کنایه از پرسیدن زیاد مفهوم: اعتراض به جدایی - آرزوی نبودن جدایی
ناصر ساکت شد چیزی دستگیرش نشده بود مادرش از اتاق بیرون رفت ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون به بنا و عمله ها و درختها نگاه کرد درختها بی حرکت راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند باد دیگر میان درختان سی سی... سی سی آواز نمی خواند و روی شاخه ها تاب نمی خورد فهمید که باد ترسیده و از میان درخت ها رفته... در رفته.

نکات آرایه ادبی چیزی دستگیر کسی شدن کنایه از فهمیدن سر بلند کردن درختان آواز نخواندن و تاب نخوردن باد و ترسیدن و رفتنش استعاره (تشخیص)

مفهوم ناامیدی از ویران شدن دیوار جدایی

دلش از غم و درماندگی فشرده شد هیچ کس نبود به کمکش بیاید هیچ کس جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیوایستاده بود و با اخم به او نگاه میکرد همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد با خود گفت آره مثل دیو است درست مثل دیو است
--

نکات آرایه ادبی فشرده شدن دل کنایه از غم شدید و مانند کردن دیوار به دیو» تشبیه نگاه کردن دیوار: استعاره (تشخیص)

مفهوم هول انگیز بودن دیوار جدایی

سر شاخه ها و روی برگها آفتاب زرد و بی مهر غروب مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگها و شاخه های تاریک و خالی برمی گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه میکردند. درها درختها دیوارها همه اخم کرده بودند و با او سردعوا داشتند.
--

نکات آرایه ادبی بی مهر بودن آفتاب برگشتن و نگاه کردن برگها و شاخه ها اخم کردن درها و درختها و دیوارها استعاره (تشخیص) مانند کردن آفتاب» به «قناری» تشبیه مفهوم حاکمیت غم و اندوه و ناامیدی

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد با بیزاری از کنار بنا و عمله ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند به طرف اتاقهای آن طرف حیاط رفت میان راه یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد برق خوشحالی در چشم هایش دوید دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سراپایش را فرا گرفت بلند شد و با دلهره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ کس متوجه او نبود خیالش راحت شد به سر طاس و قرمز بنای خپله ای که در چند قدمی او خم شده بود نگاه کرد بعد در حالی که دستهایش میلرزید و رنگش به سختی پریده بود. از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد قلبش مثل یک گنجشک ا سیر در سینه او پرپر میزد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد خوب نشانه گرفت دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد.....
--

نکات مهم طاس کچل سر بی مو خپله چاق و کوتاه قد

نکات آرایه ادبی لرزیدن دست و پریدن رنگ کنایه از ترس پرپر زدن قلب کنایه از سه اضطراب و ترس زیاد و مانند کردن «قلب» به «گنجشک» تشبیه

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که میخواست آجر را پرتاب کند. به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم گنده سرخش چپ چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت دستش لرزید و شل و بی حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت هایش روی زمین افتاد با چشموهای بیرون زده گفت دیو... دیو... دیوار..... چیخ کشید و به طرف اتاق فرار کرد مادرش سراسیمه سرو پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید چه شده؟ چطور شده؟ ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می گریزد با حق حق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد».

لغات مهم رعشه لرزش غیرارادی اندامها ناشی از بیماری های عصبی آرایه ادبی چپ چپ نگاه کردن کنایه از خشم لرزیدن دست کنایه از ترس و تکان خوردن و نگاه کردن دیوار استعاره (تشخیص) و مانند کردن «ناصر» به «بید» تشبیه

مفهوم وحشت از جدایی

درس سوم : پاسداری از حقیقت (گوشواره ی عرش (مجموعه کامل شعرهای آمینی ، علی موسوی گرمارودی - نشر)

درختان را دوست دارم / که به احترام تو قیام کرده اند / و آب را / که مهر مادر توست...

لغات مهم مهر مهریه کابین زن پول یا چیز دیگر که هنگام عقد نکاح بر عهده مرد مقرر می شود صدق قیام برخاستن، ایستادن به پا خاستن

نکات دستوری بند دارای چهار جمله است. فعل دوست دارم» در جمله سوم: حذف به قرینه لفظی نکات آرا به ادبی شاعر علت ایستاده بودن درختان را احترام آنها به امام حسین (ع) و علت دوست داشتن آب را مهریه حضرت زهرا (س) بودن می داند. حسن تعلیل قیام کردن درختان استعاره (تشخیص) تکرار صامت واج آرای درختان آب مراعات نظیر اشاره به ماجرای مهریه قرار دادن چهار نهر فرات نیل دجله رود (بلخ برای حضرت زهرا (س) به صورت نمادین تلمیح معنی ای حسین (ع) درختان را که به احترام تو به پا خاسته و ایستاده اند و آب را که مهریه مادرت زهرا (س) است. دوست دارم.

مفهوم فراگیر بودن عشق و احترام حضرت امام حسین (ع) فراگیر بودن قیام و انقلاب حضرت امام حسین

خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق آینه دار نجابت / و فلق محرابی / که تو در آن / نماز صبح شهادت گزارده ای

لغات مهم شرف آبرو بزرگواری شفق سرخی افق هنگام غروب خورشید و فلق سپیده صبح فجر محراب قبله، جایگاه امام در مسجد نجابت پاک منش، اصالت، بزرگواری

نکات دستوری بند چهار جمله دارد خون شفق فلق تو نهاد و فعل است در جمله دوم و سوم به قرینه لفظی حذف شده است. و شرف نماز: مفعول آن متمم سرخگون آینه دار محرابی مسند

نکات آرایه ادبی خون مجاز از شهادت سرخگون کردن کنایه از سربلند و شاداب نمودن اعتبار بخشیدن مانند کردن «شفق» به «آینه دار» و «فلق» به «محراب»: تشبیه

معنی شهادت تو موجب شادایی و رونق یافتن شرافت انسان شد. سرخی آسمان پیش از غروب خورشید مانند آینه داری نجابت تو را نمایش می دهد و سرخی آسمان پیش از طلوع خورشید مانند محراب عبادتی است که تو نماز صبح شهادت خود را در آن به جای آورده ای سرخی فلق یادآور شهادت نوست

مفهوم شهادت در راه پاسداری از ارزش و شرافت انسان آشکار بودن نجابت حضرت امام حسین (ع) بر همه جهانیان جاودانگی باد شهادت حضرت امام حسین (ع)

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حوض هم می توان عزیز بود / از گودال پیرس

لغات مهم رفیع ،بلند مرتفع ارزشمند حوض جای پست در زمین یا پایین کوه نکات دستوری بند پنج جمله دارد. و در فکر عزیز مسند و خون گودالی مفعول حوض متمم فکر آن گودال ترکیب وصفی و اضافی

نکات آرایه ادبی رفیع بودن گودال متناقض نما پرسیدن از گودال استعاره (تشخیص) مکیدن خون به وسیله گودال استعاره (تشخیص اشاره به گودال قتلگاه) تلمیح رفیع حصیص تضاد منظور از گودال گودال قتلگاه امام حسین (ع)

معنی به گودالی فکر میکنم که خون تو در آن فرو رفت هیچ گودالی را ندیده بودم که چنین مقام بلند و ارزشمندی یافته، در جهان پر آوازه شود. در پستی هم میتوان به عزت و شکوه رسید. اگر باور نداری از خود گودال پیرس که از خون تو این همه شرف پیدا کرده و زیارتگاه عاشقان شده است.

مفهوم شرف جایگاه به ساکن آن شرف المكان بالمکین» (بلندی در پستی

شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد / هرچه در سوی تو حسینی شد / دیگر سو یزیدی... آه ای مرگ تو معیار؟

لغات مهم کاینات جمع کاینه آفریده ها پدیده ها موجودات پاره قسمت معیار: اندازه، پیمانه، مقیاس

نکات دستوری بند هشت جمله دارد و آه شبه جمله ای کسی که ندا و منادا شبه جمله شمشیری چه مرگ: نهاد و چیز: مفعول . چیز معطوف به مفعول گوی تو کاینات سوی تو متمم حسینی یزیدی معیار مسند حذف فعل «شد» به قرینه لفظی در جمله پایانی

نکات آرایه ادبی شمشیر مجاز از شهادت و کاینات مجاز از انسانها بر گلو آمدن شمشیر کنایه از شهید شدن و حسینی شدن کنایه از طرفدار حق بودن یزیدی شدن کنایه از مقابل حق بودن حسینی یزیدی تضاد و حسین نماد حق و عدالت و یزید نماد باطل و ستمگری

معنی شهادت تو همه چیز را در جهان به دو بخش حق و باطل تقسیم کرد. هرچه و هر کس که در کنار تو ماند و راه شهادت تو را پیمود، حق بود و هر چه و هر کس که راه ظلم و ستم یزیدی را پیمود باطل بود. آه ای امامی که مرگ تو معیار شناسایی حق و باطل است. **مفهوم** شهادت شناساندن حق و باطل بر جهانیان معیار حق و باطل بودن شهادت حضرت امام حسین (ع)

مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه بزرگ زندگانی شد

لغات مهم سخره مسخره کردن ریشخند و غبطه رشک بردن حال و روز کسی را آرزو داشتن بی آنکه خواهان زوال آن باشیم.

نکات دستوری بند سه جمله دارد و مرگ مردنی نهاد و آن زندگی : مفعول و غبطه مسند و مردنی چنان ترکیب وصفی

نکات آرایه ادبی به سخره گرفتن زندگی به وسیله مرگ استعاره تشخیص به سخره گرفتن کنایه از بی ارزش دانستن و مردن غبطه بزرگ زندگانی شد آرزوی مرگ داشتن زندگانی: متناقض نما

معنی مرگ تو که زندگی حقیقی میبخشد. آنچنان زندگی فانی دنیوی را به تمسخر و ریشخند گرفت که زندگی هم به مرگ تو رشک برد و آرزو کرد که مرگی همانند مرگ تو را داشته باشد. **مفهوم** حیات بخش بودن شهادت حضرت امام حسین شهادت زندگی واقعی و جاودانه و غلبه بر مرگ مادی

خونت / با خون بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد

لغات مهم خون بها پول یا چیز دیگر که قاتل به بازماندگان مقتول میدهد تا از گناه او در گذشته دیه تراز معیار، میزان، همسطح، هموار در یک تراز در یک ردیف

نکات دستوری یک جمله دارد خون نهاد حقیقت بدل خون بها، تراز متمم نکات آرایه ادبی مانند کردن «حقیقت» به خون بها تشبیه تکرار صامت «ت» واج آرایی حقیقت مجاز از پیروزی حق بر باطل خون مجاز از شهادت

معنی شهادت تو با خون بهای تو که همان حقیقت است ارزشی برابر دارد و شهادت تو عین حقیقت است. **مفهوم** حقیقت بودن شهادت حضرت امام حسین برپایی حقیقت با ظهور منجی (عج) خون بهای حضرت امام حسین

و عزمت ضامن دوام جهان شد / که جهان با دروغ می پاشد و خون تو امضای «راستی» است

لغات مهم: عزم اراده قصد و ضامن ضمانت کننده کفیل به عهده گیرنده غرامت و دوام ثبات و بقاء همیشگی بودن

نکات دستوری بند سه جمله دارد و عزم جهان خون نهاد ضامن امضا مسند آرایه ادبی ضامن شدن عزم استعاره (تشخیص خون مجاز از شهادت مانند کردن خون (شهادت) به امضا): تشبیه و شاعر دروغ را علت دوام نداشتن جهان ناپایداری و ناشیdkی میداند. حسن تعلیل امضا کردن کنایه از تصدیق کردن

معنی: عزم و اراده راستین تو بیداری جهان را ضمانت کرد برای اینکه دروغ جهان را نابود میکند و این شهادت تو بود که وجود صداقت و راستی را تأیید کرد و آن را امضا نمود. شهادت راستین تو گواهی میدهد که صداقتی هم وجود دارد **مفهوم** راستین بودن عزم و اراده فروپاشی جهان با دروغ

تو تنهاتر از شجاعت / در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای / به پاسداری از حقیقت

نکات دستوری بند یک جمله دارد تو نهاد شجاعت ، گوشه پاسداری، حقیقت متمم

قلمرو ادبی تنهایی شجاعت استعاره تشخیص وجدان تاریخ اضافه استعاری (تشخیص گوشه وجدان اضافه استعاری و تکرار صامت «ت» واج آرایی مانند کردن تو) به «شجاعت» تشبیه

معنی تو که در شجاعت بی نظیر و در میدان جنگ تنها بودی همواره در وجدان آگاه جهانیان در طول تاریخ زنده و استوار ایستاده ای و از حقیقت پاسداری می کنی **مفهوم** تنهایی حضرت امام حسین (ع) بی نظیر بودن حضرت امام حسین (ع) بی نظیر بودن شجاعت حضرت امام حسین (ع) و پاسداری حضرت امام حسین (ع) از حق و حقیقت

و صداقت / شیرین ترین لبخند بر لبان اراده توست

لغات مهم صداقت خلوص درستکاری، راستی

نکات دستوری بند یک جمله دارد صداقت نهاد لبخند مسند البان: متمم نکات آرایه ادبی مانند کردن صداقت به «لبخند» تشبیه لبان اراده اضافه استعاره تشخیص) و شیرین ترین لبخند حس آمیزی لبخند لبان مراعات نظیر معنی و صداقت و راستی مانند شیرین ترین لبخندی است که اراده راستین تو همواره بر لب دارد.

مفهوم راستین بودن اراده حضرت امام حسین

چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا کلاه از سر کودک عقل می افتد

لغات مهم تناور تنومند، قریه، قوی جثه

نکات دستوری بند سه جمله دارد کلاه نهاد و هنگام سر متمم و تناور بلند: مسند

نکات آرایه ادبی کودک عقل اضافه تشبیهی کلاه داشتن عقل استعاره (تشخیص اقتادن کلاه از سر کودک عقل کنایه از حیرت و ناتوانی و شگفتی عقل در برابر بزرگی و شکوه امام حسین (ع) کلاه، سر: مراعات نظیر

معنی تو آنچنان شکوهمند و بلند مرتبه ای که عقل مانند کودکی ناچیز از دیدن شکوه و عظمت تو غرق شگفتی و حیرت می شود و شکوه تو را درک نمی کند. **مفهوم** قابل درک نبودن شکوه و عظمت حضرت امام حسین

بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می آشامانی / هر کس را که تشنه شهادت است.

لغات مهم: تالاب ابگیر برکه گذرگاه معبر راه عبور جای گذشتن و جام پیاله فتح کاسه می آشامانی می نوشانی

نکات دستوری بند سه جمله دارد و به بشریت مفعول ، تالاب خون گذرگاه جامی فرهنگ متمم و تشنه: مسند

نکات آرایه ادبی خون مجاز از شهادت و مانند کردن خون (شهادت) به تالاب» تشبیه « گذرگاه تاریخ اضافه تشبیهی نسبت دادن جام به فرهنگ»: استعاره تشنه شهادت اضافه استعاره شهادت مثل آبی است که تشنه آن هستیم تشنه بودن کنایه از علاقه داشتن جام، می آشامانی تشنه «گذر گه رهگذار مراعات نظیر تالابی از خون اغراق

معنی شهادت تو مانند آبیگری است که در طول تاریخ تو کنار آن ایستاده ای و جامی از فرهنگ شهادت را در دست گرفته ای و از عالم بشریت هر کسی را که تشنه فرهنگ شهادت باشد سیراب میکنی شهادت و فرهنگ شهادت را که همان حق طلبی و آزادگی است به انسان ها در طول تاریخ یاد می دهی) **مفهوم** گسترش فرهنگ شهادت و نجات انسان از ظلم پذیری

کنج حکمت: دیوار عدل (نر) سیاست نامه - خواجه نظام الملک توسی)

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر خراب شده است آن را عمارت باید کردن

لغات مهم: عامل حاکم عمارت بنا کردن آباد کردن آبادانی ساختمان خلیفه حاکم مسلمین نبشت نوشت

معنی حاکم شهری به خلیفه نامه نوشت که دیوار شهر ویران شده است آن را باید دوباره ساخت

جواب نبشت که شهر را از عدل دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ

لغات مهم خوف ترس

نکات دستوری (را) ی فک اضافه شهر را دیوار به دیوار شهر معنی جواب نوشت دیوار شهر را از عدالت بساز و راهها را از ستم و ترس پاک کن در این صورت نیازی به خشت و سنگ و گچ نیست.

درس پنجم: سدا و ظالمان (مجموعه اشعار (نظم) - سیف فرغانی)

هم مرگ بر جهان شعا نیز بگذرد هم رونق زمان شعا نیز بگذرد

لغات مهم رونق روایی نگویی پیشرفت

نکات دستوری قید تأکید واژه «هم» مفهوم یقیناً، بی تردید دارد و قید است.

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص گذر مرگ و ردیف شما نیز بگذرد

معنی بی تردید مرگ از دنیای شما هم عبور کرده نابودتان خواهد کرد و رونق روزگار شما هم سپری خواهد شد. مفهوم قطعی بودن مرگ و ناپایداری قدرت و توان

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب
بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

لغات مهم بوم جغد این پرنده در نظر عامه نماد شومی بوده در ویرانه ها آشیان می سازد و موجب ویرانی عمارتها و آبادانی هاست. محنت اندوه غم بلا آفت دولت آشیان خانه بخت و سعادت دولت اقبال نیک بختی، ثروت، مملکت

نکات دستوری قید واژه «نیز» در نقش قید با مفهوم تأکید به مار رفته است. مصراع اول به شیوه بلاغی است. و مسند خراب

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیهی محنت مانند بوم تلخیص بوم.... تلخیص به اعتقادی عامیانه درباره شومی جغد» و تضاد: خراب و دولت آشیان واج آرایه تکرار واج «ب»، «ن»

معنی این بلا و گرفتاری مانند جغد برای ویران کردن خانه بخت و اقبال شما بر کاخ هایتان خواهد گذشت. **مفهوم** فراگیری بلا بر همگان و ناپایداری سعادت

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

لغات مهم: اجل مرگ زمان مرگ گلوگیر آنچه راه نفس را بگیرد.

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر مسند هست گلوگیر... گلوگیر... هست و مصراع اول: سه جزئی با مسند

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیهی اجل مانند آب و گلوگیر کنایه از حقه کننده و خاص و عام مجاز از همه مردم و مراعات نظیر حلق، دهان، گلو

معنی مرگ که مانند آب راه نفس همگان را چه خاص و چه عام بر حلق و دهان شما هم خواهد رسید و شما را نیز خواهد کشت.

مفهوم فراگیری مرگ عمومیت مرگ ناپایداری دنیا و قدرت

بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
این پنج روز عمر که مرگ از فضای اوست

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

لغات مهم داد عدل بقا زیست و زندگانی باقی ماندن بیداد ظلم بگذرد: تمام می شود

نکات دستوری دو حرف اضافه برای یک متمم به جهان در در جهان یکی از ویژگیهای سبکی متون کهن کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم است که در پیش و پس اسم قرار می گیرد. مانند به دریا در منافع بی شماری است. حرف اضافه دوم معمولاً جنبه تأکیدی دارد.

نکات آرایه ادبی تضاد داد و بیداد عادل و ظالم واج آرایه تکرار واج «د»

معنی همانطور که عدالت انسانها دادگر در جهان باقی نماند پس به یقین ظلم حاکمان ستمگر شما نیز سپری خواهد شد. **مفهوم** ناپایداری همه چیز و از بین رفتن ظالمان

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
این عوعو سگان شما نیز بگذرد

لغات مهم مملکت کشور غرش نعره عوعو بانگ سگ پارس کردن سگ

نکات دستوری هر سه جمله دو جزئی نام آوا عوعو

نکات آرایه ادبی شیران استعاره از پهلوانان شجاع - سگان استعاره از افراد پست و بی ارزش تضاد شیران و سگان

معنی همانطور که در کشور نعره پهلوانان و شیر مردان سپری شد این هیاهوی افراد بی ارزش شما هم پایان خواهد یافت. **مفهوم** همه چیز گذشتنی و ناپایدار است. ناپایداری قدرت

قدح به شرط ادب گیر، زانکه ترکیبش
از کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

در طبع جهان اگر وفایی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دگران

مہتران کجا مردند با رفاه بی زحمت
خسروان کجا رفتند. با سیاه بی پایان؟

قدرت جمشید و کیفاد چه شد؟ حشمت فیروز و مهرداد چه شد؟

هر خرابه ای ما را عبرتی دگر بخشد از نشیمن دارا تا رواق نوشروان

بادی که در زمانه بسی شمع ها بگشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

لغات مهم کشتن خاموش کردن در مورد آتش چراغدان جایی که چراغ در آن می گذارند. مطلع چراغ

نکات دستوری قید: «هم» قید تأکید

نکات آرایه ادبی باد استعاره از مرگ شمع و چراغدان استعاره از زندگی و تضاد باد و شمع باد و چراغ و تناسب: شمع، چراغ

معنی مرگ که مانند باد بسیاری از زندگیها را مثل شمع خاموش کرده است چراغ زندگی شما را هم خاموش کرد. **مفهوم** ناپایداری و نابودی همه

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت ناچار کاروان شما نیز بگذرد

لغات مهم کاروانسرا جایی که کاروان در آن منزل می کند.

نکات دستوری و قید: «ناچار» قید تأکید

نکات آرایه ادبی کاروانسرا استعاره از دنیا کاروان استعاره از انسان ها و زندگی آنها

معنی: کاروانهای زیادی از انسانها از کاروانسرای دنیا گذشته اند. ناگزیر کاروان زندگی شما هم از این کاروانسرا عبور خواهد کرد. **مفهوم** ناپایداری دنیا و گذرا بودن دنیا و هر چیزی

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تأثیر اختران شما نیز بگذرد

لغات مهم مفتخر سر بلند صاحب افتخار طالع سرنوشت بخت مسعود نیک بخت، مبارک اختر ستاره

نکات دستوری حذف «منادا» به قرینه معنوی «منادا» پس از نقش نمای «ای» به قرینه معنوی حذف شده است.

نکات آرایه ادبی تلمیح تأثیر اختر... تلمیح به اعتقاد قدما به تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان مراعات نظیر طالع، مسعود، اختر گذشتن تأثیر اختر کنایه از بدبخت شدن

معنی ای کسی که به بخت و اقبال مبارک خود افتخار میکنی تاثیر ستاره بخت و سعادت شما نیز به پایان خواهد رسید. **مفهوم** تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان و ناپایداری کارهای دنیوی روزهای خوب در گذر است

آن خوشدلی کجا شد و آن دور کو که ما را دیدار می نمودی هر روز یک دو باری؟

شد اوج وصل، بر من مسکین، حصیض هجر دیشب سپهر بودم و امشب زمین شدم

دیروز چنان بدی که کس چون تو نبود امروز چنان شدی که کس چون تو مباد

اکنون به داغ صد غم و صد محتم اسیر آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت

زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی همه خونا به حسرت شده است آن دوست گامی ها

بر تیر جورتان از تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

لغات مهم جور ستم

نکات دستوری (بر) حرف اضافه به معنی در برابر ترکیبهای اضافی نیز جور جورتان سختی کمان کمان شما .

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیهی جور مانند تیر - تحمل مانند سپر سپر کردن کنایه از مقاومت کردن سختی کمان کنایه از قدرت بازو مراعات نظیر تیر، سپر، کمان

معنی ما در برابر ستمهای شما که مانند تیر بر ما می بارد از صبر و تحمل سیر می سازیم تا دوره قدرتمندی شما نیز به پایان بدسد. **مفهوم** تحمل سختی ها به امید رهایی ستایش صبر و برد باری

با غبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر بر جفای خار هجران، صبر بلبل بایدش

ای برادر صبر کن بر درد نیش تا رهی از نیش نفس گیر خویش

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیایی کام را

ای تو رهمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد

لغات مهم رهمه گله طبع سرشت طبیعت گرگی مانند گرگ بودن درندگی گرگ طبع: گرگ سرشت، درنده خو

نکات دستوری حذف «منادا» به قرینه معنوی ای کسی که... ترکیب وصفی چوپان گرگ طبع ترکیبهای اضافی گرگی شبان، شبان شما

نکات آرایه ادبی رهمه استعاره از مردم چوپان و شبان استعاره از حاکم متناقض نما گرگ طبعی چوپان گرگی شبان

معنی: ای فرمانروایی که مردم را مانند گله ای به دست والیان درنده خویت سپرده ای این درندگی والیان شما نیز خواهد گذشت.

مفهوم امید به تعام شدن ظلم و ستم و نابودی ظالم

شعر خوانی : همای رحمت (نظم) - سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ماسوا فکندی همه سایه هما را

لغات مهم هما پرنده ای از راسته شکاریان دارای جثه ای نسبتا درشت در زبان پهلوی به فرخنده است و ت و به همین دلیل، نماد سعادت به شمار می آید.

رحمت مهربانی دلسوزی آیت نشانه علامت و ماسوا: محف ترکیب عربی ماسوی الله»، یعنی آنچه غیر خداست، مخلوقات

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد علی ای همای رحمت شبه جمله آیت مسند سایه مفعول و خدا، ماسوا متمم

آرایه ادبی هما نماد سعادت و خوشبختی همای رحمت اضافه تشبیهی و استعاره از علی (ع) آیت (ا) نشانه ۲ آیه قرآن متناسب با خدا ایهام تناسب سایه

افکندن بر کسی کنایه از ما حمایت کردن و خوشبخت کردن کسی اشاره به اعتقاد قدما در مورد سعادت بخشی هما: تلمیح

معنی ای علی ای همای سعادت و مهربانی که واسطه بخشش الهی هستی تو چه نشانه عظیم خداوند هستب که سایه خوشبختی را بر سر همه مخلوقات

افکنده ای و همه را سعادتمند کرده ای **مفهوم** نشانه و واسطه سعادت بودن حضرت علی

دل اگر خدانشناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

لغات مهم بیت پنج جمله دارد. دل منادا شبه جمله خدانشناس مسند همه خدا مفعول رخ، علی، خدا متمم

نکات دستوری ای دل استعاره (تشخیص) دل مجاز از انسان رخ مجاز از وجود تکرار صامت «خ» واج آرایبی خدا، علی مراعات نظیر

معنی ای دل ای انسان عزیز اگر میخواهی خدا را به درستی بشناسی تنها به وجود علی (ع) بنگر به علی روی بیاور. به خداوند قسم که خدا را با معرفت به

علی (ع) شناختم. **مفهوم** واسطه شناخت خدا بودن حضرت علی

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

لغات مهم کرم بخشش، بخشنده

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد. ای گدای مسکین ندا و منادا (شبه جمله)

آرایه ادبی گدا مجاز از هر انسان نیازمند مادی و معنوی و در زدن کنایه از پناه آوردن و کمک خواستن و نگین مجاز از انگشتر و گدا پادشاه تضاد گدا تکرار اشاره

به ماجرای بخشش انگشتر به سائل به و سیله علی (ع) به هنگام رکوع در آیه ۵۵ سوره مائده: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکات و هم راکعون تلمیح خانه در مراعات نظیر

معنی ای گدای تهیدست! برو و در خانه علی را بزن نیازت را با او در میان بگذار زیرا او از روی بخشندهگی هنگام رکوع، انگشتر حکومتش را به گدایی بخشید.

مفهوم بخشندهگی و سخاوت حضرت علی

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا ؟

نکات دستوری بیت سه جمله دارد. قاتل نهاد و اسیر مسند مدارا مفعول علی، پسر، اسیر: متمم

نکات آرایه ادبی (۱) که چه کسی ۲ که حرف ربط جناس همسان اشاره به ضربت خوردن حضرت علی (ع) در نوزدهم رمضان و تلمیح به جز از علی (ع) که گوید کسی به جز علی (ع) نمی گوید استفهام انکاری منظور از پسر حضرت امام حسن (ع) و منظور قاتل ابن ملجم مرادی

معنی: تنها علی است که به فرزندش حسن (ع) سفارش می کند تا زمانی که قاتل : من ابن ملجم در دست تو اسیر است با او به نرمی و و الطف رفتار کن **مفهوم** توصیه به خوش رفتاری با اسیر

به جز از که آرد پسری ابوالعجایب	که علم کند به عالم شهدای کربلا را؟
---------------------------------	------------------------------------

لغات مهم ابوالعجایب پدر شگفتی ها

نکات دستوری بیت دو جمله دارد. علم مسند پسری شهدا مفعول علی، عالم متمم پسری ابوالعجایب ترکیب وصفی

نکات آرایه ادبی اشاره به ماجرای نهضت عاشورا و شهادت امام حسین (ع) به همراه یاران باوفایش تلمیح علم کردن کنایه از مشهور و پراوازه ساختن برپا داشتن و برافراشتن و بلند کردن علم و عالم جناس ناهمسان

معنی به جز از علی که آرد کسی به جز حضرت علی (ع) نمی آورد) استفهام انکاری منظور از پسری ابوالعجایب امام حسین (ع) معنی تنها علی است که فرزندی شگفت انگیز همچون امام حسین (ع) را پرورش می دهد که شهیدان کربلا را در دنیا مشهور و پراوازه سازد. **مفهوم** شهید پرور بودن حضرت علی (ع)

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان	چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟
-------------------------------------	---

لغات مهم پاکبازان عاشقان واقعی که در راه معشوق همه چیز خود را می دهند.

نکات دستوری بیت سه جمله دارد. عهد وفا مفعول که اول: ضمیر پریشانی و نهاد

آرایه ادبی چو علی که میتواند؟ کسی نمی تواند استفهام انکاری منظور از دوست معشوق خداوند با پیامبر که، که جناس همسان

معنی وقتی علی (ع) با خداوند پیمان فداکاری می بندند از میان عاشقان پاکباز هیچ کس مثل او نمی تواند تا پایان بر سر پیمان خود وفادار بماند. هیچکس مانند علی در پیمان فداکاری پایدار نیست. **مفهوم** وفاداری و پاکبازی در راه خدا

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت	متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را؟
---------------------------------------	---------------------------------

لغات مهم متحیر حیران، سرگردان، سرگشته

نکات دستوری بیت شش جمله دارد. «ش» در توانمش شه مفعول خدا بشر چه مسند شه ملک لافتی ترکیب اضافی

آرایه ادبی اشاره به ندای مشهور لا فتی إلا علی لا سیف الا ذوالفقار هیچ جوانمردی چون علی و هیچ شمشیری چون ذوالفقار نیست، در جنگ احد در تحسین مولا علی (ع) تلمیح ملک لافتی اضافه تشبیهی و شه ملک لافتی استعاره از حضرت علی (ع) و لافتی مجاز از لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار «

معنی علی (ع) آنچنان شکوهمند و با عظمت است که نه میتوانم او را خدا بخوانم نه میتوانم انسان معمولی به شمار آورم. در حیرتم که پادشاه کشور جوانمردی را با چه نامی توصیف کنم **مفهوم** غیر قابل توصیف بودن عظمت حضرت علی (ع) جوانمردی و عظمت حضرت علی (ع)

چه زخم چو نای هر دم از نوای شوق او دم	که لسان الغیب خوش تر بنوازد این نوا را
---------------------------------------	--

لغات مهم نای نی نوا آواز آهنگ شوق ارزومندی اشتیاق دل بستگی لسان: زبان، سخن، کلام

نکات دستوری بیت دو جمله دارد. چه هر دم خوشتر قید لسان غیب نهاد و این نوا هر دم ترکیب وصفی نوای شوق او، لسان غیب ترکیب اضافی

قلعرو ادبی دم زدن کنایه از سخن گفتن و حرف زدن سرودن شعر دم لحظه دم سخن جناس همسان دم دوم مجاز از سخن «نای توان دم نواختن مراعات نظیر و نای (۱) تا ۲ گلو متناسب با دم ایهام تناسب) مانند کردن «م» به نای تشبیه منظور از لسان غیب حافظ و چه زخم دم؟ چگونه دم بزخم - نباید دم بزخم استفهام انکاری و دم زدن نای استعاره (تشخیص نوا در مصراع دوم استعاره از شعر

معنی من چرا هر لحظه مانند نی از شور و اشتیاق علی (ع) نغمه سرایی کنم؟ در حالی که حافظ شیرازی که لسان الغیب است و سخنش ریشه در عالم غیب دارد این نغمه شوق را در بیت زیر زیباتر میتوارد حق مطلب را بهتر از من ادا می کند. **مفهوم** ناتوانی سخن شاعر در بیان اشتیاق برتری سخن حافظ در بیان شوق

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنای بنوازد آشنا را
-------------------------------------	------------------------------

لغات مهم همه شب تمام شب

نکات دستوری بیت دو جمله دارد و همه شب قید و امید مسند - نسیم نهاد پیام آشنایی متمم - آشنا مفعول این امید نسیم صبحگاهی ترکیب وصفی « پیام آشنا ترکیب اضافی نکات

آرایه ادبی این بیت تضمینی است از غزل حافظ نسیم صبحگاهی آشنا را بنوازد استعاره تشخیص همه شب (ا) تمام شب ۲- هر شب ایهام منظور از پیام آشنا پیام معشوق خدا یا حضرت علی (ع) منظور از آشنا عاشق (حافظ یا شهریار)

معنی تمامی شب را در این امید و آرزو سپری میکنم که نسیم سحرگاهی با پیغامی از معشوق آشنا معشوق ازلی از این عاشق (شاعر) دلجویی کند و او را مورد لطف قرار دهد. **مفهوم** آرزوی لطف و عنایت معشوق

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب	غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا
-----------------------------------	---------------------------------------

لغات مهم مرغ یا حق پرنده ای از گونه جفدها که آوازش شبیه به کلمه «حق» است.

نکات دستوری بیت سه جمله دارد. شهریار را منادا و ندا شبه جمله غم دل به دوست گفتن نهاد و چه خوش مسند و نوا، دل متمم

آرایه ادبی (دل وسط میان دل قلب جناس همسان دل شب استعاره تشخیص): منظور از دوست معشوق (خداوند) «شهریار تخلص محمد حسین بهجت تبریزی است و این بیت بیت تخلص مفهوم لذت راز و نیاز شبانه با معشوق ازلی

معنی ای شهریار به نغمه مرغ حق شباهنگ گوش بده تا بدانی که راز و نیاز با محبوب ازلی در میان شب چه دلنشین است.

درس ششم : مهر و وفا (نظم) - حافظ

هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد	خداش در همه حال از بلا نگه دارد
--------------------------------	---------------------------------

نکات دستوری بیت دو جمله دارد که کس (خدا نهاد و جانب «ش») در خداش مفعول همه حال بلا متمم هر آن که همه حال ترکیب وصفی جانب اهل وفا ترکیب اضافی

آرایه ادبی نگه دارد تکرار و تکرار مصوت (ا) واج آرایه اشاره به آیه و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر کس به خدا اعتماد کند، او برای وی بس است تلخیص

معنی هر کسی که از عاشقان وفادار طرفداری کند خدا نیز در همه حال او را از بلا و گرفتاری حفظ می کند. **مفهوم** حمایت از طرفداران عاشقان

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست	که آشنا آشنا سخن نگه دارد
----------------------------------	---------------------------

لغات مهم حدیث ماجر، روایت، سخن نکات دستوری بیت دو جمله دارد و فعل میگویم به قرینه لفظی در جمله دوم حذف شده است و آشنا نهاد و حدیث، سخن مفعول . حضرت دوست متمم حدیث دوست سخن آشناء ترکیب اضافی

آرایه ادبی دوست آشنا تکرار تکرار صامت «س» واج آرایه

معنی راز معشوق را تنها به خود معشوق ازلی می گویم زیرا تنها استاد راز آشنا را نگه می دارد. **مفهوم** بیان راز به اهل راز پنهان داشتن راز از نامحرمان درد را فقط X می فهمد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد
----------------------------------	---------------------------------

لغات مهم معاش زندگی زیست، زندگانی کردن

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد و جمله اول ندا و منادا شبه جمله پای فرشته نهاد «ت» در فرشته ات مفعول و چنان قید . دست متمم دو دست دعا ترکیب وصفی و اضافی

آرایه ادبی لغزیدن یا کنایه از گناه و خطا کردن تکرار صامت «د» واج آرایه دل یا دست مراعات نظیر

معنی ای دل ای انسان عزیز آن چنان پاک و بی آلایش زندگی کن که اگر یک بار خطا و لغزش کردی فرشته با دعای خود تو را از خطر و گرفتاری نجات دهد. **مفهوم** دعوت به زندگی بی آلایش حمایت فرشتگان از انسان بی گناه

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان	نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
--------------------------------	------------------------------

لغات مهم نگسلد قطع نکند، نبرد

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد و هوا معشوق نهاد پیمان سر رشته مفعول مفعول جهش ضمیر « پیمانت » .

آرایه ادبی پیمان گسستن کنایه از دریغ کردن لطف و توجه رشته « استعاره از سه پیوند و بندگی

معنی: اگر می خواهی که معشوق ازلی توفیق خود را از تو دریغ نکند و با تو وفاداری کند رشته بندگی خود را با او حفظ کن **مفهوم** بندگی موجب وفاداری معشوق نتیجه عمل به خودمان بر می گردد

درس ششم مهر و وفا ((نظم) - حافظ

صبا بر آن سر زلف از دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

لغات مهم صبا بادی که از طرف شمال شرقی ورد باد بهاری زلف گیسو، موی سر

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد و صبا منادا شبه جمله دل جا مفعول سر روی لطف «ش» در بگویش متمم آن سر زلف: ترکیب وصفی و اضافی

آرایه ادبی صبا ای صبا استعاره تشخیص گفتن به دل استعاره (تشخیص) سر زلف مجاز از به خود معشوق (مطلقاً)

معنی ای باد صبا اگر به سر زلف معشوق من رفتی و دل عاشق مرا در آنجا دیدی از روی لطف به او بگو که جایگاه خود را در حفظ کند برای من هم جا نگه دارد. **مفهوم** دل بستگی عاشق به زیبایی معشوق آرزوی وصال پیام رسانی باد صبا

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت؟ ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

نکات دستوری بیت پنج جمله دارد و چه مفعول «ش» در گفتمش دست متمم و چه در جمله چهارم خدا نهاد و دست بنده دلم ترکیب اضافی

آرایه ادبی از دست بنده چه خیزد؟ از دست بنده کاری بر نمی آید استفهام انکاری دست مجاز از خود بنده (انسان) . دل نگه داشتن به کنایه از حمایت کردن

معنی وقتی به او گفتم دلم را در عشق خود نگاه دار گفت که از بنده کاری بر نمی آید باید که خدا خود دل را در عشق نگاه دارد. **مفهوم** ناتوانی انسان در نگاه داشتن دل و پایداری دل در مسیر عشق با توفیق خداوندی قضا و قدر همه چیز دست خداست

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

لغات مهم زر: طلا

نکات دستوری بیت دو جمله دارد و سر نهاد زر دل جانم مصطوف به نهاد و فدا مسند و حق مفعول و جانم، حق صحبت مهر و وفاء ترکیب اضافی فدای آن یاری ترکیب وصفی و اضافی نکات

آرایه ادبی سر دل جان مراعات نظیر سرو دل و جان مجاز از کل وجود زر مجاز از کل دارایی تکرار مصوت «ا» واج آرایه

معنی دارایی و وجودم فدای آن معشوقی باشد که حق هم نشینی و عشق و وفاداری را رعایت می کند. **مفهوم** جانباری و پاکبازی برای معشوق وفادار

غبار راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

نکات دستوری بیت دو جمله دارد. غبار حافظ نهاد کجا مسند غبار راهگذارت مفعول و محذوف به قرینه لفظی در جمله دوم « یادگار متمم » غبار راهگذارت یادگار نسیم صبا ترکیب اضافی

نکات آرایه ادبی تکرار صامت «ا» واج آرایه و راهگذار (ا) عبور کننده از راه ۲ راه ایهام

معنی ای معشوق غبار گذرگاه تو کجاست تا حافظ دل داده به عنوان یادگاری که نسیم سحرگهی برایش آورده است. نزد خود نگه دارد. **مفهوم** آرزوی وصال قناعت به کمترین نشان از معشوق - تواضع عاشق

گنج حکمت: معقد راز (شر) اسرار التوحید محمد بن سنور

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»

لغات مهم شیخ پیر مرشد پیشوای عارفان اسرار: ج سره رازها حق خداوند با من به من نمایی نشان دهی

نکات دستوری چیزی مفعول «نمایی» فعل از مصدر «نمودن»

معنی روزی کسی پیش شیخ ابوسعید آمد و گفت: ای شیخ آمده ام تا از رازهای خدا چیزی به من نشان دهی .

مفهوم: طلب معرفت

شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»

نکات دستوری بازگرد فعل پیشوندی فردا متمم معنی شیخ گفت برگرد و تا فردا منتظر باش

آن مرد بازگشت.

نکات دستوری بازگشت فعل پیشوندی آن مرد ترکیب وصفی

شیخ بفرمود تا آن روز موشی بگیرتند و در حقه کردند. و سر حقه محکم کردند.

لغات مهم بفرمود: دستور داد حقه محفظه کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگهداری اشیای گران بها به کار می رود، جعبه، صندوق

نکات دستوری آن روز ترکیب وصفی « سر حقه ترکیب اضافی موشی، سر مفعول

معنی شیخ دستور داد آن روز موشی را گرفتند و در جعبه ای انداختند و در جعبه را محکم بستند.

دیگر روز آن مرد بازآمد و گفت ای شیخ آنچه وعده کرده ای بگوی.

لغات مهم باز آمد برگشت وعده کردن قول دادن

نکات دستوری دیگر روز آن مرد آنچه ترکیب وصفی ای شیخ شبه جمله و آنچه: مفعول

معنی روز بعد آن مرد برگشت و گفت: ای شیخ آن چیزی را که قول داده ای بگو. **مفهوم** توقع پابندی به قول

شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: زینهار تا سر این حقه باز نکنی.»

لغات مهم زینهار آگاه باش مراقب باش **نکات دستوری** بفرمود: شکل مؤدبانه فعل «گفت» سر حقه ترکیب اضافی آن حقه، این حقه ترکیب وصفی **معنی** شیخ به مریدان گفت آن جعبه را به او بدهند و گفت: مراقب باش که در این جعبه را باز نکنی. **مفهوم:** دعوت به رازداری

مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش گرفت که آیا در این حقه چه سر است؟ هر چند صبر کرد نتوانست سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت

لغات مهم برگرفت برداشت و سودا اندیشه هوس عشق سودای کاری گرفتن کسی را هوس کاری به سر کسی زدن « برگرفت شروع شد.

نکات دستوری این حقه چه سر هر چند ترکیب وصفی اشکال ویرایشی وجود دو کلمه پرسشی «آیا» و «چه» در جمله

معنی مرد جعبه را برداشت و به خانه رفت و فکر و خیالی در دلش آغاز شد که چه رازی در درون این جعبه است؟ هر چه صبر کرد، نتوانست. در جعبه را باز کرد و موش بیرون پرید و رفت. **مفهوم** کنجکاوی افشای راز

مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ من از تو سرخدای تعالی طلب کردم تو موشی به من دادی؟!»

نکات دستوری عبارت پنج جمله دارد و عبارت سه مفعول دارد جمله بعد از گفت، سر، موشی

معنی مرد پیش شیخ آمد و گفت ای شیخ من راز خدای بزرگ را از تو خواستم چرا تو به من موشی را دادی ؟ **مفهوم** اعتراض و بدگمانی

شیخ گفت: ای درویش ما موشی در حقه به تو دادیم تو پنهان نتوانستی داشت سرخدای را با تو بگوییم چگونه نگاه خواهی داشت ؟!

لغات مهم درویش زاهد کسی که دنیا را ترک گفته باشد.

نکات دستوری عبارت شش جمله دارد سر خدای ترکیب اضافی

معنی شیخ گفت: ای زاهد ما موشی در جعبه به تو دادیم و تو نتوانستی آن را پنهان نگه داری اگر راز خدا را به تو بگوییم چگونه می توانی پنهان نگه داری؟ **مفهوم** نکوهش افشای راز بیان راز به اهل آن

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاویدان در هر بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هرگونه پند و حکمت است.

لغات مهم بدان آگاه باش این فعل معمولاً در آغاز متون تعلیمی کاربرد دارد. و حکمت: علم، دانش

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم قرآن مانند است به بهشت قرآن مانند بهشت است. و فعل است اگر معنی «وجود داشتن» داشته باشد. اسنادی نیست و جمله دو جزئی می سازد. جمله دوم سه جزئی گذرا به مسند در جمله های سوم به بعد «است» معنای «وجود داشتن» دارد.

نکات آرایه ادبی تشبیه قرآن مانند بهشت سجع نعمت حکمت و هزار مجاز از فراوان

معنی آگاه باش که قرآن مانند بهشت است. در بهشت انواع زیادی از نعمت (روزی) هست و در آن انواع زیادی پند و اندرز و علم هست. **مفهوم** زیبایی و ارزشمندی قرآن حکمت و عبرت قرآن جامعیت قرآن

و مثل قرآن مثل آب است روان در آب حیات تنها بود و در قرآن حیات دل ها بود.

لغات مهم مثل مانند، مثال همتا و حیات زنده بودن زندگی تنها ج تن بدن ها، کالید ها، جسم ها

نکات دستوری شیوه بلاغی در جمله اول تقدم فعل بر صفت مثل قرآن مثل آب است روان مثل قرآن مثل آب روان است. واژگان وندی روان تنها دلها

نکات آرایه ادبی تشبیه قرآن مانند آب دل مجاز از روان روح سجع تنها دلها و تناسب مراعات نظیر تن دل معنی قرآن مانند آب جاری است. آب موجب زنده بودن بدنها (آدمی) است و قرآن موجب زنده بودن روح ها و روان ها است.

مفهوم حیات بخشی قرآن

مرده بود، از آب حیوان گفتمش سری از اسرار قرآن گفتمش

غیر قرآن غمگسار من نبود قوتش هر باب را بر من گشود

ای دوست درمان کار خود کن و اگر معاملات می کنی با حق کن

لغات مهم معاملات معامله، دادوستد

نکات دستوری فعل هایی که از مصدر «کردن» ساخته می شود اگر به معنی انجام دادن باشند فعل ساده اند و گذرا به مفعول هستند. مثال معاملات کن معاملات را انجام بده سه جزئی با مفعول (ای دوست شبه جمله ترکیب اضافی درمان کار، کار خود

نکات آرایه ادبی دوست مجاز از مخاطب (انسانها کار مجاز از مشکل معاملات کردن کنایه از ارتباط برقرار کردن با...

معنی ای انسان مشکل خودت را علاج کن و اگر دادوستدی میکنی با خداوند یکن تا سود واقعی بگیری **مفهوم**: معامله با خدا در هر شرایطی سودمند است. انجام اعمال برای خداوند

خدمت حق کن به به هر مقام که باشی خدمت مخلوق افتخار ندارد از قوت و خرقه هر چه زیادت بود : د تو را با ایزدش معامله کن گره مبصری در قرآن قصه ها بسیار است و لکن قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه هاست.

لغات مهم: قصه داستان سرگذشت روایت لکن ولی، اما

نکات دستوری اگر صفت عالی برای برتری دادن یک چیز بر همه افراد آن گروه باشد نقش نمای اضافه « گرفته به هسته گروه تبدیل می شود. مثال بهترین کتاب کتاب هسته گروه نیکوترین قصه ها نیکوترین هسته گروه قید بسیار فعل غیر اسنادی است در جمله اول جمله آخر سه جزئی با مسند

معنی در قرآن داستان فراوان است ولی داستان یوسف (ع) زیباترین داستان ها است. **مفهوم** معرفی زیباترین داستان در قرآن

این قصه عجب ترین قصه هاست زیرا که در میان دو ضد جمع بود هم فرقت بود و هم وصلت هم محنت بود هم شادی هم راحت بود هم آفت هم وفا بود هم جفا در بدایت بند و چاه بود. در نهایت تخت و گاه بود پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود در نهاد خود شگفت و عجب بود.

لغات مهم عجب عجیب شگفت ضد نا همتا مقابل جمع گردآوردن گرد کردن بود است هست فرقت جدایی دوری و صلت پیوستن رسیدن پیوستگی اتصال محنت اندوه ناراحتی رنج سختی راحت آسایش شادمانی آفت آسیب رنج وفا: دوستی، صمیمیت جفا بی وفایی ستم بدایت آغاز بند زندان نهایت پایان انجام گاه تخت سریر، مسند خیمه طرب: شادی، شادمانی، سرور

نکات دستوری عجب ترین قصه ها عجب ترین هسته گروه و قصه ها مضاف الیه به همراه نشانه جمع فعل «بود» در همه جمله ها به معنی وجود داشتن ناگذرا است و جمله دو جزئی می سازد و در جمله پایانی فعل اسنادی است و جمله سه جزئی با مسند می ساز

معنی این داستان شگفت آورترین داستانها است. چون در درون آن متضادها گرد آمده اند. در آن هم جدایی هست هم به هم رسیدن هم رنج هست، هم شادی هم آسایش هست هم سختی هم دو ستی هست هم دوری کردن در آغاز زندان و چاه هست و در پایان به تخت و مسند پادشاهی رسیدن در آغاز ترس و خطر نابودی هست و در پایان ارجمندی و پادشاهی پس چون در آن داستان این همه غم و شادی وجود دارد طبیعتا شگفت آور و عجیب است.

مفهوم آمیختگی متضادها نتیجه عکس جمع اضداد جمع ضدین، پارادوکس مفهومی دانه تویی دام تویی، باده تویی جام تویی پخته نوبی خام تویی خام بگذار مرا از قضا سرگنبدین صفر فزود روغن بادام خشکی می نمود.

آرایه ادبی تضاد فرقت و وصلت محنت و شادی راحت و افت و وفا و جفا بدایت و نهایت بند و تخت چاه و گاه اندوه و طرب و تناسب بند. چاه تخت گاه بیم، هلاکت عز، ملک

گفته اند «نیکوترین از بهر آن بود که یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود و خبردهنده از او ملک جبار بود.

لغات مهم صدیق بسیار راستگو صبر شکیبایی زلیخا زن عزیز مصر که عاشق یوسف (ع) شد. ملک پادشاه از صفات خداوند تعالی . جبار مسلط یکی از صفات خداوند تعالی است.

نکات دستوری «را» ی فک اضافه او را... آموزگار آموزگار او

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر یوسف، یعقوب زلیخا سجع وفادار آموزگار بی قراره بسیار جبار بی قراری کنایه از شدت عشق و تضاد: اندوه و شادی

معنی: در تفسیرها گفته اند. این داستان از آن رو زیباترین داستانها است که یوسف (ع) راستگو به دوستی پای بند بود و یعقوب (ع) خودش در صبر و شکیبایی آموزگار او بود و زلیخا در غم عشق او تا آرام بود و غم و شادی در این داستان فراوان است و روایت کننده آن، پادشاه (فرمانروای) جهان، خداوند پیروزمند است. **مفهوم** وفاداری بردباری بی قراری ستایش صبر و بردباری

صبر کن حافظ به سختی روز و شب	عاقبت روزی بیایی کام را
در عشق چه به ز بردباری ای دل	گویم به تو یک سخن زیاری ای دل
بیا تا بردباری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکویی بکاریم
گفتم او را که صبر کن که صبر	هر غمی را که هست پایانی است.
دلم بردی و آنگاهی به پندم صبر فرمایی	مکن تکلیف ناواجب، که بی دل صبر نتوانم

قصه حال یوسف را نیکو نه از حسن صورت او گفت بلکه از حسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکوخوا بهتر هزار بار از نیکورو نبینی که یوسف را از روی نیکو بند و زندان آمد و از خوی نیکو امر و فرمان آمد؟ از روی نیکویش حبس و چاه آمد و از خوی نیکویش تخت و گاه آمد.

لغات مهم حسن زیبایی صورت چهره ظاهر سیرت عادت خلق رفتار حبس زندان خوی خصلت طبیعت، خلق « گاه: تخت سریر

نکات دستوری حذف فعل به قرینه معنوی نیکوخوا بهتر هزار بار از نیکو روا است ترکیبهای اضافی قصه حال حال یوسف، حسن صورت صورت او حسن سیرت سیرت او نیکویش ترکیبهای وصفی هزار بار روی نیکو، خوی نیکو

نکات آرایه ادبی سجع زندان فرمان چاه گاه جناس رو خو چاه گاه و تضاد سیرت و صورت چاه و گاه و تناسب: حبس، چاه تحت، گاه هزار مجاز از زیادی و کثرت آمدن امر فرمان کنایه از به پادشاهی و فرمانروایی رسیدن

معنی: خداوند داستان حضرت یوسف (ع) را به خاطر زیبایی چهره او زیبا (نیکو) نگفته است بلکه به خاطر زیبایی رفتار و خلق او گفته است. زیرا خوش اخلاق هزار برابر بهتر از زیبارو است. مگر نهی بینی که یوسف به خاطر چهره زیبا به بند و زندان افتاد ولی به خاطر خوش اخلاقی و رفتار نیکو به فرمانروایی رسید به خاطر داشتن چهره زیبا زندان و چاه نصیبش شد و به خاطر اخلاق نیکو تخت پادشاهی نصیبش شد. **مفهوم** برتری سیرت بر صورت نکوهش دورویی

صورت زیبای باطن هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار
تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
گر در آن صورت زیبا نگرد. صورتگر	قلم از حیرت رویش از بنان در فکند

پادشاه عالم خبر که داد در این قصه از حسن سیرت او داد نه از حسن صورت او داد تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی باری بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی

لغات مهم پادشاه عالم صفت خداوند جهان آفرین باری البته ناچار، لاجرم

نکات دستوری قید باری صورت خود را چون صورت او گردانی جمله چهار جزئی با مفعول و مسند

نکات آرایه ادبی تضاد سبوت و صورت تکرار فعل «داد» در نثر کهن حذف فعل کمتر بود و پادشاه عالم استعاره از خداوند

معنی خدای جهان آفرین در این داستان از زیبایی اخلاق او خبر داده است نه از زیبایی چهره او تا اگر نتوانستی چهره خود را مانند چهره او زیبا کنی، ناچار بتوانی اخلاق خود را مانند اخلاق او کنی. **مفهوم** توجه به سبوت

آنکه گفتم سبوتش نیکوترین سبوتها بود از بهر آنکه در مقابل جفا وفا کرد و در مقابل زشتی آشتی کرد و در مقابل لثیمی کریمی کرد.

لغات مهم مقابل رویارویی لثیمی بستی فرومایگی کریمی بزرگواری

نکات آرایه ادبی تضاد جفا و وفا زشتی و آشتی لثیمی و کریمی - جناس جفا، وفا نیکوترین سبوتها نیکوترین، هسته گروه اسمی الاسیرت، مضاف الیه

معنی به این علت گفتیم اخلاقش بهترین اخلاقها بود که در رویارویی با جفا و دوری گزیدن دوستی و وفاداری کرد و در برابر زشتی و بدی صلح و آشتی کرد و در برابر فرومایگی بزرگواری کرد. **مفهوم** جوانمردی بزرگواری با دوستان هروت با دشمنان مدارا جواب بدی را با خوبی دادن

هر که اندر راه ما خاری فکند از دشمنی هر گلی کز باغ وصلش بشکفت بی خاری باد

سفینه را به سفاقت جواب باز مده ز بی وفا به وفا انتقام باید کرد

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زیند، لب لعل شکر خا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان هروت با دشمنان مدارا

برادران یوسف چون او را زیادت نصعت دیدند و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند. آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند تدبیر برادران بر خلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت زیادت بر زیادت کرد تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید

لغات مهم زیادت فزونی میل علاقه دلبستگی عنایت توجه و آهنگ قصد عزم تصمیم کید حيله و قریب مکر قریب و عداوت دشمنی و هلاک نابودی و تدبیر چاره گیری تقدیر سرنوشت | رحمان بخشاینده صفت خداوند تعالی دولت بخت، سعادت ثروت . مملکت پادشاهی شهریاری نبوت پیامبری کایدان ج کاید حيله گران غیب دان داننده نهان

نکات دستوری «عالم» از آثار وجود او پاک کنند جمله چهار جزئی با مفعول و مسند

نکات آرایه ادبی سجع نصعت عنایت دیدند کردند هلاک پاک آثار وجود کسی را از عالم پاک کردن کنایه از هلاک کردن و کشتن آن شخص و تلمیح هرگز کند کایدان تلمیح به آیه و مکر و الله و الله خیر العاکرین» آیه ۵۴ آل عمران) و «را» ی فک اضافه او

معنی وقتی برادران یوسف روزی او را افزون دیدند و علاقه و توجه یعقوب را نسبت به او مشاهده کردند تصمیم به قریب و نیرنگ و دشمنی گرفتند تا شاید بتوانند او را نابود کنند و جهان را از نشانه های وجود او پاک کنند چاره گیری برادران بر خلاف سرنوشتی بود که خداوند بخشاینده تعیین کرده بود. خدای بلند مرتبه سعادت و ثروت او را روز به روز بیشتر کرد و پادشاهی و پیامبری او را بیشتر و بیشتر کرد. تا مردم جهان بدانند. که هیچ گاه قریب فریبکاران با خواست خداوند که داننده نهان است نمی تواند برابری کند. **مفهوم** برتری تقدیر خدا سعادت خدادادی شکست نیرنگ بازی قضا و قدر بی اختیاری انسان در سرنوشت

از مکر دم درکش چنین گفت حق والله خیر العاکرین گفت حق

سر ارادت ما و استان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می رود. ارادت اوست.

مکر حق را بین و مکر خود بهل ای از مکرش مکر مکاران خجل

شعر خوانی: بوی گل و ریحان (نظم) - کلیات اشعار - غزلیات سعدی

و فتی دل سودایی می رفت به بستانها بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها

لغات مهم سودایی عاشق دیوانه بستان گلزار گلستان ریحان هر گیاه سبز خوشبو

نکات دستوری «ی» استمراری در فعل کردی»، «ی» به معنی «می» فعل را استمراری میکند. «کردی می کرد» و شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم می رفت.... به بستانها می رفت تقدم فعل بر نهاد بی خویشتم.... بوی گل و ریحانها بی خویشتم میکرد. و مصراع اول جمله دوجزئی «م» در «بی خویشتم مفعول مصراع دوم جمله چهار جزئی با مفعول و مسند نکات

آرایه ادبی استعاره (تشخیص سودایی بودن و به گلستان رفتن دل مراعات نظیر بستان گل ریحان بی خویشتن کنایه از سرمستی و بی اختیاری

معنی زمانی دل عاشق من به گلزارها می رفت و بوی گل سرخ و گیاهان خوشبو مرا سرمست می کرد. **مفهوم** سرمستی از زیبایی از خود بی خود شدن بی خبری دامنم از دست برفت

دامن از دست داد و مست افتاد تا شرابی از جام وصل چشید

تا مرا از تو داده اند خبر از خود نیست آگهی دیگر

از در درآمدی و و من از خود به در شدم گویی از این جهان به جهان دگر شدم

گوشم به راه تا که خبر می دهد از دوست صاحب خبر بیامد و من بی خبر شدم

گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل با یاد تو افتادم از یاد برفت آنها

لغات مهم نعره فریاد بلند و جامه لباس

نکات دستوری که مخفف گاه در نقش «قید» و «ی» استمراری جامه دریدی جامه می درید نعره زدی نعره میزد شیوه بلاغی: تقدم فعل بر نهاده نعره زدی بلبل بلبل نعره زدی جامه دریدی گل گل جامه دریدی مرجع ضمیر «تو» حذف شده (معشوق)

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص نعره زدن بلبل و جامه دریدن گل خامه استعاره از گلبرگها نعره زدن کنایه از با هیجان نغمه خوانی کردن جامه دریدن کنایه از شکوفایی و هیجان

معنی گاهی بلبل نغمه سرایی میکرد و گاهی گل شکوفا می شد و مرا عاشق خود میکرد . ولی وقتی عاشق تو شدم به یاد عاشق تو افتادم) همه آن ها فراموش شد.

مفهوم چیرگی عشق حقیقی عاشق فقط به یاد معشوق است و هر چیز جز معشوق را نمی خواهد

ما را سر باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرج آنجاست

سر باغ و بوستانم به چه دل بود نگارا که به چشم من جهان شد. همه زرنگار بی تو

چه دارد جهان جز دل و مهریار مگر توده هایی از پندارها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان ها

لغات مهم عهد پیمان قرارداد نقض شکستن شکستن عهد و پیمان « روا: جایز، مجاز

نکات دستوری «تا» پیوند وابسته ساز است با مفهوم «زمان» تا از زمانی که شیوه بلاغی در مصراع دوم تقدم فعل بر نهاد و فعل پیشوندی دربستم فعل ماضی ساده بشکستم و مصراع دوم جمله سه جزئی با مسند

نکات آرایه ادبی تضاد در بستم و بشکستم و تناسب عهد پیمان شکستن عهد کنایه از عمل نکردن به پیمان

معنی از زمانی که با تو پیمان بسته ام پیمان دل بستگی با همه را شکسته ام برای اینکه پس از پیمان عشق با تو شکستن تمامی پیمان ها جایز رواست. **مفهوم:** چیرگی عشق حقیقی وفاداری عاشق ترک تعلقات

از عالمی گسستم تا تو عهد بستم از خویشتن رهیدم تا با تو آرמידم

زین عهد که با تو بستم امروز عهد همه را شکستم امروز

جز عهد و وفای تو که محلول نگردد هر عهد که بستم هوسی بود و هوایی

تا خار غم عشقت آویخته در دامن کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان ها

لغات مهم خار نیغ گیاه کوتاه نظری کوتاه فکری بودن اندک بینی عاقبت اندیش نبودن گلستان گلزار، جای پر از گل

نکات دستوری «تا» پیوند وابسته ساز با مفهوم «زمان» جمله بعد از پیوند مصراع اول) پیرو و جمله دوم مصراع دوم پایه است. شیوه بلاغی در جمله اول فعل بر متمم مقدم شده است و در جمله دوم مسند و فعل بر نهاد مقدم شده است. و ترکیبهای اضافی خارغم، غم عشق، عشقت

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیه ی غم عشق مانند خار در دامن آویختن کنایه از همراه بودن کوتاه نظری کنایه از ناقص بودن فکر مراعات نظیر خار دامن گلستان

معنی تا زمانی که غم عشق تو مانند خاری بر دامنم آویخته و مرا گرفتار کرده است به گلستان ها رفتن کوتاه فکری است. **مفهوم** غم پرستی و بلاکشی ترجیح غم عشق بر خوشی دنیوی سختی های راه عشق

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید **چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها**
لغات مهم طلب خواستن جست و جو شاید شایسته و سزاوار است. و حرم کعبه پیرامون کعبه و سهل آسان، زمین نرم و همراه

نکات دستوری فعل «شاید در اینجا یک فعل مستقل است ولی بیشتر به صورت فعل کمکی به کار میرود. مانند شاید بروم» و ما را به ما «را» حرف اضافه
معنی اگر در جست و جوی تو رنجی به ما برسد شایسته است زیرا وقتی عشق همچون کعبه هدف انسان باشد پیمودن بیابان ها آسان است. **مفهوم** بلاکشی عاشق ، آسان شدن سختی های راه عشق

زهر از قبل تو نوشدارو فحش از دهن تو طیبات است

در بیابان چون به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها گر کند خار مقیلان غم مخور

گرم تو زهر دهی، چون غسل بیاشامم به شرط آنکه به دست رقیب نسپاری

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش **می گویم و بعد از من گویند به دوران ها**
لغات مهم دوران زمان گردش روزگار

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر همه اجزای جمله در مصراع اول..... مگو سعدی. تقدم فعل بر متمم در مصراع دوم؛ گویند به دوران ها و شبه جمله «سعدی» منادا و شبه جمله و معادل یک جمله است.

نکات آرایه ادبی تضاد گویند و مگو اشتقاق گویند مگو میگویم و گویند از مصدر «گفتن» مضارع اخباری بدون نشانه گویند می گویند

معنی آبی خبران از عشق میگویند: ای سعدی این همه از عشق او سخن نگو ولی من سخن میگویم و پس از من نیز در تمامی دورانها سخن عشق او را خواهند گفت. **مفهوم** افزایش راز عشق فراگیری عشق حقیقی بی پایان بودن عشق محدود به زمان نیست

اگر تو عمر در این ماجرا کنی سعدی حدیث عشق به پایان رسد نپندارم

این سخن پایان ندارد آن گروه صورتی دیدند با حسن و شکوه

درس هشتم : سفر به بصره (نثر) - سفرنامه - ناصر خسرو

چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم.

لغات مهم عاجزی نا توانی معنی: وقتی که به بصره رسیدیم از بی لباسی و درماندگی مانند دیوانه ها شده بودیم و سه ماه بود موهایمان را کوتاه نکرده بودیم (نشسته بودیم)

نکات دستوری جمله اول دو جزئی جمله دوم سه جزئی با مسند جمله سوم چهار جزئی با مفعول و مسند نکات آرایه ادبی تشبیه اما مانند دیوانگان موی سر باز نکردن کنایه از کوتاه کردن مو

و می خواستم که در گرما به روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود
لغات مهم که برای اینکه باشد که به امید اینکه

نکات آرایه ادبی جناس شوم روم بود نبود و تضاد گرم و سرد بود و نبود

معنی و میخواستم به حمام بروم تا گرم شوم برای اینکه هوا سرد بود و لباس نبود.

و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما

لغات مهم لنگ فوطه ازار جامه ای در رفتن حمام بر کمر بندند و پلاس جامه ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم («سرما») جمله اول سه جزئی با مفعول جمله دوم حذف بودیم» به قرینه لفظی «بسته بودیم»

معنی و من و برادر از شدت سرما هر یکی لنگ کهنه ای پوشیده بودیم و نکه پارچه ای پشمی به پشتمان بسته بودیم

گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟

لغات مهم که چه کسی در نقش «نهاد»

خورجینکی بود که کتاب در آن می نهادم بفروختم و از یهای آن در مکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمایه بان دهم.

لغات مهم خورجینک کیسه کوچک خورجین کیسه ای که معمولاً از پشم درست میکنند و شامل دو جیب است. جامه دان در مک: پول نقره ای کم بها

نکات دستوری «ک» در آخر خورجینک و در مک مفهوم تصغیر» دارد و به کوچکی و ناچیز بودن دلالت میکند. و در مکی کاغذی .

نکات آرایه ادبی تناسب: کتاب، کاغذ بها، درم

معنی کیسه کوچکی داشتم که در آن کتاب می گذاشتم آن را فروختم و از پول آن چند در هم بی ارزش در کاغذی گذاشتم که به صاحب حمام بدهم.

تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمایه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.

لغات مهم شوخ چرک کثیفی آلودگی باز کنیم دور کنیم در اینجا بشوئیم واژه «شوخ امروز تحول معنایی پیدا کرده است به معنای خوشحال و شاداب، بذله گو و لطیفه گو

معنی تا اجازه دهد که ما کمی بیشتر در حمام بمانیم تا کثیفی بدنمان را بشوئیم.

چون آن در مکها پیش او نهادم در ما نگریست پنداشت که ما دیوانه ایم.

لغات مهم در کسی نگریستن واری کردن از روی تحقیر و تمسخر نگاه کردن

نکات دستوری واژه وندی در نقش مفعول در مک معنی

وقتی آن پولهای بی ارزش را پیش او گذاشتم به ما نگاه تمسخر آمیزی کرد و خیال کرد که ما دیوانه ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمایه بیرون می آیند و نگذاشت که ما به گرما به در رویم.

لغات مهم معنی میروید که الان مردم از حمام بیرو می آیند و اجازه نداد که ما به حمام وارد شویم. گذاشتن اجازه دادن در رویم وارد شویم

از آنجا با خجالت بیرون آمدم و به شتاب برفتم کودکان بر در گرمایه بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند.

لغات مهم در پی به دنبال

نکات دستوری جمله اول و دوم دو جزئی قید با خجالت به شتاب معنی با خجالت از آنجا بیرون آمدم و شتابان رفتم کودکان جلوی حمام بازی میکردند خیال کردند که ما دیوانه ایم به دنبال ما افتادند در حالی که به سمت ما سنگ می انداختند و فریاد می زدند.

ما به گوشه ای باز شدیم و به : تعجب در ا می نگریستیم

لغات مهم باز شدن برگشتن رفتن

نکات دستوری جمله اول دو جزئی و جمله دوم سه جزئی با متمم معنی ما به گوشه ای رفتیم در حالی که با تعجب به کار دنیا نگاه میکردیم از کار دنیا و وضعیت پیش آمده شگفت زده بودیم.

و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم جز آنکه وزیر ملک اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد میگفتند مردی اهل بود و فضل داشت از شعرو ادب و هم کرمی تمام به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند احوال مرا نزد وزیر باز گفت چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی

لغات مهم مکاری خربنده کسی که اسب و شتر و ... گرایه دهد یا گرایه میکند مغربی منسوب به مغرب طلای مراکشی که خالص تر و بهتر است. اهل شایسته فضل دانش فزونی برتری صحبت هم نشینی دوستی کرم جوانمردی بخشندگی وسعت توان مالی مرمت ترمیم و اصلاح بازسازی و رسیدگی در اینجا کمک مالی کردن برنشین سوارشو

نکات دستوری: ابوالفتح علی بن احمد» نقش «هسند» دارد.

معنی و کرایه دهنده چهار یا از ما سی سکه طلای مراکشی طلب داشت و ما هم هیچ چاره ای غیر از این نداشتیم که وزیر حاکم اهواز به نام ابوالفتح علی بن احمد که مردی شایسته بود و از شعر و ادب بهره داشت و بسیار هم بخشنده بود به بصره آمده بود؛ من هم در همان زمان با مردی ایرانی که او نیز اهل علم بود و با وزیر دوست بود آشنا شده بودم این مرد هم تهی دست بود و توان مالی نداشت تا به من کمک کند؛ وضع مالی مرا به وزیر گفت وقتی وزیر شنید مردی را با اسب پیش من فرستاد که همان طور که هستی سوارشو و پیش من بیا.»

من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتم مناسب ندیدم رقعۀ ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که بعد از این به خدمت رسم.

لغات مهم رقعۀ نامه

معنی: من به خاطر وضع ظاهری نامناسب و بی لباسی خجالت کشیدم و رفتن را مناسب ندیدم نامه ای نوشتم و عذرخواهی کردم و گفتم که بعد از این به خدمت می رسم

و غرض من دوجیز بود یکی بی نوایی دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه ای است زیادت تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلیت چیست تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم

لغات مهم بی نوایی نداشتن وسایل زندگی نوا وسایل زندگی روزی قوت فضل دانش حکمت و اهلیت شایستگی، لیاقت و مرتبه جایگاه، رتبه

نکات دستوری جمله اول سه جزئی با مسند

معنی و من از این کار دو هدف داشتم یکی نداشتن وسایل زندگی لباس و پول و ... دوم اینکه با خود گفتم او با دیدن نامه | متوجه می شود که من در علم و فضیلت جایگاه بلندی دارم و وقتی که نامه مرا بخواند به حد و اندازه دانش و شایستگی من پی ببرد تا وقتی که با او دیدار کردم، خجالت نکشم

در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید از آن دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن ما را به نزدیک خویش بازگرفت و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم و آنچه آن اعرابی گرای شتر بر ما داشت به سی دینار هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

لغات مهم در حال فوراً بی درنگ تن جامه لباس ساختیم آماده کردیم خریدیم ادیب با فرهنگ دانشمند، بسپاردان و نیکو منظر زیبارو، خوش چهره باز گرفت پذیرفت اعرابی منسوب به اعراب بادیه نشین عرب بیابانی گرای کرایه پرما داشت بر عهده ما داشت. طلب داشت و دینار سکه طلا

نکات دستوری در حال نقش «قید» دارد و ترکیب اضافی مقلوب تن جامه (جامه تن) معنی بی درنگ سی سکه طلا فرستاد تا با آن لباس بخریم با آن دو دست لباس خوب خریدیم و روز سوم به مهمانی وزیر رفتیم، وزیر مردی شایسته و شاعر و دانشمند و خوش چهره و فروتن و دیندار و خوش خوش سخن بود. ما را به حضور خود پذیرفت و از اول ماه شعبان تا پانزدهم رمضان آنجا بودیم. همچنین آن سی سکه طلا کرایه شتر را که عرب بیابان نشین از ما طلب داشت این وزیر دستور داد تا به او پرداخت کردند و مرا از رنج ان راحت کردند.

خدای تبارک و تعالی همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین قرح دهاد به حق الحق و أهله و چون بخواستیم رفت ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم از برکات آن آزاد مرد که خدای عزوجل از آزاد مردان خشنود یاد.

لغات مهم دین وام قرض بدهی قرح گشایش رهایی دهاد فعل دعایی که با افزودن «ا» به حرف ما قبل آخر فعل ساخته می شود. معادل دهد» و انعام نعمت دادن بخشش آسودگی اکرام بزرگ داشتن گسیل کردن روانه کردن راهی کردن کرامت بزرگی سرافرازی فراغ آسایش و آرامش آسودگی برکات لطفها، نیکی ها عز وجل غالب و بزرگ، عزیز و بزرگوار

نکات دستوری «خشنود» نقش مسند دارد.

معنی و خدا که بزرگ و بلند مرتبه است. همه بندگان خود را از رنج قرض و بدهی رهایی دهد به حق خدا و بندگان شایسته اش و وقتی خواستیم برویم ما را با نعمت و احترام از راه دریا راهی کرد طوری که از نیکیهای آن جوانمرد که خداوند عزیز و با شکوه از جوانمردان را ضی با شد با احترام و آسایش به ایران رسیدیم **مفهوم** پرداختن و ادا کردن قرض و دین و وام

هر قرض که در گردن من بود زنجیر از خون دل و دیده ادا کردم و رفتم

بعد از آنکه حال دنیای ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم روزی به در آن گرما به شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در رفتیم گرما به بان و هر که آنجا بودند همه برپا خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم در آمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرمابه بود همه برپای خاسته بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.

لغات مهم است و مسلخ رختکن حمام دنیای دنیوی مادی دلاک کیسه کش حمام مشمت و مال دهنده قیم سرپرست در متن به معنی «کیسه کش حمام» آمده

نکات دستوری جمله اول سه جزئی با مسند هر که در مسلخ گرمابه بود جمله دو جزئی بود به معنی «وجود داشت» است)

معنی پس از آنکه وضع دنیوی و مالی ما بهتر شد و هر کدام لباسی پوشیدیم روزی به همان حمام رفتیم که ما را به آن راه نداده بودند. وقتی از در وارد شدیم صاحب حمام و همه کسانی که آنجا بودند به احترام ما برخاستند و ایستادند تا اینکه ما وارد حمام شدیم و مشیت و مال دهنده و کیسه کش آمدند و با احترام خدمت کردند و وقتی که بیرون آمدیم کسانی که در رختکن حمام بودند همه با احترام ما ایستاده بودند و نمی نشستند تا اینکه ما لباس پوشیدیم و بیرون آمدیم

در آن میانه شنیدم حمامی به یاری از آن خود می گوید این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم من به زبان تازی گفتم که راست می گویی ما آنانیم که پلاس پاره ها بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود.

لغات مهم از آن م مال متعلق به تازی عرب زبان تازی زبان عربی

نکات دستوری این جوانان آنان اند جمله سه جزئی با مسند

معنی و در آن هنگام شنیدم صاحب حمام به یکی از دوستان خود می گفت این جوانان همانهایی هستند که فلان روز به حمام راه ندادیم. و فکر می کردند که ما زبان آنها را نمی دانیم من به زبان عربی گفتم که که در درست می می گویی ما همانهاییم که پاره های گلیم به پشتمان بسته بودیم. آن مرد خجالت کشید و بسیار عذر خواهی کرد و ا این دو اتفاق در مدت بیست روز افتاد.

و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فصل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیم است.

لغات مهم فصل بخشی از نوشته شدت سختی جل جلاله و عم نواله بزرگ است شکوفه او و فراگیر است لطف افضل: احسان، بخشش رحیم بخشایشگر

نکات دستوری جمله اول: سه جزئی با مفعول

نکات آرایه ادبی جناس فصل، فضل معنی و این بخش را به این خاطر نقل کردم تا مردم بدانند به خاطر سختی که در زندگی پیش می آید نباید شکایت کرد و نباید از بخشش و مهربانی آفریدگار با شکوه و لطیف نا امید شد که خدای بلند مرتبه بخشایشگر است. مفهوم نگوهرش نا امیدی روزهای خوب و بد در گذر است ناپایداری دنیا

ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن	وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
چنین است رسم برای درشت	گهی پشت زین و گهی زین به پشت
بر رغم روزگار به توفیق کردگار	با سعد گشت تحسم و اندوه با طرب
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت	دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور	کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل	همه در سایه گیسوی نگار آخر شد.
آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود	عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

ww

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بر زین گهی زین بر پشت (فردوسی)

لغات مهم: سرا خانه مکان زین نشیمنی ساخته شده از چرم و چوب که به هنگام سواری بر پشت اسب می نهند.

نکات آرایه ادبی سرا استعاره از دنیا و پشت به زین بودن کنایه از اوضاع مساعد و قدرت و توانمندی زین به پشت بودن کنایه از اوضاع نامساعد و رجن و سختی تکرار پشت

معنی رسم دنیا این چنین است گاهی از ضاع مساعد است و در اقتدار و توانمندی هستی و گاهی اوضاع نامساعد است و در سختی هستی **مفهوم** زندگی پستی و بلندی و فرار و نشیب دارد. ناپایداری دنیا

گنج حکمت: شبی در کاروان ((نثر) - گلستان - سعدی)

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار پیشه ای خفته شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت چون روز شد گفتمش «آن چه حالت بود؟ گفت: بلیان را دیدم که به نالش درآمد بودند از درخت و کیکان از کوه و غوگان در آب و بهایم از پیشه اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.»

لغات مهم پیشه جنگل کوچک نیزار خفته خوابیده دراز کشید عاقل شوریده کسی که ظاهر آشفته دارد عاشق، عارف و نعره: فریاد بانگ خروش نفس لحظه کیک پرنده ای است وحشی با دم کوتاه و پرهای به رنگ خاکی که زیبایی راه رفتنش مثل است و غوک: قورباغه بهایم ج بهیحه چارپایان ستوران مروت جوانمردی مردانگی تسبیح سبحان الله گفتن خدا را به پاکی یاد کردن

دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم برد و طاقت و هوش

لغات مهم دوش دیشب شب گذشته مرغ پرنده و طاقت قدرت توانایی تاب توان و هوش هوشیاری

نکات دستوری بیت دو جمله دارد و جمله اول دو جزئی جمله دوم سه جزئی با مفعول

نکات آرایه ادبی تضاد صبح و دوش استعاره (تشخیص): نالیدن مرغ

معنی دیشب تا صبح صدای ناله پرنده را میشنیدیم این ناله مرا از خور بیخود نمود و هوش از سرم برد. مفهوم سرمستی از شنیدن تقابل عشق و عقل، تقابل عشق و صبر

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش

لغات مهم مخلص با اخلاص بی ریا صمیمی، یکدل و مگر اتفاقاً

نکات دستوری بیت یک جمله سه جزئی با متمم داد گوش متمم) ترکیب اضافی یکی را گوش گوش (یکی ترکیب اضافی آواز من . ترکیب وصفی دوستان مخلص

نکات آرایه ادبی به گوش رسیدن او از کنایه از شنیدن

معنی: اتفاقاً صدای ناله مرا یکی از دوستان راستین شنید. **مفهوم** خلوص و دوستی

گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش

لغات مهم بانگ آواز فریاد و مدهوش سرگشته سرگردان، گیج، متحیر

نکات دستوری بیت سه جمله دارد و جمله اول چهار جزئی با مفعول و متمم جمله دوم سه جزئی با مفعول جمله سوم: چهار جزئی با مفعول و مسند در جمله اول اجزای جمله حذف شده است. او این سخن را به من گفت مفعول باور تو مسند مدهوش شیوه بلاغی: تقدم فعل بر مسند

نکات آرایه ادبی واج آرای تکرار واج ن»

معنی گفت نمی توانم باور کنم که پرنده ای این چنین تورا از خود بی خود کند. مفهوم لطافت طبع، تأثیر پذیری

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش

لغات مهم تسبیح گوی عابد، گوینده سبحان الله

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد و جمله اول چهار جزئی با مفعول و متمم جمله های دوم و سوم و چهار سه جزئی با مسند شرط آدمیت تسبیح گوی خاموش مسند ترکیب اضافی شرط آدمیت نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص تسبیح گوی بودن مرغ و خاموش کنایه از ساکت بودن و تلمیح اشاره به مفهوم آیه یسبح الله ما فی السماوات و ما فی الارض» (آیه ا سوره تغابن

معنی به او گفتم این دوره از انسانیت است که. مفهوم تسبیح انسان در اثر تسبیح کائنات پرندگان در حال حمد و ستایش خداوند باشند و ما انسان ها ساکت و غافل باشیم

سحر گنجشگکان در جیک و جیکند تسبیح خدای لا شریکند

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند به همه مستمعی فهم کند این اسرار

درس نهم : کلاس نقاشی ((نظم) - اتاق آبی - سهراب سپهری)

زنگ نقاشی دلخواه و روان بود خشکی نداشت به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود. معلم دور نبود. صورتک به رو نداشت «صاد» معلم ما بود آدمی افتاده و صاف سالش به چهل نمی رسید. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین میریخت آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی آدم چه کاره بود؟

نقشات مهم به جد جدی صورتک نقاب صاد بخشی از اسم معلم برای رعایت احترام افتاده فروتن صاف ساده و بی ریا نگار نگاشتن نقش کردن نقش بندی طراحی نگارگی دلگشا شاد زیبا نگارین زیبا و اسلیمی تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح هایی مرکب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند. در این نقاشی ها شکل آدمی کشیده نمی شود.

نکات آرایه ادبی خشکی نداشتن کنایه از خسته کننده نبودن دور نبودن کنایه از صمیمی بودن صورتک به رو نداشتن کنایه از دور نبودن دستی نازک داشتن کنایه از مهارت داشتن ریختن رنگ کنایه از رنگ آمیزی کردن

معنی زنگ نقاشی بود دو ست داشتنی بود و به راحتی راحت میگذشت خسته کننده نبود خیلی جدی گرفته نمی شد. خندیدن در آن کلاس اشکالی نداشت. معلم با بچه ها صمیمی بود و دورو نبود ساده و یک رو بود «صاد» نام معلم ما بود. انسانی متواضع و صاف و ساده ستش به چهل سال نمی رسید کارش کشیدن و رسم نقشه قالی بود و در آن کار بسیار مهارت داشت طراحی و نقاشی «صاد» شاد، زیبا و دلگشا بودو رنگ را به زیبایی و هنرمندانه به کار میبرد. آدم در نقشه اش وجود نداشت و چه بهتر که آدم در نقشه اش نبود. در پیچ و تاب نقش های عرفانی اسلامی (اسلیمی) آدم کاره ای نبود. **مفهوم** افتادگی، تواضع فروتنی نگوشت دورویی ریاکاری و تزویر برای رسیدن به خداوند باید از خود گذشت

افتادگی آموز اگر طالب فیضی	هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
در بهاران کی شود سرسبز سنگ	خاک شود تا گل بروید رنگ رنگ
طریقت جز این نیست درویش را	که افکنده دارد تن خویش را
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد	از گرانان جهان رطل گران ما را بس
گر وصال خدای خود طلبی	بگذر از خود که تا خدا یابی
نشان خواهی از وی از خود بی نشان شو	که من رو نشان جستم از بی نشانی
سجده نتوان کرد بر آب حیات	تا نیایم زین تن خاکی نجات
چون حجاب من است هستی من	گر نباشد میباش، گو: غم نیست
ای دل از غبار جسم اگر پاک شوی	تو روح مجردی بر افلاک شوی

معلم، مرغان را گویا میکشید گوزن را رعنا رقم میزد؛ خرگوش را چابک می بست. سگ را روان گزته می ریخت اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است.

نقشات مهم مرغان پرندگان گویا در حال نغمه خوانی با منقاری باز رعنا زیبا خوش قدوقامت رقم میزد می کشید و چابک: ظریف چالاک می بست میکشید روان در حال حرکت گزته ریختن گزته برداری طراحی چیزی به کمک گرده با خاکه زغال نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح بیرنگ نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می کند، طرح اولیه

نکات آرایه ادبی گزته ریختن کنایه از طراحی کردن حرفی به کارش بودن کنایه از مشکل داشتن است پردازی کنایه از کشیدن و نقاشی کردن اسب و مراعات نظیر مرغ سنگ خرگوش، گوزن، اسب

معنی معلم پرندگان و مرغان را گویا و در حال آواز خواندن میکشید گوزن را زیبا و خوش قدو قامت میکشید خرگوش را چالاک می کشید. سنگ را در حال حرکت طراحی میکرد انگار نقاشی اش زنده و جاندار بود. اما در طراحی اولیه اسب مشکل داشت و من خاطره ای از اسب کشیدن معلم به یاد دارم **مفهوم:** مهارت در نقاشی

سال دوم دبیرستان بودیم اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم «صاد» آمد برپا شدیم و نشستیم لوله ای کاغذ زیر بغل داشت لوله را روی میز نهاد. نقشه قالی بود و لایب ناتعام بود. معلم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود به تخته سیاه با گچ طرح جانوری میریخت ما را به رونمایی آن می نشانند و خود به نقطه چینی نقشه خود می نشست. معلم پای تخته رسید گچ را گرفت برگشت و گفت: خرگوشی میکشم تا بکشید. «شاگردی از در مخالفت صدا برداشت خرگوش نه و شیطنت دیگران را برانگیخت صدای یکی شان برخاست «خسته شدیم از خرگوش دنیا پر حیوان است. از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب اسب و معلم مشوش بود از در نا سازی صدا برداشت چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد حیوان مشکلی است پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم «اسب اسب که معلم فریاد کشید: «ساکت» و ما ساکت شدیم و معلم آهسته گفت: «باشد اسب میکشم و طراحی

آغاز کرد «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در برداشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلوی اسبی خود را به کمال نشان می داد.

لغات مهم لابد ناچار حتماً می ریخت میکشید رونگاری کشیدن از روی نقاشی صدا برداشت فریاد زد و منشوش آشفته و پریشان ناسازی مخالفت و خلف فرزند جانشین صدق راستین خلف صدق جانشین راستین و نیاکان: ج نیا، پدران نکات دستوری جمله اول: سه جزئی با مسند

نکات آرایه ادبی طرح ریختن کنایه از نقاشی کردن و کشیدن راه دست نبودن کنایه از مشکل داشتن مهارت نداشتن از جا کنده شدن اتاق کنایه از شدت فریاد دانش آموزان دم گرفتن کنایه از با هم فریاد زدن

معنی معلم مشومش معلم پریشان بود. از روی مخالفت گفت: چرا اسب؟ و نمایش نیم رخ زندگان کشیدن نیم رخ چهره زنده ها از روبه رو سخت بود و اسب از پهلوی... اسب که از یک طرف نمایش داده شود کامل تر دیده میشود. توجیه معلم برای نقاشی نیم رخ

دست معلم از وقب حیوان روان شد فرود آمد لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند پس بالا رفت چشم را نشانند دو گوش را بالا برد از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی گذشت: گرده را برآورد دم را آویخت پس به جای گردن بار آمد به پایین رو نهاد از خم کتف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز کله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گشته زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردد مانده بود صورت از او چیزی می طلبید تعاملت خود می خواست. کله پاها مانده بود با شمعها و ما چشم به راه آخر کار و با خبر از مشکل «صاد». سرپايش از درماندگی اش خبر می داد اما معلم در نماند. گریزی زندانه زد که به سود اسب انجامید شتابان خطهایی در هم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشانند شیطنت شاگردی گل کرد صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد. سم ندارد. و معلم که از مخمصه رسته بود به خون سردی گفت: در علف است؛ حیوان باید بچرد.»

لغات مهم وقب هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم صورت داد کشید و آخره چنبره کردن قوس زیر گردن «یال گردن و غارب: میان دو کتف گرده پشت بالای کمر کله برآمدگی پشت پای اسب گرده زدن طراحی کردن گرده (گرده) خاکه نقاشان برای طراحی مردد: دودل در حال شک و دودلی صورت نقاشی تعاملت کامل شدن سم ناخن اسب و استر و جزآن درماندگی ناتوانی گریز: رهایی رها شدن از موضوعی و انتقال به موضوع دیگر گریختن زندانه زیرکانه «مخمصه بدبختی و غم بزرگ تنگنا این واژه به معنی گرفتاری متداول شده است. رسته رها شده، از مصدر «رستن»

نکات دستوری جمله اول: سه جزئی با مسند

نکات آرایه ادبی گل کردن کنایه از آشکار شدن ظاهر شدن استعاره تشخیص) نسبت دادن «طلبیدن» به صورت

معنی صورت از او... تصویر (نقاشی) از معلم چیزی می خواست کامل شدن تصویر خود را می طلبید.

معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیر هر جا به کار صورتگری در می ماند، چاره درماندگی به شیوه معلم خود می کند.

لغات مهم حقیر کوچک و صورتگری نقاشی کردن

نکات دستوری گروه مفعولی معلم نقاشی من گروه نهادی شاگرد و فادار حقیر گروه مفعولی چاره درماندگی

نکات آرایه ادبی تناسب معلم شاگرد، نقاشی، صورتگری

معنی معلم نقاشی من را خبر کنید که شاگرد و فادار کوچک هر کجا در کار نقش کشیدن طراحی) عاجز و درمانده می شود، چاره درماندگی را به شیوه و روش معلم خود انجام می دهد

روان خوانی: پیرمرد چشم ما بود (نظم) - ارزیابی شتاب زده - جلال آل احمد / شعر آی آدم ها - نعا یوشیچ

بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود تیرماه ۱۳۲۵ زبرو زنگ می آمد و میرفت دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند من هم که شاعر نبودم و علاوه بر آن جوانکی بودم و تو جماعت بر خورده بودم شبی که نوبت شعر خواندن او بود. یادم است برق خاموش شد و روی میز خطابه شمع می نهادند و او آی آدم ها» یش را خواند.

لغات مهم کنگره جمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی با سیاسی بحث کنند. کلمه فرانسوی) برخوردن در میان قرار گرفتن خطابه سخنرانی خطبه خواندن وعظ کردن ای آدم ها یکی از اشعار مشهور نیما

نکات دستوری جمله غیر ساده مرکب بار اول... علم کرده بود و جمله آخر سه جزئی با مفعول آی آدم ها مفعول

نکات آرایه ادبی علم کردن کنایه از برپا کردن بر خوردن کنایه از به طور اتفاقی در میان عده ای قرار گرفتن

معنی: منظور از پیرمرد: نیما یوشیچ علاوه بر آن علاوه بر آن من هم جوان کم سن و سالی بودم که اتفاقی در بین آن گروه شاعر قرار گرفته بودم.

تا اواخر سال ۲۶ یکی دوبار به خانه اش رفته خانه اش کوچه پاریس بود شاعر از «یوش» گریخته و در کوچه پاریس عالیه خانم رو نشان نمیداد و پسرشان که کودکی بود دنبال گربه میدوید و سر و صدا می کرد.

لغات مهم پوش زادگاه شاعر اواخر جمع آخر

نکات دستوری صفت از پوش گریختن دور شده از پوش

نکات آرایه ادبی رو نشان ندادن کنایه از رابطه صمیمانه ای نداشتن احساس غریبی کردن

معنی: عالیه خانم رو نشان نمی داد عالیه خانم خیلی در جمع حاضر نمی شد و با کسی صمیمی نبود.

دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰ یکی دوبار زنم به سراغشان رفتیم همان نزدیکیهای خانه آنها تکه زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه ای بسازیم راستش اگر او در آن نزدیکی نبود آن لانه ساخته نمی شد و ما خانه فعلی را نداشتیم. این رفت و آمد بود و بود تا خانه ما ساخته شد و معاشرت همسایگانه پیش آمد محل هنوز بیابان بود و خانه ها درست از سینه خاک درآمد بودند و در چنان بیفوله ای آشنایی غنیمتی بود آن هم با «نیما». از آن به بعد که همسایه او شده بودیم پیرمرد را زیاد میدیدم گاهی هر روز در خانه هلمان یا در راه او کیف بزرگی به دست داشت و به خرید می رفت و بر میگشت سلام علیکی میکردیم و احوال می پرسیدیم و من هیچ فکر نمی کردم که به زودی خواهد رسید روزی که او نباشد. گاهی هم سراغ همدیگر می رفتیم تنها یا با اهل و عیال گاهی درد دلی گاهی مشورتی از خودش یا از زنش یا درباره پسرشان که سالی یک بار مدرسه عوض میکرد و هرچه میگفتیم بحران بلوغ است و سخت نگیرید. فایده نداشت.

لغات مهم وقفی منسوب به وقف وقف زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند. لانه خانه ای کوچک . معاشرت: گفت و شنید الفت داشتن رفت و آمد بیفوله کنج گوشه ای دور از مردم عیال زن و فرزندان زن بحران آشفتگی، وضع غیر عادی

نکات دستوری رفت و آمد در نقش نهاد **نکات آرایه ادبی** تناسب اهل عیال پسر استعاره (تشخیص) نسبت دادن سینه به خاک لانه استعاره از خانه و جناس لانه، خانه

معنی خانه ها درست درآمده بودند خانه ها وسط بیابان ساخته شده بود اصراف خانه ها آباد نبود.

زندگی مرفهی نداشتند. پیرمرد شندغازی از وزارت فرهنگ میگرفت که صرف و خرج خانه اش می شد. رسیدگی به کار منزل اصلاً به عهده عالیه خانم بود که برای بانک ملی کار میکرد و حقوقی می گرفت و بعد که عالیه خانم بازنشسته شد کار خراب تر شد پیرمرد در چنین وضعی گرفتار بود. به خصوص این ده ساله اخیر و آنچه این وضع را باز هم بدتر میکرد رفت و آمد شاعران جوان بود. عالیه خانم میدید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است برای خیل جوانان اما تحمل آن همه رفت و آمد را نداشتند به خصوص در چنان معیشت، تنگی خودش هم از این همه رفت و آمد به تنگ آمده بود.

لغات مهم مرقه راحت و آسوده شند غاز پولی اندک و ناچیز خیل گروه دسته معیشت تنگی سختی زندگی، شرایط سخت زندگی

نکات آرایه ادبی تنگ آمدن کنایه از خسته شدن

معنی به خصوص در چنان به ویژه در چنان شرایط سخت زندگی نیما هم از این همه رفت و آمد خسته شده بود. **مفهوم** فقر و تنگ دستی

با فاقه و فقر هم نشینم کردی بی خویش و تبار و بی قرینم کردی (فاقه فقر، تنگدستی)

هر سال تابستان به پوش میرفتند. خانه را اجاره می دادند یا به کسی می سپردند و از قند و چای گرفته تا تره بار و بنشن و دوا درمان همه را فراهم میکردند و راه می افتادند؛ درست همچون سفری به قندهار هم بیلاقی بود هم صرفه جویی می کردند.

لغات مهم تره بار میوه های تازه مقابل خشکبار بنشن خوار و بار از قبیل نخود لوبیا و عدس قندهار نام شهری در افغانستان (خراسان قدیم) و بیلاق محل سکونت تابستانی مقابل قشلاق واژه ترکی)

نکات آرایه ادبی سفری به قندهار کنایه از سفر دور و طولانی تناسب تره با تناسب تره بار نشن، دوا، ج چای

اما من می دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله به جست و جوی تسلائی می رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار میشد. نمی دانم خودش می دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود نیما نشده بود.

لغات مهم تسلا ارامش یافتن غربت تنهایی، دوری از وطن

معنی نیما نشده بود در شاعری شهرت نیافته بود. **مفهوم** ترک وطن (غربت) و تنهایی

دور از وطن خویش و به غربت مانده چون شیر به دریا و نهنگ اندر کوه
درد دوری می کشم گرچه خراب افتاده ام بار جور می برم گرچه توانایم نیست
در این سرای بی کسی کسی به در نمی زند ه دشت پر ملال ما، پرنده پر نمی زند

مسلماً اگر درها را به رویش نبسته بودند شاید وضع جور دیگری بود این آخری ها فریاد را فقط در شعرش میشد جست نگاهش آرام و حرکاتش و زندگی اش بی تلاطم بود و خیالش تخت

لغات مهم: تلاطم برهم خوردگی، آشوب، شورش

نکات دستوری مرجع ضمیر «ش» نیما یوشیج

نکات آرایه ادبی تخت بودن خیال کنایه از راحتی خیال در بستن کنایه از محدود کرد

معنی مسلماً... قطعاً اگر نیما یوشیج را محدود نکرده بودند شاید وضعیتش فرق میکرد در پایان عمرش فریاد را فقط در شعرش می توان یافت و زندگی اش آرامش و خیالش راحت بود.

به همین طریق بود که پیرمرد دور از هر ادایی به سادگی در میان ما زیست و به ساده دلی روستایی خویش از هر چیز تعجب کرد و هر چه بر او تنگ گرفتند کمریند خود را تنگ تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی همامان اخت شد همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سالها بسته ماند. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود آرامشی بود که گمان می بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است اما در واقع طعانیته ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراغه هست در این همه سال که با او بودیم هیچ نشد که از تن خود بنالد هیچ بیمار نشد نه سردردی نه پادردی و نه هیچ ناراحتی دیگر فقط یک بار دو سه سال قبل از مرگش شنیدم که از تن خود نالیده مثل اینکه پیش از سفر تابستانه پوش بود.

لغات مهم حقارت خواری پستی تنگ گرفتند سخت گیری کردند طعانیته آرامش و قرار فراغه ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر ، بنالید شکایت کند.

نکات دستوری جمله دوم دوجزئی با نهاد همچون مروارید در... بسته ماند جمله دوجزئی با نهاد ترکیب وصفی: صدف کج و کوله نکات آرایه ادبی کمریند خود را تنگ تر بست کنایه از مقاومت بیشتری کرد اخت شد کنایه از خو گرفت و تشبیه نیما مانند مروارید آرامش در چشم نیما مانند طعانیته در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراغه صدف کج و کوله استعاره از جامعه نابه سامان اضافه استعاری چشم زمانه منظور بیداری و روشن فکری **معنی** همچون... مانند مرواریدی که در صدف پنهان است. در آن جامعه بی سامان، ناشناخته ماند. **مفهوم** مقاومت استقامت مدارا با مشکلات و دشمنان

شبی که آن اتفاق افتاد ما به صدای در از خواب پریدیم اول گمان کردم میراب است. خواب که از چشمم پرید و از گوشم تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست و شستم خبردار شد. گفتم ((سیمین به نظرم حال پیرمرد خوش نیست)) کلفتشان بود وحشت زده می نمود.

لغات مهم: میراب نگهبان آب کسی که آب را به خانه ها و و باغ ها تقسیم می کند. کلفت و نکات آرایه ادبی نشستم خبردار شدن کنایه از پی بردن الهام شد. زن خدمتکار کنیز رنج و و مشقت

معنی: شستم خبردار شد فهمیدم که اتفاقی افتاده است.

مدتی بود که پیرمرد افتاده بود برای اول بار در عمرش جز در عالم شاعری یک کار غیر عادی کرد یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی کارش را ساخت از پوش تا کناره جاده چالوس روی قاطر آورده بودنش اما نه لاغر شده بود نه رنگش برگشته بود فقط پاهایش باد کرده بود و از زنی سخن می گفت که وقتی پوش بوده اند. برای خدمت او می آمده مینشسته و مثل جغد او را می پاییده آن قدر که پیرمرد رویش را به دیوار میکرده و خودش را به خواب میزد و من حالا از خودم می پرسم که نکند آن زن فهمیده بود؟

لغات مهم قاطر استر قاطر با هر دو املا درست است

نکات دستوری صفت غیر عادی مرجع ضمیر «ش» در «کارش»: نیما یوشیج

نکات آرایه ادبی افتاده بود کنایه از مریض بود کارش را ساختن کنایه از نابود کردن و ناتوان کردن تشبیه زن مانند جغد

معنی همین یکی کارش را ساخت همین یک کار رفتن به پوش در زمستان او را ناتوان کرد

هرچه بود آخرین مطلب جالبی بود که از او شنیدم هر روز سری می زدیم آرام بود و چیزی نمی خواست و در نگاهش همان تسلیم بود بود و حالا... چیزی به دوشم انداختم. داختم و دویدم هرگز گمان نمی کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتری باید خبر کرد یا دوايي باید خواست عاليه خانم پای کرسی نشسته بود و سر او را روی سینه گرفته بود و ناله می کرد: «نیعام از دست رفت!» آن سربزرگ داغ داغ بود اما چشم ها را بسته بودند؛ کوره ای تازه خاموش شده باز هم باورم نمی شد. عالیه خانم بهتر از من میدانست که کار از کار گذشته است ولی بی تابی میکرد و هی می پرسید «فلانی یعنی نیعام از دست رفت؟ و مگر میشد بگویی آری؟ عالیه خانم را با سیمین فرستادم که از خانه ما به دکتر تلفن کنند. پسر را پیش از رسیدن من فرستاده بودند سراغ شوهر خویش من و کلفت خانه کمک کردیم و تن او را که عجیب سبک بود از زیر کرسی در آوردیم و رو به قبله خوابانیدیم گفتم: برو سهاور را آتش کن حالا قوم و خویش ها می آیند و سهاور نفتی که روشن شد گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم آمد: «و الصافات صفا.»

لغات مهم تسلیم کردن نهادن سلام گفتن پذیرش شکست فرمانبرداری

نکات آرایه ادبی کوره استعاره از سر نیما تضمین و الصفات صفا سوگند به فرشتگان صف در صف آیه ۱ سوره (۳۷) کار از کار گذاشتن کنایه از دیر شدن و نامیدی آتش کردن کنایه از روشن کردن از دست رفتن کنایه از مردن آمدن آیه و اضافات صفا کنایه از بهشتی بودن نیما

معنی نیمام از دست رفت نیمای من مردا کار از کار گذشته است دیگر دیر شده و امیدی نیست اتفاقی که باید می افتاده افتاده است.

درس دهم : دریادلان صف شکن (نظم) - مرتضی آوینی به نقل از مجله ادبیات داستانی

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیه ارونردود غروب نزدیک میشود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیه ارونردود جاری میگردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ مشیت باری تعالی است که از طریق انسانها ، به انجام می رسد و تاریخ فردای کره زمین به وسیله | این جوانان تحقق . می یابد همین بچه هایی که اکنون در حاشیه ارونردود رود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

لغات مهم تقدیر سرنوشت و حاشیه کناره ساحل مشیت اراده خواست خدای تعالی باری تعالی خداوند بزرگ و بلند مرتبه قلب میانه لشکر

نکات دستوری به وسیله حرف اضافه معادل «با»

نکات آرایه ادبی اضافه استعاره (تشخیص) تقدیر زمین ایهام تناسب جاری میگردد به معنی انجام می گیرد» است ولی به تناسب «حاشیه ارونردود» به معنی روان شدن به نظر می رسد ایهام قلب: ۱- دل -۲- میانه لشکر

معنی گویی تقدیر ... انگار سرنوشت تاریخی کره زمین در همین ساحل ارونردود تعیین میشود و تاریخ تاریخ اراده خداوند بزرگ است که به دست انسان انجام می گیرد. **مفهوم** تأثیرگذاری بر سرنوشت و روند تاریخ قضا و قدر همه چیز دست خداست و بی اختیاری انسان

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می رود ارادت اوست
فرمانده سپهر جو حکمی نوشت و داد کس دم نمی زند که صوابست با خطا

بچه ها آماده و مسلح با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات در میان نخلستانهای حاشیه ارونردود رود. آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی میکنند بعضیها وضو می گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته اند زائران کرپلا بر پیشانی میبندند بعضی دیگر از بچه ها گوشه خلوتی یافته اند و گذشته خویش را با و سواس یک قاضی میکاوند و سرپای زندگی خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه مینویسند حق الله را خدا می بخشد اما وای از حق الناس...» و تو به ناگاه دلت می لرزد آیا وصیت نامه ات را تنظیم کرده ای؟

لغات مهم مسلح دارای صلاح جلیقه نوعی پوشش بدون آستین وسواس دودلی در اینجا دقت و قاضی حاکم داور محاسبه واری حساب کردن وصیت نامه سفارش نامه نامه ای که در آن شخصی سفارشهای خود را برای پس از مرگش مینویسد. حق الله حق خدا . حق الناس: حق مردم

نکات آرایه ادبی تشبیه بچه ها مانند قاضی استعاره (تشخیص) سرایای زندگی لرزیدن دل کنایه از ترس و نگرانی تلمیح به حدیث حاسبوا قبل أن تحاسبوا» **مفهوم** محاسبه نفس و واری اعمال خود خداوند از حق مردم نمی گذرد

پوشیده می بنوش که سهل این خطا آن کس که خورد از مال مردم
با رحمت خدای خطا بخش جرم پوش حلقش گیرد به روز مرگش

از یک طرف بچه های مهندسی جهاد آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سکان دارها قایق هایشان را میشویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ و سایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن آنها را به آن سوی رودخانه ارونردود حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل گارت و اینجا و آنجا می بینی.... اما در اینجا و در این ساعات همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند اما تو تا به حال در نمی یافته ای

لغات مهم راست و ریس کردن آماده و مهیا کردن سکان ایزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر ماسک کلمه فرانسوی نقاب روپوش تکلف رنج بر خود نهادن خودنمایی و تجمل بی تکلف بی ریا صمیمی متواضع فروتن و افتاره

نکات آرایه ادبی راست و ریس کردن کنایه از آماده و مهیا کردن تشبیه اشیا مانند گنجینه های راز مفهوم آشکار شدن حقیقت اشیا تواضع ساده زیستی ترک تعلقات نشانه های خداوند در همه موجودات هست.

تا توانی گاهگاهی بی تکلف زیستن زین تعلق ها که داری اندکی وارستن است
از خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
تکلف بر مرد درویش نیست وصیت همین یک سخن نیست
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

کدام برگ درخت است اگر نظر داری

که سر صنع الهی بر او نه مکتوب است

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا نه وینم

در اینجا و در این لحظه دلها آنچنان صفایی می یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است امشب سربازی است در خدمت ولی امر به راستی آیا می خواهی سربازان رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزنده کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازة گمنام در یکی از خیابان دور افتاده مشهد لبنيات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا در این نخلستانها گرد آورده است؟ تو خود جواب را می دانی عشق

لغات مهم صفا پاکی روشنی ولی امر حاکم مسلمین طلبه: ج طالب، دانش آموز

مفهوم پیروی از رهبر پیشوا سختیهای راه عشق با عشق همه چیز آسان میشود.

سوی سامانم بیا با خود دل و جان را بیار

کاروانی مرد باش و رهبری را می شناس

از سرشکم گر به پا خیزد از نو طوفان نوح

ای خدایا ناخدا اندر میانه رهبر است

گر در طلبت رنجی ما برسد شاید

چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها

شود آسان و عشق کاری چند

که بود نزد عقل پس دشوار

سعیدیا با یار عشق آسان بود

عشق باز اکنون، که یار از دست رفت

اینجا سوله ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند. اینجا که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک میریزند دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت میلرزاند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.

لغات مهم سوله ساختمان سقف دار فلزی گردان دسته نظامیان در حدود هزار و دویست نفر رعب ترس دلهره هراس و عملیات حمله به دشمن بار بار جرئت ایستایی مقاومت، ایستادگی

نکات آرایه ادبی تشبیه دریادلان دل مانند دریا و دریادل کنایه از شجاع لرزاندن دل کنایه از ترساندن شیطان استعاره از دشمن

مفهوم شجاعت و غلبه بر شیطان و دشمنی - قضا و قدر

ساعتی پیش به شروع حمله نمانده است و اینجا آینه تجلی همه تاریخ است چه می جویی؟ عشق؟ همین جاست چه میجویی؟ انسان؟ اینجا جاست همه تاریخ اینجا حاضر است بدر و حنین و عاشورا اینجا جاست.

لغات مهم تجلی آشکار شدن جلوه کردن بدر نام اولین جنگ صدر اسلام بین پیامبر و مشرکین مکه و حنین نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد و عاشورا روز دهم محرم که امام حسین (ع) به شهادت رسید.

نکات دستوری حذف فعل به قرینه لفظی پس از «عشق» و «انسان»

نکات آرایه ادبی اضافه استعاری تجلی تاریخ استعاره تشخیص نسبت دادن حاضر بودن به تاریخ مراعات نظیر: بدر، حنین عاشورا تلمیح بدرو.... تلمیح به جنگهای صدر اسلام مفهوم آشکار شدن عشق و انسانیت و حماسه

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه کناره اروند هنوز فضا از نم باران آکنده است اما آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه عملیات خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. پیش از همه غواص ها در سکوت شب بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا (س) به آب زدند و خط را گشودند و آن گاه خیل قایق ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند صف طویل رزمندگان تازه نفس با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را میبینی که فاتحانه اما با همان تواضع و سادگی همیشگی بی غرور بعد از شبی پر حادثه باز میگردند و به راستی چقدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت هرگز در نیابد که در کجا و درچه زمانی زیست می کند.

لغات مهم آکنده بر فتح گشودن پیروزی غواص به دریا فروشونده و فرج گشایش دعای مخصوص امام زمان (عج) توسل: پیوستگی جستن نام یکی از دعاهای مشهور «مرضیه پسندیده لقب حضرت زهرا (س) و خیل گروه دسته طویل طولانی» فاتحانه پیروزمندان سردمدار سر دسته رئیس در اینجا پیشتر و تحول آفرین نسیان فراموشی غفلت بی خبری

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیهی فتح مانند آفتاب تازه نفس کنایه از کسی که تازه وارد کار شده و هنوز خسته نشده، نیرومند با آرامش و.... تلمیح به آیه الا بذکر الله تطمئن القلوب و اضافه استعاری متن تحولات مفهوم آرامش حاصل از ایمان دلاوری تواضع تحول آفرینی نکوهش غفلت و بی خبری

آنها با اشتیاق از بین گل و لای که حاصل جزر و مد آب «خور» است خود را به قایق ها می رسانند و ساحل را به سوی جبهه های فتح ترک میکنند طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی همچون وجدان جمع فضای نفوس را با یاد خدا معطر میکند و دایم از بچه ها صلوات میگیرد دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکستن بر می آیند حال آنکه در مصرکه قلوب مجاهدان خدا آرامشی که حاصل ایمان است. حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! کجا از مرگ می هراسد. آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه راه خدا شود باز هم با آن دست دیگری که باقی است به جبهه ها میشتایی. وقتی «اسوه» تو آن تمثیل وفاداری، عباس بن علی (ع) باشد چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشته ام وصف حال رزمنده ای است که با یک دست و یک آستین خالی در کنا «خور» ایستاده است. تفنگ دوربین دارش نشان میدهد که تک تیرانداز است و آن آستین خالی اش که با باد این سوی و آن سوی می شود. نشانه مردانگی است و اینکه او به عهده که با ابوالفضل (ع) بسته وفادار است. چیست آن عهد؟ «مبادا امام را تنها بگذاری!»

لغات مهم جزر پایین رفتن آب دریا و مد بالا آمدن آب دریا نفوس ج نفس مجازاً انسانها موجودات زنده و صلوات: نمازها، درود فرستادن به پیامبر (ص) و اهل بیت او جنود ج چند لشکریان سپاهیان تلافی عوض تاوان جزا « مصرکه میدان جنگ مجاهد: جهاد کننده رزمنده جوار همسایگی اسوه پیشوا سرمشق نمونه پیروی تمثیل نمونه مثل آوردن خور زمین پست شاخه ای از دریا و مردانگی شجاعت و عهد: پیمان

نکات آرایه ادبی اضافه تشبیهی ماشین پیچیده جنگ و اضافه استعاری فضای نفوس جوار رحمت استعاره معطر کردن فضای نفوس با یاد خدا ایهام امام ا امام خمینی (ره) ۲ امام حسین (ع) / استفهام انکاری کجا از مرگ می هراسد... / تلخیص آرامشی که تلخیص به ایه الا بذکر الله تطمئن القلوب»

مفهوم وفاداری، شجاعت تکیه بر ایمان، تقابل حق و باطل

در خط درگیری با دشمن ادامه دارد دشمن برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده ای در زیر آن آتش شدید بولدورچی جهاد خاکریز میزند بر کوهی از آتش نشسته است و کوهی از خاک را جابه جا می کند و معنای خاکریز هم آن گاه تفهیم میشود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک و با یک بیل دستی برای خود سنگری می سازد. آنها چه انسی با خاک گرفته اند و خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک میگذاری همین است و تا با خاک آنس نگیری راهی به مراتب قرب نداری برو به آنها سلام کن دستشان را بفشار و بر شانه پهنشان بوسه بزن آنها مجاهدان راه خدا و علم داران آن تحول عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر میدهد. آنها تاریخ آینده بشریت را می سازند و آینده بشریت آینده الهی است.

لغات مهم خط جای به هم رسیدن نیروهای دو طرف جنگ برده غلام بنده بولدورچی راننده بولدوز بولدوزر ماشین سنگین راه سازی جهاد جهاد سازندگی یکی از ارگانهای آغاز انقلاب خاکریز تپه ای از خاک که برای پناه گرفتن در برابر دشمن ایجاد می شود. و انس دوستی، خو گرفتن مظهر نشانه محل ظهور فقر نیازمندی غنا: توانگری بی نیازی خالق آفریننده صفت خداوند و مراتب: ج مرتبه درجات قرب نزدیکی به خدا و علم پرچم بنیان بنیاد، اساس

نکات دستوری واژگان وندی بولدورچی کوهی گرفتار رزمنده روستایی فریمانی دستی ،سنگری راهی آنها، مجاهدان، عظیمی، آینده بشریت الهی

نکات آرایه ادبی تشبیه دشمن مانند برده اضافه استعاری تشخیص برده ماشین استعاره (تشخیص) نسبت دادن «خدمت گرفتن» به ماشین آتش مجاز از گلوله های دشمن تضاد فقر مخلوق و غنای خالق انس گرفتن با خاک کنایه از تواضع فروتنی و خاکساری فشردن دست کنایه از دوستی و صمیمیت شانه های پهن کنایه از قدرت و مردانگی بوسه زدن کنایه از احترام گذاشتن و مقدس دانستن

معنی خاک خاک نشانه نیازمندی انسان در برابر بی نیازی خداست. مفهوم تواضع مقدمه رسیدن به خدا و تا با خاک تا زمانی که متواضع و فروتن نباشی به درجات نزدیکی به خدا نمی رسی **مفهوم** دعوت به تواضع و خاکساری

حسرت نبرم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته است (شفیعی کدکنی)

لغات مهم مرداب برکه آبگیر حسرت دریغ خوردن نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم نبرم مضارع اخباری نمی نبرم)

نکات آرایه ادبی اضافه استعاری (تشخیص خواب مرداب مرداب استعاره از جامعه غفلت زده مردم بی حرکت) تشبیه اضافه تشبیهی شب مانند دشت شب نماد جامعه خفقان زده مراعات نظیر: شب، خواب خفته

معنی من به خواب آرام مردابی مردم غفلت زده که در دشت تاریک شب با غفلت خوابیده است. دریغ نمی خورم و آرزوی آن را ندارم **مفهوم** نکوهش ظلم پذیری و غفلت عاشق آرام و قرار ندارد سختی های راه عشق

دریایم و نیست با کم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است (شفیعی کدکنی)

لغات مهم آشفته شوریده و درهم و برهم

نکات دستوری جمله اول سه جزئی با مسند، جمله دوم دوجزئی تفاوت معنایی فعل ا معنی اسنادی در پایم (م هستم) و جمله سه جزئی با مسند ۲ معنی وجود داشتن نیست با کم ترسی وجود ندارد جمله دو جزئی شیوه بلاغی تقدم فعل بر سایر اجزای جمله نیست با کم با کم نیست

نکات آرایه ادبی تشبیه امن مانند دریا تشخیص (اضافه استعاری) خوابش (ش) دریا دریا نماد جامعه بیدار و پویا و طوفان نماد و استعاره از مشکلات و ناملایمات مراعات نظیر دریا، طوفان، آشفته

معنی من مانند دریا هستم و از طوفان ترسی ندارم زیرا دریا تمام عمر بی خواب و دور از غفلت است. مفهوم ستایش آگاهی و پویایی دوری از غفلت عاشق آرام و قرار ندارد سختهایی راه عشق شکست دادن دشمن

ابن عید سعید عید حزب الله است دشمن از شکست خویشتن آگاه است

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موحیم که آسودگی ما عدم ماست

شیخ یک بار به طوس رسید مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد.

لغات مهم شیخ پیر پیشوای عارفان مردمان افراد انسانها و مجلس سخنرانی استدعا درخواست کردن خواهش کردن اجابت کردن پذیرفتن قبول کردن پاسخ دادن

نکات دستوری ویژگی سبکی واژه «مردم» در متون مفرد داشت و برای افراد بیشتر آن را جمع می بستند. معنی یک بار شیخ به شهر طوس آمد مردم از او درخواست سخنرانی کردند. او نیز پذیرفت.

بامداد در خانقاه تخت بنهادند مردم می آمدند و می نشستند.

لغات مهم با مداد صبح صبح زود خانقاه محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند. سرا و تخت منبر

معنی صبحگاه در خانقا منبر گذاشتند و مردم می آمدند و می نشستند.

چون شیخ بیرون آمد مقربان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند چنانکه هیچ جای نبود.

لغات مهم مقربان جمع مقری کسی که آیات قرآن را به آواز خواند قرآن خوان در آمدند وارد شدند، آمدند **معنی** وقتی که شیخ بیرون آمد، قاریان قرآن خواندند و مردم زیادی وارد مجلس شدند طوری که اصلا جای ابرای نشستن | نبود.

معرف بر پای خاست و گفت: «خدایش بیامرزاد که هر کسی از آنجا که هست یک گام فراتر آید.

لغات مهم معرف کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد میشوند معرفی می کند شناساننده و فراتر بالاتر، جلوتر

نکات دستوری فعل دعایی بیامرزاد بیامرزاد. در متون کهن با افزودن « به ما قبل حرف آخر فعل صیغه ای به نام فعل دعایی می ساختند.

معنی معرفی کننده بلند شد و گفت: خدا کسی را ببخشد که از جایش بلند شده، یک قدم جلوتر بیاید. **مفهوم** دعوت به کمال و پویایی پیشرفت کردن یک گام جلو رفتن حرکت به سمت هدف و مقصد اگر به خدا یک قدم نزدیک شوی او به تو صد قدم نزدیک می شود.

ما دو صد منزل دوان بازآمدیم مردمی کن یک قدم بازای تو

او شود نزدیک تو بر یک ذراع نه هر آن کو قدمی رفت به مقصد برسید

گر به حق نزدیک گردی یک و جب نه هر آن کو خبری گفت، پیمبر گردد.

ذراع: از آرنج تا سر انگشتان یک مرد

شیخ گفت: و صلی الله علی مَحَمَّد و آله اجمعین : و دست به روی فرو آورد و گفت: «هرچه ما خواستیم گفت و همه پیغمبران بگفته اند او بگفت که از آنچه هستند یک قدم فراتر (آیید.)» کلمه ای نگفت و از تخت فرو آمد و بر این ختم کرد مجلس را

لغات مهم و صلی... و خدا بر محمد و تمامی خاندانش درود بفرسند ختم کردن به پایان بردن معنی شیخ گفت: «او خدا بر محمد و تمامی خاندانش درود بفرسند و به نشانه پایان سخن دست بر صورتش کشید و گفت: هرچه که ما میخواستیم بگوییم و هر آنچه همه پیامبران گفته اند. این معرف اینجا گفت یعنی هر چیزی که هستند یک قدم از آن بالاتر بیایید. و شیخ از منبر پایین آمد و با این عبارت مجلس را تمام کرد و دیگر سخنی نگفت.

مفهوم دعوت به کمال و رشد و تعالی معنوی

درس یازدهم : خاک آزادگان / (نظم) - سپیده کاشانی - (سرور اعظم باکوچی)

به خون گر کشی خاک من دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من

لغات مهم گلشن گلزار، گلستان

نکات دستوری مفعول خاک منادا: دشمن من منادا و شبه جمله است و جمله مصراع دوم دوجزئی

نکات آرایه ادبی به خون کشیدن خاک کنایه از قتل عام کردن و کشتن مردم و خاک مجاز از کشور اشتقاق گل، گلشن

معنی ای دشمن من اگر کشور مرا به خون بکشی و همه مردم مرا بکشی در سرزمین من از خون شهیدان گلهای فراوان خواهد رویید. **مفهوم** جاودانگی خون شهیدان جانفشانی عاشق یا شهید

تتم گر بسوزی به تیرم بدوزی جدا سازی ای خصم، سر از تن من

لغات مهم خصم دشمن

نکات دستوری جهش ضمیر ضمیر پیوسته «م» جابه جا شده است. به تیرم بدوزی مرا «من را به تیر بدوزی فعل «بسوزی» به صورت گذرا به مفعول و معادل بسوزانی به کار رفته است.

نکات آرایه ادبی سر از تن جدا کردن کنایه از کشتن سجع و جناس بسوزی بدوزی تن من واج آرایی تکرار واجهای س ز تناسب سر، تن

معنی ای دشمن اگر بدن مرا بسوزانی و مرا تیرباران کنی و سر از بدنم جدا کنی مرا بکشی

مفهوم جانفشانی ایثار و از خود گذشتگی

سیر شد سینه مردان مردی	نباشد در وطن تا روی زردی
شهید و زخمی و محبوس گشتند	فدای میهن و ناموس گشتند
جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن	پدر آن جامه که تنگ تن و کم از کفن است
دوباره می سازمت وطن اگرچه با خشت جان خویش	ستون به سقف تو میزنم. اگرچه با استخوان خویش
جان سپارم به خاک پاک وطن	دفن گردم به زیر خاک وطن
مرزداران دلیرت جان به کف	سرفرازان سپاهت صف به صف

کجا می توانی از قلم ربایی تو عشق میان من و میهن من؟

نکات دستوری واژه «عشق» مفعول است ولی بدون را» آمده است و مضاف الیه: «م» در قلم نکات آرایه ادبی قلب مجاز از وجود شاعر استعاره نسبت دادن «ربوده شدن به عشق سجع می توانی ربایی واج آرایی تکرار واج های «من» پرسش :انکاری کجا می توانی... هرگز نمی توانی

معنی ... تو این عشقی را که میان من و میهن من است نمی توانی بدزدی و از بین ببری **مفهوم** وطن دوستی و فداکاری برای وطن

لغات مهم ربایی بدزدی ربودن دزدیدن

تابوت مرا جای بلندی بگذارید	تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را
ای کویر تو بهشت جان من	عشق جاویدان من ایران من
حدیث حب الوطن ز شوق، بدان روش ساز می کنم	که جان شود هر کلام دل چوبر گشایم دهان خویش
ای وطن ای مادر پیر جوان احوال ما	نام تو نیرو دهد بریال و بر کوپال ما
چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
سعدیا حب الوطن، گرچه حدیثی است صحیح	نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

من ایرانی ام آرمانم شهادت تجلی هستی است، جان کندن من

لغات مهم آرمان آرزو عقیده تجلی جلوه گری پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی

نکات دستوری حذف فعل فعل جمله دوم به قرینه معنوی حذف شده است و شیوه بلاغی: تقدم فعل بر نهاد جمله، تجلی... جان کندن من تجلی هستی است و همه جمله ها سه جزئی با مسند هستند ...

نکات آرایه ادبی متناقض نما پدیدار شدن هستی از مرگ جان کندن کنایه از مرگ

معنی من ایرانی هستم و آروزی من کشته شدن در راه خداست و مرگ من پدیدار شدن زندگی است. **مفهوم** شهادت طلبی زنده بودن شهید

مرگ از محبت تو خلاصم نمی کند
ای حیات عاشقان در مردگی
در زیر خاک هم دل من پای بست توست
دل نیایی جز که در دل بردگی
ز سر برون نکنم آرزوی خاک درت
که بعد از من افروزد از مدفن من

مپندار این شعله افسرده گردد در آن زمان که مرا خاک بر سر انبارند

لغات مهم: افسرده یخ بسته سرد مدفن جای دفن گور افروختن شعله ور شدن

نکات دستوری: فعل دو وجهی فعل افروزد به صورت با گذر به کار رفته است. این فعل به صورت گذرا به مفعول هم به کار می رود. مثال: نکات او آتش را افروخت

نکات آرایه ادبی: اغراق افروختن شعله عشق از مدفن واج آرایي تکرار واجهای «م» و «ن» در مصراع دوم

معنی: ای دشمن خیال نکن که شعله عشق من نسبت به وطن سرد و خاموش میشود بلکه این شعله پس از مرگ از آرامگاه من شعله ور خواهد شد.
مفهوم: پایداری عشق به وطن عشق جاوید

نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو توسن من

لغات مهم: تسلیم رام شدن به کسی راضی شدن تکریم بزرگ داشت گرامی داشت نیرنگ افسون فریب توسن اسب سرکش، متضاد رام

نکات دستوری: و مضاف الیه: «تو» و «من» حذف فعل در جمله های مصراع اول فعلها به قرینه معنوی حذف شده است. شیوه بلاغی تقدم فعل بر همه اجزای جمله در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی: مراعات نظیر تسلیم سازش تکریم خواهش سجع سازش خواهش واج آرایي تکرار واجهای «ن» و «ت» توسن استعاره از خشم

معنی: ای دشمن من تسلیم نمیشوم و با تو سازش نمی کنم و هرگز تو را بزرگ نمی دارم و از تو خواهش و تقاضا نمی کنم. خشم من مانند اسبی سرکش و فریب و نیرنگ تو حمله خواهد کرد. **مفهوم:** مبارزه و ایستادگی در برابر ظلم و ستم

کنون رود خلق است دریای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

لغات مهم: خوشه سنبل دانه میوه که به هم پیوسته و از شاخه درخت یا ساقه گیاه آویزان باشد. خرمن توده گندم، جو و ... که از کاه جدا کنند.

نکات دستوری: ترکیبهای اضافی رود خلق خوشه خشم خرمن من قید واژه «همه» قید تاکید است ترکیب وصفی دریای جوشان

نکات آرایه ادبی: تشبیه خلق مانند رود و دریا خشم مانند خوشه دریا نماد اتحاد خرمن استعاره از کشور و تناسب رود، دریا خوشه خرمن واج آرایي تکرار واجهای «خ، ش» در مصراع دوم

معنی: اکنون مرد می مانند رود گروه های پراکنده بودند، مانند دریا متحد شده اند و میهن من مانند خرمنی است پر از خوشه های خشم علیه دشمن
مفهوم: اتحاد و خشم بر دشمن

من آزاده از خاک آزادگانم گل صبر، می پرورد دامن من

نکات دستوری: «من» در مصراع اول نهاد «من» در مصراع دوم مضاف الیه حذف فعل فعل جمله اول به قرینه لفظی حذف شده است. شیوه بلاغی تقدم مفعول و فعل بر نهاد در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی: اضافه تشبیهی صبر مانند گل خاک مجاز از سرزمین کشور دامن مجاز از وجود شاعر

معنی: من آزاده ام و اهل سرزمین آزادگان هستم و صبر شکیبایی را مانند گل در دامن خود میپرورم و همواره شکبیا هستم. **مفهوم:** آزادگی و شکیبایی استایش صبر

تا توانی صبر کن بیدل در این کلفت سرا چون سحر آخر پر پرواز خواهد شد نفس

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عافیت روزی بیایی کام را

صیوری را دلم در خاک من جوید نمی باید غبار کیست این یارب که در جان حزین آمد

جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من

لغات مهم: توحید یگانگی خدا جام ظرف نوشیدنی تیغ شمشیر نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم و مفعول در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی اضافه تشبیهی توحید مانند جام - بستم مانند تیغ مراعات نظیر جام نوشیدن تیغ زنی کردن

معنی ای دشمن اگر گردن مرا با شمشیر ظلم و ستم هم بزنی باز از جام توحید شراب یکتاپرستی مینوشم و دست از توحید بر نمیدارم. **مفهوم** یکتاپرستی و توحید

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سرایی
یکی است اول و آخر چو ظاهر و باطن	که یکی هست و هیچ نیست جز او
چهار اسم مسمی یکی بدان هر چار	وحدة لا اله الا هو

روان خوانی: شیر زنان ایران / من زنده ام (نثر) معصومه آباد

متن تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب «من زنده ام» کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا بر این هنرمندی در مجسم کردن زیباییها و رنج ها و شادی ها آفرین گفتم. گنجینه پادها و خاطره های مجاهدان و آزادگان ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پُر بار و درس ها و آموختنی ها را پر شمار میکند خدمت بزرگی است آنها را از ذهنها و حافظه ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن این نیز از نوشته هایی است که ترجمه اش بازم است به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن سلام می فرستم.

لغات مهم تقریظ ستودن نوشتن یادداشتی ستایش آمیز درباره یک کتاب

نکات آرایه ادبی تشبیه اضافه تشبیهی اشک مانند برده - پادها و خاطره ها مانند گنجینه به قلم سپردن کنایه از نوشتن

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریتهای پزشکی اورژانس میشدند. شناسایی و بعد مشخصاتشان را ثبت میکردم برای این کار لباسهای مجروحان را با قیچی را نشان بیرون می آوردم تا آماده شست و شو و رسیدگی شوند. بیمارستان به همه چیز شبیه بود جز بیمارستان غلغله بود ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک رسانی همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانسها و صدای هشدار حمله هوایی در هم آمیخته بود.

لغات مهم: اورژانس فوریت ضرورت بخش فوریتهای پزشکی در بیمارستان ازدحام شلوغی کلافه پریشان

قطع برق هنگام حمله هوایی بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری میکرد. تخت ها کفای مجروحان را نمی داد. حتی فرصت نعیشد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند حتما باید بالای سر افراد می رفتی تا تشخیص میدادی زنده اند یا مرده گورستان شهر گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد ماشین نداشتیم و آمبولانسها ترجیح میدادند مجروحان را جابه جا کنند.

لغات مهم کفاف به اندازه کافی آن اندازه روزی که انسان را پس باشد.

نکات آرایه ادبی بیمارستان مجاز از مسئولین بیمارستان - آمبولانس مجاز از رانندگان آمبولانس ها

از زمین و آسمان مرگ بر شهر میبارید کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند. سرگردان و تنها در شهر رها شده بودند.

نکات آرایه ادبی زمین و آسمان مجاز از همه جا شهر مجاز از مردم شهر استعاره باریدن مرگ از دست دادن کنایه از محروم شدن نداشتن

با خودم گفتم جنگ مسئله ریاضی نیست که درباره اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلا منطقی ندارد که با منطق بخواهی با آن کنار بیایی جنگ کتاب نیست که آن را بخوانی جنگ جنگ است. جنگ حقیقتی است که تا آن را نبینی درکش نمی کنی. کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک میشدیم چند نفر سرباز در کنار جاده زیر لوله های نفتی به حالت سینه خیز دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده توجهم را جلب کرد. ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی متوقف شد نمی توانستم هیچ حرفی بزنیم.

لغات مهم منطق: علم میزان قانون درست اندیشیدن مهیب ترسناک، ترس آورد، هولناک

از راننده پرسیدم چی شد؟ گفت نعیدانم مثل اینکه اسیر شدیم اسیر کی شدیم؟ اسیر عراقی ها. اینجا مگه آبادان نیست؟ تو مارو دادی دست عراقی؟ الله اکبر خواهر همه با هم اسیر شدیم. نکات دستوری شیوه بلاغی تومارو دادی دست عراقی ها (شبه جمله: «الله اکبر») شبه جمله و معادل یک جمله است.

نکات آرایه ادبی الله اکبر خدا بزرگ است کنایه از شگفت زدگی و تعجب

در این هنگام سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند من کنار پنجره بی حرکت نشسته بودم اما آنها شیشه ماشین را با قنداق شکستند.

لغات مهم قنداق قسمت چوبی نه تفنگ

وقتی پیاده شدیم مثل مورو ملخ از کمینگاههای خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسه شن به پایین جاده پرتاب کردند.

نکات آرایه ادبی تشبیه عراقی ها مانند مورو ملخ راننده و سرنشین مانند کیسه شدن

دست هایم را روی لباسم هایم کشیدم مقنعه ام را تکاندم به جیب هایم اشاره کردند. آستر جیب هایم را بیرون کشیدم وقتی دستهایم را از جیبم درآوردم در حالی که حکم مأموریتم را در یک مشت پنهان کرده بودم شروع به تکاندن جیبم کردم افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد مشتت را باز کن یا خنده ای زیرکانه انگار که به کشف بزرگی رسیده است هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد.

لغات مهم مقنعه نوعی روسری که زنان سر را با آن می پوشانند و مترجم ترجمه کننده نکات دستوری ترکیبهای وصفی یک مشت افسر عراقی خنده ای زیرکانه کشف بزرگی، هر دو کاغذ

مترجم خواند معصومه آباد نماینده فرماندار آبادان مأموریت انتقال بچه های پرورشگاه به شیراز فکر کردند یکی از مهره های مهم نظامی ایران را به دام انداخته اند در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند پشت سرهم به عربی جملاتی میگفتند و من با کنجکاوی حرکات و حرفهای آنها را گوش میدادم و دور و برم را می پایدیم اما هرچه بیشتر گوش میدادم کمتر می فهمیدم کلمه «بنات الخمینی و ژنرال را در هر جمله و عبارتی میشنیدم بلافاصله پیسیم زدند و خبر را ارسال کردند.

لغات مهم بنات الخمینی دختران امام خمینی (ره) ژنرال یکی از درجه های نظامی، سرتیپ نکات آرایه ادبی در پوست خود نگنجیدن کنایه از شادی و خوشحالی بسیار زیاد

از مترجم پرسیدم چی داره میگه؟ گفت میگه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده ایم. گفتم ما مددکار هلال احمریم ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: زنهای ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک ترند. از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها انقدر خطر آفرین بودند. احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که میخواستیم خدا امتحانم کند. باورم نمیشد امتحان من اسارت باشد.

لغات مهم مددکار بازیگر عنوان اعضای هلال احمر نکات دستوری ما مددکار هلال احمریم جمله سه جزئی با مسند

برادرهایم را می دیدم که دست بسته و اسیرند نمی خواستم جلوی دشمن ضعیف نشان دهم. عنوان بنت الخمینی و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می داد اما از سرنوشت مبهمی که پیش رویم بود می ترسیدم.

لغات مهم جسارت شجاعت

صبحدم بیست و چهارم مهر هم زمان شد با سرو صدای خودروهای بعثی و هجوم دوباره گروه گروه نیروهایی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند. تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر میشد. ساعت ده صبح جوانی با قاچاقی باریک و بلند و محاسنی قهوه ای مثل تیری که از دور شلیک شود به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله هایشان او را همراهی میکردند و عراقی ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند به هر طرف که سر می چرخانیدیم صورت گوسفندها توی صورتمان بود و روی دست و پایمان فضلا میریختند و یکسر بع بع می کردند.

لغات مهم: محاسن ریش و سبیل فضلا بقیه چیزی در اینجا مدفوع، سرگین

نکات دستوری نام آوا بع بع اسمی است که از تکرار صدا ساخته می شود.

نکات آرایه ادبی صورت گوسفندها کنایه از زیاد بودن گوسفند

هر گوسفندی که سرو صدا میکرد به محض اینکه آن جوان دستی به سرش می کشید. آرام می شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید اسمت چیه برادر؟ (شغل چیه؟) با سادگی و صداقت تعام گفت اسمم «عزیز» است و چوپانم کاشی هستم دیروز از کاشان راه افتادم توی ولایتیمان هر کی دوست داشت چند تا گوسفند برای سلامتی رهنده ها به جبهه هدیه کرده من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم

لغات مهم صداقت راستی کاشی کاشانی اهل کاشان ولایت آبادی

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم اما هر دو ترجیح میدادیم بین گوسفندها باشیم نه بین گرگ ها

نکات آرایه ادبی گرگ استعاره از عراقی ها و تضاد: گوسفند و گرگ

صبح روز بعد با صدای همههم بیرون سراسیمه بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید مطلع شویم از پشت پنجره بیرون را نگاه کردیم.

لغات مهم سراسیمه سرگردان، متحیر و مطلع: آگاه

کامیونی پر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیر نظامی و پیرو جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر و مصلحتی بود ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم. آن وقت نچنگیده اسیر شدیم یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می کند؟

لغات مهم: تقدیر سرنوشت و مصلحت صلاح کار، شایستگی کار

از من پرسیدند کی به کرپلا آمدید؟ گفتم اینجا که کرپلا نیست تنومه است.

لغات مهم: تنومه شری در عراق نزدیک بصره

گفت چرا این راه و این تقدیر عین کرپلاست عشق به کرپلا و سید الشهداء شما را به عراق کشانده است. از طلبه ای که نزدیک تر بود پرسیدم: برادران مجروح اینجا نیستند؟ گفت نه خواهر، اینجا سالم ها را مجروح میکند. بچه ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب میکردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می کردند روی هر کس انگشت حرس الخمینی پاسدار) می گذاشتند. او را با پای خودش می بردند. اما روی چهار دست و پا و چهره ای خونین و مالین بر میگرداندند که اصلا قابل شناسایی نبود.

لغات مهم: ملاک اصل هر چیز معیار ابزار سنجش و معیار مقیاس، اندازه

بچه ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می نشستند توی صف کتک خوری اما اسمش را گذاشته بودند هواخوری لبای سهای ضخیم و آستین بلند را چندتایی تن همدیگر میکردند که شدت ضربات کابلها را کمتر احساس کند. دیوارها تنها شریک و تکیه گاه درد و رنج ما بودند. دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه ای رنگ آنها را دانه دانه شمردم دیوارهایی که دیگر همه سایه روشن هایشان را میشناختم گویی در و دیوار بخشی از دارایی ما بود که با ما جابه جا میشد اما دیوارهای سلول شماره سیزده برای ما آشناتر و جذاب تر بود. هر کاشی یادگاری از یک عزیز در قاب بود یادگاریها با جسم، تیزی هنرمندانه با شصری لطیف و سوزناک روی دیوار حک شده بود روی یکی از کاشی ها نوشته شده بود تابوت مرا جای بلندی بگذارید تا باد برد سوی وطن بوی تنم را

نکات ارایه ادبی: تشبیه دیوار مانند شریک استعاره تشخیص) نسبت دادن شریک بودن) به دیوار

مفهوم: آرزوی بازگشت به وطن

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هیئت صلیب سرخ انجام شد. با آمدن این هیئت شور و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده های کاغذی می. شد. اسرا با این پرنده های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری سفر میکردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می کردند.

لغات مهم: هیئت: گروه دسته انجمن اسرا ج اسیر، گرفتاران، دستگیر شدگان نکات آرایه ادبی پرنده های کاغذی استعاره از نامه ها

رئیس هیئت صلیب سرخ گفت: ما از خانواده هایتان برای شما نامه آورده ایم. شما می توانید پایین همین نامه ها پاسختان را بنویسید در هر نامه بیشتر از بیست و دو کلمه بنویسید فقط با خانواده احوال پرسى کنید. من هم تمام حواسم به نامه ها بود که یک باره چشمم به تکیه کلام پدرم که صدایم می کرد نور دیده) روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه میشنیدم نه می فهمیدم بی اختیار سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز میکردم تا مطمئن شوم درست میبینم و درست میخوانم وقتی فهمید نامه ای که روی دیگر نامه هاست مال من است آن را به ستمم گرفت نامه را گرفتم و بوسیدم گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس میکردم به رد قطرات اشک که هنگام نوشتن از چشمانش روی نامه چکیده بود. مثل شربتی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم

لغات مهم: اسطوره سخنان یا اشخاصی و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها اعتقادات مردم روزگار کهن دارد

نکات آرایه ادبی: نور دیده استعاره از فرزند اسطوره استعاره از پدر نویسنده حس آمیزی بوی مهربانی و عشق

نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم همه جا را گشتم سراغ تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می سپارم تا همیشه زنده باشی) خدای من! این نامه ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟ باور کردنی نبود. زمان آمارگیری لعنتی برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود. روی دویا می نشاندند و آنها را با ضربه های کابل می شمرند ضربه ها با شدت هر چه تمام تر بر بدنهای استخوانی شان فرود می آمد.

این نمایش مرگبار که هفته ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می انجامید، به پنج نوبت در هفته تبدیل شده بود. این بار زیر بغل برادران مجروح و معلول را گرفته آنها را هم بیرون میکشیدند و چند نفر دیگر از اسرای سالخورده و قد خمیده هم در جمع آنها نشستند هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می شد. سرباز کابل به دست دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «الغن علی الصدام» نوشته شده بود، همراه با فحش و ناسزاهایی که همیشه ورد زبانش بود به بچه ها نشان می داد.

لغات مهم: لحن علی الصدام نفرین بر صدام معلول کسی که عضو یا اندامهایی از بدنش آسیب دیده است.

نکات آرایه ادبی: سالخورده و قد خمیده کنایه از پیر

پیدا بود که این برگه ساختگی بهانه ای برای اذیت و آزار بچه هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده شلاق کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الأنبار» کلاه و لباس گرم پوشیده بودند اما آنها با وقاحت همه کلاه ها و لباسها را از تنشان بیرون کشیدند هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها میبرد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در حین شلاق خوردن فریاد میزد ضربه ها شدت بیشتری می گرفت.

لغات مهم: الانبار نام شهری در عراق وقاحت بی شرمی بی حیایی

خدا را به مقدسات عالم قسم می دادیم همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد. شدت این ضربه ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.

لغات مهم: مقدسات پاکیزه ها آنچه پاک و مقدس باشد. نکات آرایه ادبی تلمیح اشاره به افکنده شدن حضرت ابراهیم (ع) به آتش و سرد شدن آتش بر او

در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می کردم در نگاهش نشانی از خودم می یافتم تمام توش و توان ما در دوران اسارت ضریان قلب و سوی چشم ما به خطوط و سطور این کاغذها و کلمات و نوشته ها بسته بود با کلمات این نامه ها راه می رفتیم و حرف میزدیم و میخواستیم و زندگی میکردیم کلمات آن قدر قدرت داشتند که هم جان می دادند و هم جان میگرفتند کلمات هم صدا و هم نگاه داشتند و میتوانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتم خمیرمایه آدمی کلمه است فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی ملاحظه کاغذ را سیاه میکردم و میدانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می شود و آنها با این کلمات زندگی میکنند پس هر چه بیشتر بهتر چقدر سرگرم این کلمات می شدیم سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می نوشتیم.

لغات مهم: توش نوشته اندوخته ذخیره رمق توانایی سو روشنی و متلاطم به هم لطمه زننده بر هم خورنده معجزه عاجز کننده، امر خارق العاده خمیر مایه آنچه باعث بر آمدن خمیر شود، اصل

نکات آرایه ادبی: استعاره نسبت دادن ریخته شدن به کلمات این کلمات در جان مادر و پدر .. ریخته می شود.

چگونه می توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می کردم و صبح می دیدم زنده ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!

لغات مهم: شیون ناله و توجه نکات آرایه ادبی تشبیه لحظه ها مانند مرگ و بر جنازه خود شیون کردن کنایه از سختی و طاقت فرسایی زندگی

اگر چه این رنج مرا ساخته و گداخته کرده است. اصلاً حاضر نیستم یک قدم از خودم عقب نشینی کنم حتی اگر دشمن از خاکم عقب نشینی کرده باشد.

نکات آرایه ادبی: خود مجاز از اعتقاد خود

به خودم قول دادم هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه های انتظار طاقت فرسای خانواده بزرگ اسیران درد کشیده را فراموش نکنم اگر فراموش کنیم و دچار غفلت شویم دوباره هم گزیده میشویم. تاریخ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.

لغات مهم: طاقت فرسا بسیار سخت و آزار دهنده کاری خسته کننده غفلت بی خبری و تاوان زبان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند.

نکات آرایه ادبی: گزیده شدن کنایه از آسیب دیدن

یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن یکی از سرداران و دلاوران وطن نوشته بود: هرگز کسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد..»

لغات مهم: کرکس پرنده ای از رده لاشخورها

نکات آرایه ادبی: کرکس استعاره از دشمن اضافه استعاری بام میهن باج دادن بر کنایه از تسلیم شدن و آسیب دیدن

با ابرویی که چون دم شیر است بر گره مام وطن را رخ نیلگون شد بازی کنان شجاعت خویش آرموده ایم و امروز دشمن خوار و زبون شد

مفهوم دشمن ستیزی و مبارزه با بیگانگان

از اینکه توانسته بودم با رنج چهار ساله اسارت‌م یک پر کرکس را بکنم خوشحالم.

لغات مهم کرکس پرنده ای از راسته لاشخوران

نکات آرایه ادبی پر کرکس را کندن کنایه از آسیب زدن به دشمن کرکس استعاره از دشمن

درس دوازدهم : رستم و اشکبوس (شاهنامه (نظم) فردوسی)

سخن برسر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشست بود سپاه توران به کمک سردارانی از سرزمینهای دیگر به ایران می تازد کیخسرو رستم را به یاری می خواند. اشکبوس پهلوان سپاه توران به میدان می آید و مبارز می جوید یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می نهند اما سرانجام رستم پیاده به میدان می رود نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکي و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

لغات مهم پیکار جنگ نبرد ستیزه بد خوبی سردار فرمانده قشون و سپاه سالار می تازد حمله می کند غارت میکند و آمیخته مخلوط در هم

نکات آرایه ادبی بر تخت نشستن کنایه از پادشاه شدن - با به میدان نهادن کنایه از جنگیدن و مبارزه کردن

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت

لغات مهم خروش بانگ فریاد بهرام سیاره مریخ کیوان سیاره زحل

نکات آرایه ادبی اغراق مصراع دوم بهرام و کیوان مجاز از همه سیارات مراعات نظیر بهرام کیوان سواران، اسپان معنی بانگ بلند سواران و شیهه اسبها در میدان جنگ حتی از سیاره های مریخ و زحل نیز گذشت.

نکات دستوری فعل ماضی استمراری در قدیم همی برگذشت

مفهوم شور و غوغا و انبوهی لشکر

ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت

یلان را رخ و کام پر خون و خاک چه خفتان چه برگستوان، چاک چاک

کف اندر دهانشان شده خون و خاک همه گیر و برگستوران چاک چاک

همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل خروشان دل خاک در زیر نعل

لغات مهم تیغ شمشیر هر چیز برنده و ساعد آن بخش از دست که میان میج و آرنج قرار دارد لعل از سنگهای گران بها به رنگ سرخ خروشان نالان نعل کفش قطعه آهنی که زیر سم چهارپایان برای محافظت از آن می زنند.

نکات دستوری همه قید برای تاکید مصراع اول سه جزئی با مسند شیوه بلاغی تقدم فعل برمسند در مصراع اول و حذف فعل اسنادی از جمله دوم

نکات آرایه ادبی تشبیه تیغ و ساعد مانند لعل - استعاره (تشخیص خروشان بودن خاک اضافه استعاری تشخیص) دل خاک . جناس: لعل، نعل مراعات نظیر ساعد، خون دل

معنی از خون، سرخ بود و خاک زیر پای آنها و زیر نعل اسبان، پر خروش و نالان، شده بود. **مفهوم** شدت جنگ و مبارزه

نمائد ایچ با روی خورشید رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

لغات مهم ایچ هیچ با روی به روی چهره

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر همه اجزای جمله در هر دو مصراع نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان رنگ سنگ و مراعات نظیر خاک کوه سنگ استعاره (تشخیص) به جوش آمدن خاک و به جوش آمدن کنایه از ترسیدن و لرزیدن اغراق مصراع دوم خاک از شدت ضربات پای جنگجویان و اسبها آشفته شده و حسن تعلیل پریدن رنگ خورشید و به جوش آمدن خاک به خاطر ابهت سپاه اضافه استعاری روی خورشید

معنی از ابهت این سپاه و ترس زیاد رنگ خورشید پرید و حتی خاکها بر روی کوه و سنگ به جوش و خروش و لرزش و ناله درآمدند و ترسیدند. **مفهوم** عظمت و وحشت آور بودن لشکر

به لشکر چنین گفت کاموس گرد که گر آسمان را بیاید سپر...

لغات مهم کاموس از فرماندهان زیر دست افراسیاب گرد دلیر پهلوان سپرد طی کرد

نکات دستوری نهاد کاموس نکات آرایه ادبی آسمان سپردن کنایه از انجام کار غیر ممکن و سخت واج آرایی تکرار واج «ر»

معنی کاموس پهلوان به لشکرش این چنین گفت که اگر برای این نبرد لازم است که آسمان را طی کنیم از آسمان بگذریم. **مفهوم**: استواری در تصمیم انجام کار غیر ممکن

همه تیغ و گرز و کمند آوردید به ایرانیان تنگ و بند آوردید

لغات مهم گرز عمود آهنین کوپال کمند ریسمان طناب ریسمان مخصوص اسیر کردن انسان یا حیوان تنگ بند، تسعه و دوال چرمی نواری که به کمر اسب و غیره میبندند و بار را با آن محکم می کنند.

نکات دستوری همه قید برای تأکید.

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر تیغ گرز کمند بند تکرار آوردید واج آرایی تکرار واج «ن» و مصراع دوم کنایه از آماده شدن برای اسیر کردن کسی

معنی: شما فقط شمشیر و گرز و ریسمان بیاورید و عرصه و میدان جنگ را بر ایرانیان تنگ کنید و آماده اسیر کردن آنها باشید. **مفهوم** اطمینان از شکست دادن و اسیر کردن دشمن

دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید بر سان کوس

لغات مهم کجا که برسان مانند کوس طبل بزرگ دهل بر خروشید فریاد کشید اشکبوس پهلوانی از شهر کوشان (کشان) که برای جنگ با رهام به کمک افراسیاب آمد اما در پایان از رستم شکست خورد نکات دستوری فعل پیشوندی بر خروشید فعل مصراع اول بود) به قرینه معنوی حذف شده است.

نکات آرایه ادبی تشبیه: اشکبوس مانند کوس معنی پهلوان دلیری که ناهش اشکبوس بود مانند طبل بزرگی فریاد کشید.

مفهوم خروشنده‌گی و قدرت پهلوان در حریف طلبیدن

بیامد که جوید از ایران نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

لغات مهم هم نبرد حریف

نکات دستوری بیت دارای سه جمله است و مصراع اول جمله مرکب شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم در دو مصراع

نکات آرایه ادبی ایران مجاز از سپاه ایران سر به گرد آوردن کنایه از شکست دادن واج آرایی تکرار واج «ر» و منظور از «نبرد» در مصراع اول هم نبرد، حریف

معنی اشکبوس آمد تا از سپاه ایران حریفی بطلبد و او را شکست دهد. **مفهوم** حریف طلبیدن و قدرت نمایی

بشد تیز رهام با خود و گیر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

لغات مهم بشد رفت و نیز تند و سریع رهام فرزند گودرز و پهلوانی ایرانی در روزگار کاووس و از دانایان روزگارش که در جنگ با اشکبوس از او شکست خورد خود کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می گذارند. گیر نوعی جامه جنگی، خفتان

نکات دستوری قید نیز شدن در دستور کهن به معنی «رفتن» به کار می رفت شیوه بلاغی تقدم فعل بر همه اجزای جمله در مصراع اول و تقدم فعل بر متمم در مصراع دوم بشد» در معنای «رفت» جمله دو جزئی می سازد.

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر خود گیر رزم گرد رزم به ابر آمدن کنایه از سرعت و ابر مجاز از آسمان جناس نا همسان ابر گیر ،اغراق مصراع دوم واج آرایی تکرار واج

«ر»

معنی رهام ایرانی با کلاه خود و لباس جنگی سریع به سوی میدان جنگ رفت و به علت سرعت زیاد او گرد و غبار (خاک) میدان نبرد به ابرها در آسمان رسید.
مفهوم سرعت و شتاب پهلوان

بر آویخت رهام با اشکبوس برآمد	از هر دو سپه بوق و کوس
-------------------------------	------------------------

لغات مهم بر آویخت درگیر شد جنگید گلاویز شد، کشتی گرفت

نکات دستوری فعلهای پیشوندی بر آویخت برآمد شیوه بلاغی تقدم فعل بر اجزای جمله در هر دو مصراع جمله اول: سه جزئی با متمم جمله دوم دو جزئی

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر بوق کوس بوق و کوس مجاز از صدای بوق و طبل واج آرایی تکرار واج «ب»

معنی رهام با اشکبوس درگیر شد و با شروع درگیری صدای شیپور و طبل از هر دو سپاه بلند شد. **مفهوم** جنگ و درگیری حمایت از پهلوان و مبارز

به گرز گران دست برد اشکبوس	زمین آهنین شد سپهر آبنوس
----------------------------	--------------------------

لغات مهم گران سنگین سپهر آسمان آبنوس درختی است که چوب آن سخت سیاه، سنگین و گرانبها است.

نکات دستوری ترکیب وصفی گرز گران و حذف فعل در مصراع دوم به قرینه لفظی «شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع اول

نکات آرایه ادبی تشبیه زمین مانند آهن سپهر مانند آبنوس تضاد زمین و سپهر اغراق مصراع دوم واج آرایی تکرار واج «س» دست بردن کنایه از برداشتن

معنی اشکبوس گرز سنگینش را به دست گرفت و زمین برای تحمل این سنگینی مثل آهن سخت شد و آسمان از گرد و غبار زیاد مانند چوب آبنوس، تیره و تار شد. **مفهوم** قدرت پهلوان

بر آهیخت رهام گرز گران	غمی شد از پیکار دست سران
------------------------	--------------------------

لغات مهم بر آهیخت بالا برد برکشید و غمی خسته و اندوهگین سران فرماندهان رهام پسر گودرز، از پهلوانان سپاه ایران نکات دستوری و مصراع دوم جمله سه جزئی با مسند شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد و مفعول در مصراع اول و تقدم فعل بر متمم و نهاد در مصراع دوم **نکات آرایه ادبی** مراعات نظیر گرز پیکار سران سر مجاز از پهلوان جناس ناهمسان گران سران **معنی** رهام گرز سنگینش را برای نبرد بالا آورد و از این نبرد دست هر دو پهلوان خسته و ناتوان شد. **مفهوم**: شدت نبرد

چو رهام گشت از کشانی ستوه	پیچید رو روی و شد سوی کوه
---------------------------	---------------------------

لغات مهم: ستوه درمانده و ملول خسته و آزرده شد: رفت

نکات دستوری مسند ستوه بیت یک جمله مرکب و سه جمله است و شیوه بلاغی در هر دو مصراع تقدم فعل بر متمم

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان سوی روی رو پیچیدن کنایه از فرار کردن واج آرایی تکرار مصوت بلند «و»

معنی وقتی رهام از اشکبوس به ستوه آمد و خسته و در مانده شد از او روی برگرداند و به سوی کوه قرار کرد. **مفهوم** شکست رهام و قرار از میدان

ز قلب سپاه اندر آشفست طوس	برد اسپ کاید بر اشکبوس
---------------------------	------------------------

لغات مهم قلب مرکز میانه و اندر آشفست عصبانی و خشمگین شد و طوس فرمانده و پهلوان ایرانی و فرزند نوذر «کاید که آید

نکات دستوری فعل پیشوندی اندر آشفست و شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع اول و تقدم فعل بر مفعول و متمم در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی زدن اسب کنایه از به حرکت در آوردن اسب

معنی طوس که در مرکز فرماندهی سپاه بود از فرار رهام خشمگین و آشفته شد و اسبش را به حرکت در آورد تا به جنگ اشکبوس بیاید. **مفهوم** خشم و حمله

تهمت برآشفست و با طوس گفت	که رهام را جام باده است جفت
---------------------------	-----------------------------

لغات مهم تهمت لقب رستم (تهم نیرومند و قوی و باده: شراب جفت: هم نشین

نکات دستوری «را» در مصراع دوم «را» ی فک اضافه است. جام باده جفت رهام است.

نکات آرایه ادبی مصراع دوم کنایه از خوش گذرانی رقام و اهل جنگ نبودن او استعاره تشخیص جام باده جفت رهام است. و جناس ناهمسان: جفت گفت

معنی رستم از حرکت رهام و قرار او عصبانی شد و به طوس گفت که رهام اهل بزم و باده خواری و خوش گذرانی است و به درد جنگ نمی خورد. **مفهوم** نگوشت مستی و خوش گذرانی

من اکنون پیاده کنم کارزار	تو قلب سپه را به آیین بدار
---------------------------	----------------------------

نکات مهم به آیین مرتب با نظم منظم کارزار جنگ نبرد بدار نگه دار، حفظ کن

نکات دستوری مرجع ضمیرها به ترتیب طوس رستم قید به آیین، پیاده

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر قلب سپه کارزار

معنی ارستم به طوس گفت تو مرکز فرماندهی سپاه را منظم نگه داره من اکنون با پای پیاده بدون اسب) با اشکبوس می جنگم **مفهوم** نظم و شجاعت و جنگاوری

کمان به زه را به بازو فکند	به بند کمر بر بزد تیر چند
----------------------------	---------------------------

نکات مهم زه چله کمان، وتر

نکات دستوری و ویژگی سبکی دو حرف اضافه برای یک متمم به به بند کمر بر ترکیب وصفی تیرچند: چند تیر

معنی رستم کمان آماده را بر بازوی خود انداخت و چند تیر در کمر بندش گذاشت. **مفهوم** آماده جنگ شدن

آرایه ادبی مراعات نظیر کمان زه تیر - بازو کمر کمان به زه کنایه از کمان آماده بازو مجاز از کتف و شانه

خروشید گای مرد رزم آزمای	هماوردت آمد مشو باز جای
--------------------------	-------------------------

نکات مهم رزم آزمای جنگجو هماورد حریف رقیب مشو نرو باز سوی، به به سوی

نکات دستوری ندا منادا شبه جمله گای مرد «باز» حرف اضافه در دستور کهن و متمم باز جای ترکیب وصفی مرد رزم آزمای

نکات آرایه ادبی منظور از مرد رزم آزما اشکبوس منظور از هماورد رستم مشو باز جای کنایه از قرار نكن بایست

معنی ارستم خطاب به حریفش اشکبوس | فریاد زد که ای مرد جنگجو حریفت به میدان آمد، فرار نکن و نرو **مفهوم** شجاعت مبارز طلبیدن

کشانی بخندید و خیره بماند	عنان را گران کرد و او را بخواند
---------------------------	---------------------------------

نکات مهم خیره متحیر شگفت زده حیران «عنان افسار، دهانه

نکات دستوری جمله های مصراع اول هر دو جزئی هستند و عنان را گران کرد جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند و جمله آخر سه جزئی با مفعول

نکات آرایه ادبی عنان گران کرد کنایه از ایستادن توقف کردن مرجع ضمیر «او» رستم

معنی اشکبوس (کشانی) خندید و از کار رستم شگفت زده شد؛ افسار اسبش را کشید و آن را نگه داشت و رستم را صدا زد. **مفهوم** حالت تمسخر و حیرت

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟	تن بی سرت را که خواهد گریست؟
-------------------------------	------------------------------

نکات دستوری قید خندان نام تو چیست؟» جمله سه جزئی با مسند حرف اضافه را برای مصراع دوم جمله دو جزئی ناگذرا است.

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر تن سر مصراع دوم کنایه از تهدید کردن رستم به مرگ جناس همسان که حرف ربط، که چه کسی کل بیت مفهوم طنز و رجزخوانی و تمسخر و تحقیر دارد.

معنی اشکبوس با خنده به رستم گفت که ناهت چیست و برای پیکر بدون سر چه کسی گریه خواهد کرد؟ با طنز می گوید حتما تو را می کشم **مفهوم** تمسخر « تهدید به مرگ

سر نیزه و نام من مرگ توست یکیست

بگویمت زین گونه امروز بال

بدو گفت گای زشت، نام تو چیست

همان گرد کرده عنان مرا

سرت را بیايد از تن دست نیست

گزین پس نبیند تو را زنده زال

که زاینده را بر تو باید گریست

ببینی تو فردا، سنان مرا

تَهْمَتَن چَینِ داد پاسخ که نام چه پرسى گزین پس نبینی تو کام

لغات مهم: کام مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت

نکات دستوری گزین پس که از این پس « مفعول نام و کام

نکات آرایه ادبی پرسش انکاری چه پرسى؟ (نپرس) - جناس ناهمسان نام کام کام ندیدن کنایه از به آرزو نرسیدن و مردن و حس آمیزی دیدن کام

معنی رستم این چنین به اشکبوس پاسخ : داد که چرا اسم می پرسى در حالى که تو زنده نهى . مانى و به آرزویت نهى رسى مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد **مفهوم** تهدید به مرگ و تمسخر و تهدید

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

لغات مهم پتک چکش بزرگ فولادین آهن کوب ترگ گ کلاه خود کلاه

نکات دستوری (را) ی فک اضافه مصراع اول مرا نام نام من مصراع دوم جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص زمانه مانند انسانی مرا پتک ترگ تو کرد پتک ترگ کسی بودن کنایه از عامل کشته شدن کسی جناس ناهمسان مرگ ترگ ترگ مجاز از سر طنز کل بیت واج آرایى تکرار واج های «م، ر»

معنی رستم گفت مادرم نام مرا مرگ تو گذاشته است و روزگار مرا مانند چکشی ساخته که بر کلاه خود (سرتو) فرود آیم **مفهوم** من عامل مرگ تو هستم. و تمسخر تهدید

کشانی بدو گفت بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی

لغات مهم بارگی اسب باره به یکبارگی: فوراً، یک دفعه نکات دستوری بدو به او مرجع ضمیر «او» رستم

نکات آرایه ادبی سر مجاز از وجود واج آرایى تکرار واج های «ک گ» معنی اشکبوس کشانی با اتمسخر به رستم گفت تو بدون اسب یک دفعه خودت را به کشتن می دهی **مفهوم:** تمسخر و تهدید

تَهْمَتَن چَینِ داد پاسخ بدوی که ای بیهوده مرد پرخاشجوی...

لغات مهم بیهوده بیهوده و پرخاشجو: جنگ جو، ستیزه گر

نکات دستوری بدو به او ندا و منادا شبه جمله ای بیهوده مرد ترکیب وصفی مقلوب بیهوده مرد پرخاشجو مرد پرخاشجو بیهوده

معنی رستم این چنین به اشکبوس پاسخ داد که ای مرد جنگ جوی بیهوده... ای کسی که بیهوده به جنگ آمده ای...

پیاده ندیدی که جنگ آورد؟ سر سرکشان زیر سنگ آورد؟

لغات مهم سرکش باغی نافرمان گردن کش طغیان گر عاصی، زورمند

نکات آرایه ادبی پرسش تأکیدی ندیدی؟ حتما دیده ای سرکسی را زیر سنگ آوردن کنایه از شکست دادن و نابود کردن و کشتن جناس ناهمسان: جنگ، سنگ

معنی آیا تا به حال ندیده ای که مرد جنگ خوبی پیاده بجنگد و پهلوانان بزرگی را شکست دهد و از بین ببرد. **مفهوم:** تمسخر و تهدید

هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده پیاموزمت کارزار

لغات مهم نبرده جنگ جو مبارز کارزار میدان جنگ مجازاً جنگ

نکات دستوری ترکیب وصفی مقلوب نبرده سوار سوار نبرده (جنگجو) را» حرف اضافه است تو را به تو «ت» در «پیاموزمت»: متمم فعل است: به تو پیاموزم جمله چهار جزئی با مفعول و متمم است من کارزار به تو می آموزم نکات آرایه ادبی تضاد پیاده و سوار منظور از نبرده سوار اشکبوس که سواره می جنگید.

معنی اکنون ای سوار جنگ جو پیاده جنگیدن را به تو می آموزم **مفهوم** ت-حقیر حریف و قدرت نهایی

پیاده مرا زان فرستاد طوس که تا اسپ بستانم از اشکبوس

لغات مهم بستانم بگیرم

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع اول و تقدم فعل بر متمم در مصراع دوم و قید: پیاده

نکات آرایه ادبی حسن تعلیل علت واقعی پیاده بودن رستم خستگی رخس است. واج آرایه تکرار واج «س»

معنی از آن جهت طوس مرا پیاده به جنگ فرستاده است که از تو (اشکبوس) اسب بگیرم. **مفهوم** تحقیر حریف (اشکبوس)

کشانی بدو گفت با تو سلیح **نبینم همی جز فسوس و مزیح**

لغات مهم: سلیح افزار جنگ مهال سلاح فسوس ریشخند مسخره کردن مزیح مهال مزاح، شوخی

نکات دستوری حرف اضافه جز مرجع ضمیرهای «تو» و «او» رستم

نکات آرایه ادبی تشبیه فسوس و مزیح مانند سلیح

معنی اشکبوس به رستم گفت با تو سلاهی به جز مسخره کردن و شوخی کردن نمی بینم **مفهوم** طنز و تمسخر

بدو گفت رستم که تیر و کمان **بین تا هم اکنون سرآری زمان**

لغات مهم زمان عمر بدو به او

نکات دستوری نهاد رستم مفعول تیروکمان و زمان

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر تیر کمان زمان را سرآوردن کنایه از فرا رسیدن مرگ و تمام شدن عمر جناس ناهمسان کمان زمان

معنی رستم به اشکبوس گفت: اکنون تیر و کمانم را بین که چیزی تا مرگت نمانده است. **مفهوم:** تهدید به مرگ

چو نازش به اسب گرانمایه دید **کمان را به زه کرد و اندر کشید**

لغات مهم ناز افتخار گرانمایه با ارزش پرمایه، پربها، عزیز و گرامی نکات دستوری فعل پیشوندی اندر کشید بیت سه جمله دارد.

نکات آرایه ادبی کمان به زه کردن کنایه از آماده تیراندازی شدن و مراعات نظیر کمان زه واج آرایه تکرار واج «ک»

معنی وقتی رستم ناز و غرور اشکبوس را نسبت به اسب با ارزشش دید کمانش را آماده تیراندازی کرد و کشید. **مفهوم** آماده تیراندازی شدن

یکی تیر زد بر بر اسب اوی **که اسب اندرآمد از بالا به روی**

لغات مهم بر پهلوی، سینه

نکات دستوری ترکیب وصفی یکی تیر یک تیر مرجع ضمیر «او»: اشکبوس فعل پیشوندی اندرآمد نکات آرایه ادبی جناس همسان (نام) بر حرف اضافه بر پهلوی و سینه جناس ناهمسان اوی، روی

معنی رستم یک تیر به پهلوی اسب اشکبوس زد که اسبش با صورت به زمین افتاد.

بخندید رستم به آواز گفت **که بنشین به پیش گرانمایه جفت**

لغات مهم آواز صدای بلند و گرانمایه با ارزش

نکات دستوری ترکیب وصفی مقلوب گرانمایه جفت (جفت گرانمایه)

نکات معنی رستم خندید و با صدای بلند و تمسخر آمیز گفت: اکنون در کنار یار و جفت با ارزشت (اسب) بنشین

آرایه ادبی جناس ناهمسان گفت جفت طنز کل بیت به صورت تمسخر

مفهوم طنز و تمسخر

سزد گر بداری سرش در کنار **زمانی بر آسایی از کارزار**

لغات مهم سزد شایسته است کنار آغوش بغل بر آسایی استراحت کنی، آسوده و راحت شوی

نکات دستوری فعل پیشوندی برآسایی مرجع ضمیر «ش» اسب

نکات آرایه ادبی واج آرایه تکرار واج «ر» کله بیت کنایه از تمسخر حریف

معنی شایسته است که در غم از دست دادن اسب سرش را در آغوش بگیری و زمان کوتاهی از جنگ و نبرد آسوده باشی

کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ سندروس

لغات مهم سندروس صمغی زردرنگ

نکات دستوری نهاد اشکبوس جمله چهار جزئی با مفعول و مسند

نکات آرایه ادبی به زه کردن کمان کنایه از آماده تیراندازی شدن - مصراع دوم کنایه از ترسیدن لرز ارزان - زرد شدن رخ و تشبیه رخ مانند سندروس واج آرایه تکرار واج های «کارا» معنی اشکبوس در حالی که از ترس میلرزید و چهره اش از ترس مانند سندروس زرد شده بود؛ زود کمانش را آماده تیراندازی کرد.

مفهوم آماده تیراندازی شدن ترس

به رستم بر آنکه بیارید تیر تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر

لغات مهم خیره خیره بیهوده، عبت

نکات دستوری ویژگی سبکی کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم به رستم بر مصراع اول جمله سه جزئی با فعل گذرا به مفعول است.

نکات آرایه ادبی استعاره باریدن تیر نسبت دادن باریدن به تیر (اغراق مصراع اول

معنی آنگاه اشکبوس بارانی از تیر تیر زیادی به سوی رستم پرتاب کرد. رستم به او گفت که بیهوده...

همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بداندیش را

لغات مهم رنجه داری آزار می دهی اذیت میکنی جان روح و روان بداندیش بدخواه، بدسرشت

نکات دستوری مفعول تن و جان « مرجع ضمیر «خویش» اشکبوس

نکات آرایه ادبی دو بازو مجاز از بدن (وجود) جان مجاز از فکر یا وجود

معنی تو ای اشکبوس با این کار فقط تن خودت را خسته میکنی و جسم و روح ناپاک خود را آزار می دهی **مفهوم** تحقیر و تمسخر

تهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

لغات مهم گزین انتخاب چوبه تیری که از جنس چوب خدنگ باشد. واحد شمارش نیز خدنگ چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند.

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر مفعول در دو مصراع

نکات آرایه ادبی جنگ مجاز از دست مراعات نظیر: چوبه، تیر، خدنگ

معنی رستم دستش را به سوی کمر بند خود برد و یک چوبه تیر خدنگ انتخاب کرد. **مفهوم** آماده تیراندازی شدن

یکی تیر العاس پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

لغات مهم العاس از سنجهای گرانبها و کم یاب که دارای سختی و درخشندگی خاصی است و پیکان نوک تیر العاس پیکان تیری که نوکش بردند و حالت پیشین بیچاره چهار نهاده ورانی دستوری وصفی یکی

نکات آرایه ادبی تشبیه پیکان مانند العاس - پیکان مانند آب مراعات نظیر تیر پیکان - پر، عقاب یکی، چار

معنی رستم تیری برنده درخشان جلا داده و نوک تیز مانند العاس که چهار پر عقاب برای منحرف نشدن روی آن بسته بودند برداشت. **مفهوم:** توصیف تیر

کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده تیر خدنگ

لغات مهم بمالید لمس کرد محکم گرفت شست انگشتر ماندی از جنس استخوان که در انگشت شست میکردند و در وقت کمان داری زه کمان را با آن می گرفتند.

نکات دستوری مفعول تیر خدنگ شیوه بلاغی تقدم فعل بر مفعول در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی چنگ مجاز از دست به دست آوردن تیر کنایه از آماده شدن برای پرتاب تیر

معنی رستم کمان را در دست گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد. **مفهوم** آماده تیراندازی شدن

یزد بر بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

لغات مهم بر پهللو و سپهر آسمان مجازاً روزگار

نکات آرایه ادبی جناس همسان بر حرف اضافه - بر سینه پهللو) استعاره (تشخیص سپهر دست او را بوسید. و بوسیدن کنایه از تشکر

نکات دستوری فعل ماضی ساده یزد جمله اول سه جزئی با مفعول که مفعول آن به قرینه معنوی حذف شده است. تقدیر سپهر مجاز از روزگار مراعات نظیر بر سینه دست واج آرای تکرار واج های «س، ب»

معنی ارستم تیرش را بر پهللو و سینه اشکیوس زد و آسمان روزگار تقدیر دست رستم را به نشانه تشکر بوسید. **مفهوم** ارزشمندی کار رستم

جو غلتید در خاک آن زنده فیل	یزد بوسه بر دست او جبرئیل
سیک تیغ نیز از میان برکشید	بر شیر بیدار دل بردرید
بیامد که جوید از ایران نبرد	سر هم نبرد اندر آرد به گرد

کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گفتی از مادر نژاد

لغات مهم گفتی انگار گویی مثل اینکه نژاد: زاده نشده، متولد نشد

نکات دستوری مسند چنان جمله در نقش قیدی (انگار) گفتی

نکات آرایه ادبی اغراق کل بیت برای مفهوم نابودی و مرگ

معنی اشکیوس در همان لحظه جان داده انگار که هیچ گاه از کادر متولد نشده بود. **مفهوم:** قطعی بودن مرگ

کنج حکمت : عامل و رعیت (گلستان - سعدی)

ذو النون مصری پادشاهی را گفت شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت بر رعیت دراز دستی میکند و ظلم روا می دارد. گفت: «روزی سزای او بدهم.»

لغات مهم عامل والی حاکم ولایت خطه سرزمین شهر رعیت بنده، مردم تحت فرمان پادشاه **نکات آرایه ادبی** دراز دستی کردن کنایه از ظلم و ستم

معنی ذوالنون مصری به پادشاهی گفت: شنیده ام فلان فرمانداری که به فلان منطقه فرستاده ای مردم را غارت می کند و بر آنها ظلم می کند. پادشاه گفت: روزی او را مجازات می کنم. **مفهوم** اعتراض به ظلم زبردستان پادشاه تأخیر در مجازات ستمگر

گفت: «بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی درویش و رعیت را چه سود دارد؟»

لغات مهم سندن گرفتن چیزی از دیگری ستاندن زجر آزار اذیت شکنجه / مصادره تاوان گرفتن جریمه کردن و بازستانی: پس بگیری خزینه انبار، گنجینه خزانه و درویش کسی که به اندک مایه از مال دنیا قناعت می کند

آرایه ادبی درویش و رعیت را چه سود دارد؟ هیچ سودی برای درویش و رعیت ندارد استفهام انکاری

معنی ذوالنون گفت راست میگوی روزی او را مجازات میکنی که تمام مال مردم را از آنها گرفته باشد سپس با تنبیه و تاوان و جریمه اموال مردم را از او میگیری و در خزانه خود میگذاری در حالی که این کار تو هیچ سودی برای مردم ندارد. **مفهوم** مجازات فرماندار بی فایده بودن دادرسی بی موقع پادشاه برای مردم

پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال

لغات مهم دفع راندن از نزد خود دور کردن مضرت: زبان گزند رسیدن

معنی پادشاه خجالت کشید و فوراً دستور برکناری (آن فرماندار را صادر کرد تا . ضرر و زیان او را از مردم دور کرده باشد.

مفهوم شرمندگی - مجازات به موقع ظالم

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

لغات مهم درید پاره کرد از بین برد

نکات دستوری بیت دو جمله دارد و سر گوسفندان مفعول هم اول قید سرگرگ گوسفندان مردم ترکیب اضافی

آرایه ادبی کل بیت تمثیل گرگ گوسفند تضاد و تکرار صامت «د، گ» واج آرای

معنی: گرگ (ظالم) را همان اول باید گشت مجازات کرد نه زمانی که گوسفندان مردم مظلومان را گشته و به آنها زبان وارد کرده باشد. **مفهوم** اقدام به موقع برای دفع ظلم « تأکید بر فرصت ندادن به ظالم غنیمت شمردن فرصت)

درس سیزدهم گردآفرید (شاهنامه نظم) - (فردوسی)

گرد آفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران دختر گردهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران هنگامی که وی در جست و جوی پدرش رستم است با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران دژی به نام سپید دژ است. گردهم که یک ایرانی سالخورده است. برآن در فرمان می راند و همواره در برابر دشمن پایداری سرسختانه ای میوزد و با این کار دل همه ایرانیان را به آن در امیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این در بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر فرمانده در سهراب بر او پیروز میشود. سهراب نخست میخواهد او را بکشد اما او را اسیر کرده راهی سپاه خود میکند. آگاهی از این رویداد دژنشینان را سراسیمه می سازد. اما گرد آفرید این واقعه را مایه ننگ میداند و بر می آشوبد و خود به نبرد او می رود سهراب برای رویارویی آن شیرزن به زرمگاه در می آید و نبرد میان آن دو در می گیرد

لغات مهم گرد آفرید نام دختر گردهم پهلوان ایرانی گردهم فرمانروای در سپید پدر گرد فرید گیرا تأثیر گذار « سالخورده: پیر هجیر فرمانده در سپید سراسیمه حیرت زده شگفت زده

چو آگاه شد دختر گردهم	که سالار آن انجمن گشت کم
-----------------------	--------------------------

لغات مهم سالار سردار فرمانده منظور «هجیر» انجمن جمع، مجمع

زنی بود بر سان گردی سوار	همیشه به جنگ اندرون نامدار
--------------------------	----------------------------

لغات مهم گرد پهلوان بر سان مانند نامدار مشهور، افتخار آفرین

نکات دستوری دو حرف اضافه برای یک متمم به جنگ اندرون

یلی شد که چون نیزه برداشتی ستان بر دل کوه بگذاشتی

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید

چو ده ساله شد زان زمین کس نبود که پارسست با وی نبرد آزمود

مفهوم بیان ویژگی های خوب یک پهلوان

کجا نام او بود «گردآفرید»	زمانه از مادر چنین نآورد
---------------------------	--------------------------

لغات مهم آوردن آوردن به وجود آوردن نآورد کجا که زمانه: روزگار، تقدیر مفهوم بی مثال بودن

چنان ننگش آمد ز کار هجیر	که شد لاله رنگش به کردار قیر
--------------------------	------------------------------

لغات مهم تنگ عار، عیب به کردار مانند.

نکات آرایه ادبی جناس ناقص رنگ تنگ

مفهوم خشم و عصبانیت شرم و خجلت

بپوشید درع سواران جنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
-----------------------	---------------------------

لغات مهم درع جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره کار جنگ

نکات دستوری شیوه بلاغی در مصراع اول تقدم فعل بر مفعول در مصراع دوم تقدم فعل بر متمم و نهاد و فعل نبود» به معنی «وجود نداشت ناگذر است و جمله دو جزئی است.

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر درع، جنگ، سواران

معنی: گردآفرید زره سوارکاران جنگی را پوشید چرا که در آن جنگ، جای درنگ کردن نبود. **مفهوم** آمادگی برای جنگ و شتاب برای جنگ

فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان بادپایی به زیر

لغات مهم در قلعه حصار بادپا نیز رو شتابنده منظور اسب رهوار میان کمرگاه انسان میانه بدن کمر کمریند، میانه بدن

نکات دستوری قید به کردار شیر کمر بر میان بادپایی به زیر نقش قیدی دارند و «در» متمم است.

نکات آرایه ادبی تشبیه گردآفرید مانند شیر کمر بر میان بستن کنایه از آماده کاری شدن - بادپا کنایه از اسب نیز رو جناس ناهمسان شیریه زیر

معنی اگرآفرید مانند شیر با شجاعت از قلعه پایین آمد در حالی که کمریند به کمر بسته بود و بر اسب نیز رویی سوار شده بود. مفهوم آمادگی برای جنگ

به پیش سپاه اندرآمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله گرد

لغات مهم ویله کردن فریاد زدن نعره زدن ناله کردن ویله صدا اواز ناله و رعد: تندر، غرش ابر

نکات دستوری و دو حرف اضافه برای یک متمم به پیش سپاه اندر شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم قیدی در مصراع اول آمد چو گرد.

نکات آرایه ادبی تشبیه گرد آفرید مانند گرد و رعد و استعاره تشخیص خروش و فریاد رعد و جناس: گرد، کرد چو گرد آمد

معنی: اگرآفرید مانند گرد و غباری به سرعت به پیش سپاه دشمن آمد و مانند تندری خروشان فریادی زد. **مفهوم** سرعت و قدرت در خروشدن

که گردان کداهند و جنگ آوران دلبران و کار آزموده سران

لغات مهم گردان پهلوانان کار آزموده جنگ دیده و با تجربه در جنگ سران بزرگان

نکات دستوری : مسند کدام

نکات آرایه ادبی سر مجاز از پهلوان کار آزموده کنایه از با تجربه

معنی پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و بزرگان جنگ آزموده شما چه کسانی هستند؟ تا با من بجنگند. **مفهوم** حریف خواستن

چو سهراب شیر اوژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

لغات مهم شیر اوژن شیرافکن دلاور سهراب پسر رستم از تهینه دختر شاه سمنگان از پادشاهان تورانی

نکات دستوری ترکیب وصفی سهراب شیر اوژن ویژگی سبکی آوردن «ب» تأکید به اول فعل ماضی ساده؛ بدید، بخندید

نکات آرایه ادبی شیر اوژن کنایه از شجاع لب به دندان گزیدن کنایه از خشمگین شدن مراعات نظیر: بخندید، لب دندان

معنی: وقتی که سهراب او را دید به نشانه تمسخر و خشم خندید و لبش را به دندان گرفت. **مفهوم** تحقیر و تمسخر

بیامد دهمان پیش گردآفرید چو دخت کمند افکن او را بدید

لغات مهم دخت دختر دهمان خروشنده غزنده مهیب هولناک کمند افکن کمند انداز

نکات دستوری ترکیب وصفی دخت کمند افکن

نکات آرایه ادبی کمند افکن کنایه از ماهر در جنگ این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است.

معنی: سهراب با خشم و خروش به پیش گردا فرید آمد. وقتی که دختر کمند انداز گرد آفرید او را دید.

کمان را به زه کرد و بگشاد بر نید مرغ را پیش تیرش گذر

لغات مهم زه چله کمان و بر سینه پهلو نبذ: نبود

نکات دستوری شیوه بلاغی در جمله دوم و سوم فعل مقدم است. «را» ی فک اضافه مرغ را گذر: گذر مرغ

نکات آرایه ادبی به زه کردن کمان کنایه از آماده جنگ شدن گشودن بر کنایه از آماده شدن برای تیراندازی مصراع دوم کنایه از مهارت در تیراندازی مراعات نظیر کمان تیره ره

معنی گرد آفرید کمان را آماده کرد و خودش را آماده تیر اندازی کرد. امهارت او در تیراندازی چنان بود که حتی پرنده نمی توانست از پیش تیر او سالم عبور کند. **مفهوم** آمادگی برای تیراندازی « قدرت تیراندازی

به سهراب بر تیر باران گرفت

چپ و راست جنگ سواران گرفت

لغات مهم گرفت آغاز کرد فعل آغازین به معنی شروع کردن نکات دستوری دو حرف اضافه برای یک متمم به سهراب بر

نکات آرایه ادبی چپ و راست مجاز از همه جای میدان و تضاد چپ و راست

معنی گردآفرید شروع کرد به تیراندازی به سوی سهراب و مانند سوارکاران ماهر از همه جای میدان برای جنگیدن بهره گرفت و جنگ را آغاز کرد. **مفهوم** تیراندازی جنگاوری (شدت جنگ)

از پیکار همی آتش افروختند

چو نزدیک شد راند اندر کمان

یکی خنجر آبگون برکشید

همی خواست از تن سرش را برید

نگه کرد سهراب و آمدش ننگ

برآشفست و تیز اندر آمد به جنگ

لغات مهم بر آشفست: خشمگین شد

نکات دستوری جهش ضمیر آمدش تنگ تنگش آمد و قید حالت: تیز

نکات آرایه ادبی تنگ آمدن کنایه از احساس شرم جناس ناهمسان تنگ جنگ

معنی: سهراب نگاه کرد و احساس شرم و سرشکستگی کرد و خشمگین شد و به سرعت رو به جنگ آورد. **مفهوم** غیرتمند و شتاب در جنگ

چو سهراب را دید گردآفرید

که بر سان آتش همی بردمید

لغات مهم بردمیدن خروشیدن برخاستن برسان: مانند

نکات دستوری نهاد گردآفرید و شیوه بلاغی در جمله اول فعل بر نهاد مقدم شده است.

نکات آرایه ادبی تشبیه سهراب مانند آتش بردمیدن کنایه از خروشنده و سرعت

معنی وقتی که گردآفرید سهراب را دید که مانند آتش با خشم، به جنگ برخاست..... **مفهوم:** خروشنده و قدرت

سر نیزه را سوی سهراب کرد

عنان و سنان را پر از تاب کرد

لغات مهم عنان افسار دهانه دهنه اسب سنان سر نیزه تیزی هر چیز تاب چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می باشد پیچ و شکن

نکات دستوری بیت دو جمله چهار جزئی با مفعول و مسند دارد.

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان عنان و سنان پر از تاب کردن کنایه از آماده حرکت و حمله شدن نظیر عنان، سنان، نیزه

معنی گردآفرید سر نیزه را به طرف سهراب گرفت و افسار اسب و نیزه را به نشانه حمله به پیش و تاب و حرکت درآورد. **مفهوم** آمادگی برای حمله

بر آشفست سهراب و شد چون پلنگ

چو بد خواه او چاره گر بد به جنگ...

لغات مهم شد رفت و بدخواه دشمن « چاره گر کسی که با حيله و تدبير کارها را به سامان کند. مدیر بد بود

نکات دستوری فعل پیشوندی برآشفست شیوه بلاغی جمله اول تقدم فعل بر نهاد جمله دوم تقدم فعل بر متمم قیدی جمله سوم: تقدم فعل بر متمم

نکات آرایه ادبی تشبیه سهراب مانند پلنگ

معنی: سهراب وقتی دید که دشمنش در جنگ کاردان و زیرک است خشمگین شد و مانند پلنگ به طرف او رفت. **مفهوم** خشم و حمله و مهارت حریف

یزد بر کمریند گردآفرید

زره بر برش یک به یک بردرید

لغات مهم زره پوشش جنگی جامه ای جنگی دارای استین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشیدند.

نکات دستوری فعل پیشوندی بر درید شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم در مصراع اول

نکات آرایه ادبی جناس همسان بر حرف اضافه بر پهلوی و سینه واج آرایه تکرار واج های «ب، ر»

معنی اسهراب | با نیزه ضربه ای بر کمر بند گردآفرید زد که آیندهای زره در بدن او یکی پس از دیگری از هم جدا شد. **مفهوم** بیان شدت جنگ

چو بر زین پیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان برگشید

لغات مهم میان کمر تیغ شمشیر زین قسمتی از براق اسب که بر روی آن می نشینند.

نکات دستوری ترکیب وصفی یکی تیغ تیز « (یکی صف شمارشی برای «تیغ»

نکات آرایه ادبی برزین پیچیدن کنایه از خود را بر روی زین انداختن به قصد پناه گرفتن جناس ناهمسان تیغ تیز

معنی وقتی که گردآفرید خود را بر روی زین اسب انداخت تا در امان بماند شمشیر تیزی از کمر بیرون کشید..... **مفهوم**: مهارت در مبارزه

یزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسب و برخاست کرد

لغات مهم برخاست بلند شد.

نکات آرایه ادبی به دو نیم کردن کنایه از شکستن - برخاستن کرد کنایه از سریع حرکت کردن جناس ناهمسان کرد. کرد

معنی اگر آفرید، ضربه ای زد و نیزه او را شکست و بر اسب خود نشست و به سرعت حرکت کرد. **مفهوم** مهارت در فنون جنگی

به آورد با او بسنده نبود پیچید از و روی و برگاشت زود

لغات مهم آورد جنگ نبرد کارزا بسنده سزاوار شایسته کافی کامل برگاشتن برگردانیدن شکل گذرای برگشتن

نکات دستوری فعل گذرا در دستور کهن برای گذرا کردن فعل به میان آن «(» می افزودند. مثال شکفت (شکافت) و برگشت برگاشت

نکات آرایه ادبی روی از کسی پیچیدن روی برگرداندن کنایه از قرار کردن و شکست خوردن

معنی گردآفرید در جنگاوری نمی توانست با سهراب برابری کند به همین خاطر به سرعت برگشت و از او روی گرداند. قرار کرد **مفهوم**: شکست و فرار

سپهبد عنان ازدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی ببرد

لغات مهم سپهبد سردار سپسالار عنان افسار زمام لگام ازدها مار بزرگ جانوری اساطیری به شکل سوسماری عظیم دارای دو بال

نکات دستوری مصرع اول جمله چهار جزئی با مفعول و متمم سهراب عنان را به ازدها سپرد

نکات آرایه ادبی سپهبد مجاز از سهراب سپردن عنان کنایه از رها کردن افسار - روشنایی بردن از جهان کنایه از شدت جنگ از شدت گرد و غبار جنگ جهان تاریک شد

معنی: سهراب سپسالار افسار اسب را رها کرد و با حمله ای خشمگینانه گویی که جهان را به تاریکی فرو برد. **مفهوم** مهارت جنگی قدرت و خشم

چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

لغات مهم: تنگ نزدیک خود کلاه جنگی

نکات دستوری شیوه بلاغی در هر دو جمله فعل بر قید و منظم مقدم شده است.

نکات آرایه ادبی مرجع ضمیر «ش» گردآفرید

معنی وقتی سهراب | فریاد زنان به نزدیک گرد آفرید آمد به سرعت حرکتی کرد و کلاه جنگی را از سر او برداشت. مفهوم سرعت و چابکی پهلوان

رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

لغات مهم درفشان درخشان

نکات دستوری مرجع ضمیر «او» گرد فرید

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان روی اوی موی تشبیه روی مانند خورشید

معنی موی گرد آفرید از بند زره رها شد و چهره اش مانند خورشید درخشان شد. **مفهوم** زیبایی گردآفرید

بدانست سهراب کاو دخترست سر و موی او از در افسرست

لغات مهم کلاه پادشاهی در شایسته و افسر تاج دیهیم

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر سر مو - افسر، سر مصراع اول

معنی سهراب فهمید که آن پهلوان یک دختر است و سر و مویش با تاج شاهانه است. **مفهوم** شایستگی در زیبایی

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟!

لغات مهم آوردگاه میدان جنگ

نکات دستوری جهش ضمیر شگفت آمدش شگفتش آمد و ترکیب اضافی مقلوب جا به جا ایران سپاه سپاه ایران

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر سپاه آوردگاه

معنی سهراب شگفت زده شد و با خود گفت از سپاه ایران چنین دختری به میدان جنگ آمده است. **مفهوم** شگفت زده شدن

ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

لغات مهم فتراک تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند ترک بند کمند ریسعانی که در جنگ گردن با دشمن انداخته با خود می کشند. میان کمر

نکات دستوری بیت سه جمله دارد. جمله اول و دوم سه جزئی با مفعول جمله سوم دو جزئی مفعول کمند مفعول جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است. شیوه بلاغی تقدم فعل بر مفعول در جمله اول تقدم فعل بر نهاد در جمله سوم « ترکیب وصفی مقلوب پیچان کمند کمند پیچان کمند هسته پیچان (صفت) ترکیب اضافی میانش میان هسته ضمیر «ش»: مضاف الیه)

نکات آرایه ادبی به بند آمدن کنایه از گرفتار شدن واج آرایی تکرار واج «ب»

معنی سهراب کمند پیچانی را از ترک بندش باز کرد و انداخت و کمر گردآفرید به کمند افتاد. **مفهوم** مهارت پهلوان در کمند افکنی

بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماه روی؟

لغات مهم بدو به او

نکات دستوری و ندا و منادا شبه جمله ای ماه روی

نکات آرایه ادبی رهایی جستن کنایه از دوری کردن و قرار کردن تشبیه روی مانند ماه

معنی: سهراب به او گفت: ای دختری که چهره ات مانند ماه زیباست در پی رهایی و فرار از دست من نباش، چرا با من می جنگی؟

نیامد به داهم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیایی مشور

لغات مهم: گور گورخر شکاری شکاری محبوب برای پهلوانان شوریدن طغیان و نافرمانی سرکشی و جست و خیز مشور: شورش و سرکشی نکن

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر سایر اجزای جمله در مصراع اول

نکات آرایه ادبی به دام آمدن کنایه از شکار کردن تشبیه تو «گرد آفرید» مانند گور

معنی تاکنون گوری زیبا مانند تو شکار نکرده بودم نمی توانی از دستم فرار کنی جست و خیز و سرکشی نکن **مفهوم** طنز و تمسخر و تحقیر

بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

لغات مهم بدانست دانست فهمید و آویخت گرفتار شد اسیر شد و چاره تدبیر حيله و نیرنگ « مر را درمان: علاج

نکات دستوری ویژگی سبکی دو حرف اضافه برای یک متمم مر آن را را مر» فک اضافه مر آن را . درمان درمان آن

معنی: گرد آفرید فهمید که گرفتار شده است و تنها راه نجات از این گرفتاری را نیرنگ دانست علاج کار را تنها در استفاده از نیرنگ دید) . **مفهوم** هوشمندی و نیرنگ

بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

لغات مهم به کردار مانند

نکات دستوری ندا و منادا شبه جمله ای دلیر فعل ماضی ساده بنمود

نکات آرایه ادبی تشبیه سهراب مانند شیرواح آرایه تکرار واجهای در تکرار دلیر - این بیت موقوف المعانی است با بیت بعدی

معنی: گردآفرید چهره اش را به او نشان داد و گفت ای دلاور که میان دلاوران مانند شیر شجاعی.....

دو لشکر نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

لغات مهم نظاره نظر کردن نگریستن تعاشا کردن گرز عمود آهنین آهنگ قصد برین بر این

نکات دستوری حذف فعل جمله به قرینه معنوی نکات آرایه ادبی مراعات نظیر جنگ گرز، شمشیر

معنی دو لشکر این جنگ و گرز و شمشیر و قصد ما را در جنگیدن نگاه می کنند..... **مفهوم** دو بیت موقوف المعانی: نیرنگ و فریب

کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت وگویی

نکات دستوری مضارع التزامی گشایم (بگشایم) .

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان روی موی گفت و گو کنایه از سخنان بیهوده

معنی اکنون اگر من این چنین روی و مویم را باز کنم او همه ببینند که من دختر هستم سپاه تو درباره تو سخنان بیهوده می گویند. **مفهوم** نیرنگ و فریب

که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

لغات مهم دشت زمین هموار میدان

نکات دستوری «ای» در «دختری ناشناختگی (نکره) و دو حرف اضافه برای یک متهمم به ابر اندر

نکات آرایه ادبی گرد بر آوردن کنایه از با شدت جنگیدن اغراق به ابر برآمدن گرد

معنی که او (سهراب) با دختری در میدان جنگ این گونه جنگید **مفهوم** نیرنگ و فریب

کنون لشکر و دژ به فرمان توست نباید بر این آشتی، جنگ جست

لغات مهم در قلعه حصار و آشتی صلح

نکات آرایه ادبی در مجاز از سربازان و ساکنان در به فرمان کسی بودن کنایه از تسلیم و تحت فرمان کسی بودن جنگ جستن کنایه از جنگیدن و تضاد آشتی و جنگ و مراعات نظیر لشکر در جنگ

معنی اکنون لشکر و ساکنان در تسلیم و به فرمان تو هستند. پس در برابر صلح نباید جنگ طلبی کرد. **مفهوم** قریب صلح خواستن

عنان را پیچید گردآفرید سمند سرافراز بر در کشید

لغات مهم سمند اسبی که رنگش مایل به زردی باشد. زرده، اسب زرد. مطلق اسب

نکات دستوری نهاد گردآفرید و ترکیب وصفی سمند سرافراز شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع اول

نکات آرایه ادبی عنان پیچیدن کتابه از برگشتن

معنی گرد آفرید اسب ارزشمند خود و در را برگرداند و به داخل قلعه برد **مفهوم** قرار فریبکارانه

همی رفت و سهراب با او به هم پیامد به درگاه دژ گزدهم

لغات مهم به هم همراه

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی واج آرایه تکرار واج «د»

معنی اگر آفرید می رفت و سهراب هم همراه او می رفت که گردهم به درگاه قلعه آمد.

در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر در کشید

لغات مهم باره دیوار قلعه در اینجا قلعه نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع اول

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان خسته بسته بسته کنایه از درمانده و ناتوان

معنی گردا فرید در قلعه را باز کرد و بدن خسته و درمانده اش را به درون قلعه رساند. **مفهوم** دو بیت نجات و رهایی

در در بیستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

نکات آرایه ادبی خونین شدن دیده کنایه از اشک زیاد ریختن و گریستن و تناسب دل دیده

معنی دربان ها در قلعه را بستند و اندوهگین شدند و با دلی غمگین به شدت گریه کردند. **مفهوم** غم و اندوه از شکس

ز آزار گردآفرید و هجیر پر از درد بودند برنا و پیر

لغات مهم برنا: جوان و آزار رنج

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی برنا و پیر مجاز از همه و تضاد: برنا و پیر

معنی پیرو جوان همگی از درد و اندوه شکست گردآفرید و اسارت هجیر غمگین و دردمند بودند. **مفهوم** فراگیر بودن غم و اندوه

بگفتند کای نیکدل شیرزن پر از غم بد از تو دل انجمن

لغات مهم انجمن جمع مجمع

نکات دستوری ندا منادا شبه جمله های نیکدل شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم و نهاد .

نکات آرایه ادبی تشبیه زن مانند شیر دل مجاز از کل وجود ساکنان قلعه پر از درد بودن کنایه از ناراحتی زیاد **معنی** قلعه نشین ها گفتند: ای زن شجاع خوش قلب ساکنین قلعه همگی به خاطر شکست تو نگران و غمگین بودند. **مفهوم**: نگرانی و غم

که هم رزم جستی، هم افسون و رنگ نیامد از کار تو بر دوده رنگ

لغات مهم افسون حيله کردن سحر کردن جادو کردن دوده دودمان خاندان طایفه کار جنگ رنگ: حيله و افسون

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر نهاد در مصراع دوم

نکات آرایه ادبی رزم جستن کنایه از جنگیدن جناس ناهمسان رنگ تنگ

معنی که هم جنگیدی و هم چاره سازی و نیرنگ به کار بردی در نتیجه از جنگ تو عیب و عاری برای خاندان ایجاد نشده **مفهوم** مهارت در جنگ و نیرنگ حفظ آبرو

بخندید بسیار گردآفرید به باره برآمد سپه بنگرید

لغات مهم باره دیوار، قلعه حصار

نکات دستوری شیوه بلاغی تقدم فعل بر سایر اجزای جمله در مصراع اول قید بسی

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر باره سپه واج آرایي تکرار واج «ب»

معنی گرد آفرید بسیار خندید و به بالای قلعه آمد و به سپاه نگاه کرد. **مفهوم** شادمانی از رهایی

چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین

لغات مهم: ترکان تورانیان

نکات دستوری شبه جمله ای شاه ترکان چین

نکات آرایه ادبی جناس ناهمسان زین چین

معنی: اگر دا فرید وقتی سهراب را سوار بر اسب دید با طنز و تمسخر | چنین گفت: ای سالار تورانیان چینی...

چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم از دشت نبرد

نکات دستوری فعل پیشوندی بازگرد

نکات آرایه ادبی رنجه شدن کنایه از آمدن زحمت کشیدن قدم رنجه کردن

معنی: چرا خود را زحمت دادی و آمدی اکنون هم از این آمدنت برگرد از همان راهی که آمده ای برگرد. و هم از میدان نبرد. **مفهوم دو بیت:** طنز و تمسخر

تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

لغات مهم: نامور: مشهور

نکات دستوری فعل اسنادی فعل «آید» به معنی «است» .

نکات آرایه ادبی رخ سوی کردن کنایه از بازگشتن و رفتن طنز

معنی برای تو بهتر آن است که فرمان برداری کنی و بپذیری که به سرزمین توران برگردی..... **مفهوم** طنز و تمسخر

نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان از پهلوی خویش

لغات مهم از پهلوی از طرف از سوی خوردن آسیب دیدن نکات دستوری مسند ایمن

نکات آرایه ادبی بازو مجاز از زور بازو تمثیل آوردن ضرب المثل «خوردن گاو نادان از پهلوی خویش مصراع دوم کنایه از از روی نادانی به خود آسیب رساندن

معنی بهتر است به زور بازویت تکیه کنی و به آن اعتماد نداشته باشی و مانند آن گاو نادان نباشی که از طرف خودش آسیب می بیند. آسیب دیدن از داشته های خود و متروک شدن به آنها معادل دشمن طاووس آمد پر او

تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم از که می نالی و فریاد چرا می داری؟
اگر شادبست ما را گر غم از ماست که بر ما هر چه می آید هم از ماست

نبایدم گله از خوی این و آن کردن در آتش از دل خویشم چه می توان کردن؟
از درد بر آینه دل کرد ندارم دارم گله از چشم خود از درد ندارم
من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

شعر خوانی : دلبران و مردان ایران زمین (محمد شاهرخی - جذبه)

چو هنگامه آزمون تازه شد دگرپاره ایران پرآوازه شد

لغات مهم هنگامه شور و غوغا پر آوازه مشهور

نکات دستوری مسند پراوازه، تازه

معنی وقتی که شور و غوغای آزمایش و امتحان دوباره به وجود آمد نام ایران بار دیگر همه جا مشهور شد. **مفهوم** شجاعت مردم ایران

از این خطه نغز پدram پاک و زین خاک جان پرور تابناک

لغات مهم خطه سرزمین نغز زیبا و نیکو و پدram آراسته، نیکو، شاد

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر نغز پدram پاک جان پرور تابناک خطه و خاک مجاز از کشور و جناس ناهمسان: پاک، خاک واج آرایه تکرار واج ((

معنی از این سرزمین نیکو شاد و پاک و از این کشور روح پرور و نورانی.... **مفهوم** ارزشمندی وطن پیروزی از آن وطن است

خطه ایران منزلگه شیران که خداهش نام پیروزی بنگاشته بر هر سر سنگ

هنر نزد ایرانیان است و بس ندادند شیر زبان را به کس

خدا نخواست که ایران شود از خواجه تهی وگرنه سفله بسنجیده بود این هنر

از این مرز فرخنده مردخیز کنام پلنگان دشمن ستیز

لغات مهم کنام آشیانه قلمرو فرخنده مبارک و خجسته

نکات دستوری ترکیب اضافی کنام پلنگان .

نکات آرایه ادبی مرز مجاز از کشور پلنگان استعاره از پهلوانان واج آرایی تکرار واج « - »

معنی از این کشور مبارک و پر از جوانمرد و قلمرو پهلوانانی که مانند پلنگ با دشمن می جنگند. **مفهوم** پهلوان پروری کشور ایران

دگر ره چنان شد هنر آشکار کر آن خیره شد دیده روزگار

لغات مهم هنر فصیلت و برتری فضل و کار برجسته خیره حیران شگفت زده

نکات دستوری ترکیب وصفی دگر ره دگر ره دیگر

نکات آرایه ادبی ره مجاز از دفعه بار - روزگار مجاز از مردم روزگار استعاره تشخیص): دیده روزگار

معنی دوباره آن چنان هنری از آنها آشکار شد که . چشم مردم روزگار از شگفتی خیره ماند. **مفهوم** هنرنمایی و شگفت آفرینی

دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین

لغات مهم هژیر هوشیار چابک کین جنگ، انتقام

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر دلیران مردان جنگ واج آرایی تکرار واجهای ادی»

معنی دلاوران و جوانمردان کشور ایران و هوشیاران جنگ جوی هنگام جنگ **مفهوم** شجاعت و هوشمندی

خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران فوج فوج

لغات مهم فوج گروه دسته کران کنار سمت و سو

نکات دستوری قیدها خروشان جوشان به کردار موج از کران، فوج فوج .

نکات آرایه ادبی تشبیه مبارزان مانند موج جناس ناهمسان موج، فوج

معنی در حال جوش و خروش همانند موج گروه گروه از هر سو آمدند. **مفهوم** شجاعت، قدرت و انبوهی

به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

نکات آرایه ادبی روی نهادن کنایه از رفتن حرکت کردن پر از گفت و گو شدن جهان از کسی کنایه از مشهور شدن

معنی با مردانگی به میدان جنگ شتافتند و در جهان همه از ایشان سخن گفتند. **مفهوم** مردانگی « آوازه و شهرت

که اینان از آب و گل دیگرند نگهبان دین حافظ کشورند

نکات دستوری همه جمله های بیت سه جزئی با مسند هستند.

نکات آرایه ادبی آب و گل مجاز از سرشت و آفرینش و تناسب آب، گل

معنی: آمردم جهان می گویند که این قهرمانان آفرینش متفاوتی دارند برای اینکه از دین و کشورشان محافظت و نگهبانی می کنند. **مفهوم** ممتاز بودن

بد اندیش را آتش خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

لغات مهم بداندیش دشمن خدنگ چوبی سخت که با آن تیر و کمان می سازند. گران سنگین

نکات دستوری «را» ی فک اضافه در مصراع اول بداندیش را آتش خرمن آتش خرمن بداندیش

نکات آرایه ادبی تشبیه مبارزان مانند آتش و خدنگ کل بیت کنایه از نابود کردن و باعث رنج و عذاب شدن خرمن استعاره از زندگی

معنی این قهرمانان مانند آتش خرمن دشمن را می سوزانند و نابود میکنند و مانند تیر خدنگی بر دل دشمن فرورفته موجب رنج او می شوند. **مفهوم** دشمن

ستیزی

ز کس جز خداوندشان بیم نیست به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

لغات مهم بیم ترس و تسلیم فرمان پذیری از کسی

نکات دستوری جهش ضمیر ضمیر «شان» در مصراع اول مضاف الیه برای واژه «بیم» است بیمشان جز خداوند نیست.

نکات آرایه ادبی حرف مجاز از واژه

معنی جز خداوند از کسی ترس و بیم ندارند و در فرهنگ آنها تسلیم در برابر دشمن معنی ندارد **مفهوم**: شجاعت و خدا ترسی و مقاومت و دوری از تسلیم شدن

بیویم به فرمان یزدان پاک
بترس از خدای جهان آفرین
نخستین چنین گفت گای نامدار
برآرم از ایوان ضحاک، خاک
که تخت آفریده است و تاج و نگین
بترس از جهان داور کردگار

فلک در شگفتی از عزم شماست ملک آفرین گوی رزم شماست

لغات مهم فلک آسمان سپهر گردون - عزم اراده خواست آفرین گوی ستاینده تحسین کننده و رزم جنگ نکات دستوری

نکات آرایه ادبی فلک مجاز از روزگار استعاره تشخیص شگفت زدگی فلک جناس ناهمسان عزم رزم، فلک، ملک و آفرین گوی کنایه از تحسین کردن و تشویق کردن

معنی روزگار از اراده و عزم شما شگفت زده است و فرشته جنگاوری شما را تحسین می کند و آفرین می گوید. **مفهوم** محکم بودن عزم و اراده و جنگاوری و تقدس

شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

لغات مهم مر را باور ایمان یزدان خداوند

نکات دستوری «را» ی فک اضافه در هر دو مصراع شما را باور باور شمل مر شما را نگهبان نگهبان شما ویژگی سبکی: کاربرد «مر» معادل «را» به تقلید از سبک خراسانی

معنی وقتی که ایمان شما به خداوند باشد خداوند هم نگهبان شما می شود. **مفهوم** ایمان به خدا و حمایت و پشتیبانی خدا

بیویم به فرمان یزدان پاک
بترس از خدای جهان آفرین
نخستین چنین گفت گای نامدار
برآرم از ایوان ضحاک، خاک
که تخت آفریده است و تاج و نگین
بترس از جهان داور کردگار

درس چهاردهم : طوطی و بقال / مثنوی معنوی - دفتر اول (نظم) - مولانا (مولوی)

بود بقالی و وی را طوطی ای خوش نوایی سبز گویا طوطی ای

لغات نکات دستوری فعل غیر استادی بود» در معنای وجود داشت و حرف اضافه نوع «را» .

لغات مهم بقال: خواربار فروش خوش نوا خوش آهنگ خوش صدا و گویا: سخن گو، ناطق

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر طوطی خوش نوا سبز گویا ردیف طوطی ای قافیه را گویا واج آرایي تکرار واج «ی»

معنی در زمان قدیم بقالی بود و او یک طوطی خوش آواز سبزرنگ و سخن گو داشت. **مفهوم** سخن گویی و زیبایی طوطی

در دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران

لغات مهم سوداگر مشتری، خریدار و فروشنده

نکات دستوری فعل ماضی استمراری بودی و ترکیب وصفی همه سوداگران

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر دکان سوداگران نکته گفتن کنایه از شوخی کردن واج آرایي تکرار مصوت بلند «ا»

معنی این طوطی در حقیقت نگهبان دکان بود و با همه مشتریان شوخی می کرد. **مفهوم** نگهبانی خوش بیانی

در خطاب آدمی، ناطق بدی

در نوای طوطیان حاذق بدی

لغات مهم خطاب سخن گفتن ناطق سخن گو بدی بود نوا آهنگ صدا، نغمه اواز حاذق ماهر و استاد چیره دست

نکات دستوری بُدی :بودی

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر نوا طوطیان واج آرایبی تکرار واجهای و ط» و موازنه واژگان دو مصراع یک به یک هم وزن هستند.

معنی این طوطی با آدمیان سخن می گفت و در نغمه سرایی نیز بین طوطیان بسیار ماهر و چیره دست بود. **مفهوم:** مهارت در گفتار

جست از صدر دکان سویی گریخت

شیشه های روغن گل را بریخت

لغات مهم جست برید جهید و صدر بالا

نکات دستوری ترکیبهای اضافی صدر دکان شیشه های روغن روغن گل .

نکات آرایه ادبی جناس گریخت بریخت «واج آرایبی تکرار واج های «رس»

معنی این طوطی روزی که بقال در دکان نبود از یک طرف دکان به طرف دیگر برید و شیشه های روغن گل را بر روی زمین ریخت. **مفهوم:** زبان آوری

از سوی خانه پیامد خواجه اش

بر دکان بنشست فارغ خواجه وش

لغات مهم خواجه آقا سرور صاحب بزرگ دولتمند فارغ آسوده و راحت و خواجه وش مانند بزرگان و خواجهگان

نکات دستوری هر دو جمله ناگذر و دو جزئی اند و آوردن «ب» تأکید اول فعل ما ضی ساده پیامد بنشست و مضاف الیه: «ش» در «خواجه اش و ضمیر نیز هست و مرجع ضمیر «ش» طوطی .

نکات آرایه ادبی تشبیه مانند خواجه و بزرگان خواجه وش) (وش پسوند شباهت در معنای مانند)

معنی صاحب طوطی از سوی خانه اش به دکان آمد و فارغ و آسوده مانند بزرگان در آنجا نشست. **مفهوم** بی خبری غرور

دید پر روغن دکان و جامه چرب

بر سرش زد گشت طوطی گل از ضرب

لغات مهم جامه لباس کل کچل بی مو ضرب زدن نواختن کوبیدن

نکات دستوری مضاف الیه «ش» در «سرش» مرجع ضمیر «ش» طوطی مصراع اول جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند .

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر روغن چرب - سیر، کل ضرب زد جناس چرب ضرب

معنی: آمدرد بقال | دید که دکان پر از روغن و لباس هایش چرب شده است. پس خشمگین شد و چنان بر سر طوطی زد که از شدت آن طوطی کچل شد. **مفهوم** خشونت در رفتار

روزگ چندی سخن کوتاه کرد

مرد بقال از ندامت آه کرد

لغات مهم: ندامت پشیمانی، تأسف

نکات دستوری «ک» در روزگ» نشانه کوچکی تصغیر) است. و اجزای جمله اول چهار جزئی با مفعول و مسند جمله دوم به جزئی با مفعول .

نکات آرایه ادبی سخن کوتاه کردن کنایه از ساکت شدن و حرف نزدن مراعات نظیر ندامت آه

معنی طوطی چند روزی سخن نگفت و مرد بقال از دیدن این وضع از پشیمانی آه کشید و افسوس خورد. **مفهوم** سکوت و پشیمانی

ریش بر میکند و می گفت: ای دریغ

کافتاب نعمتم شد زیر میغ

لغات مهم دریغ افسوس میغ ابر سیاه، ابر

نکات دستوری کافتاب که آفتاب و مضاف الیه «م» در «نعمتم» ای دریغ شبه جمله در معنای افسوس معادل یک جمله و تضاد و مراعات نظیر آفتاب میغ بیت چهار جمله دارد. جمله پایانی دو جزئی است و «شد» در معنای «رفت» آمده است.

نکات آرایه ادبی ریش برکندن کنایه از شدت ناراحتی زیر ابر رفتن آفتاب کنایه از از دست رفتن چیزی تشبیه اضافه تشبیهی): نعمت مانند آفتاب آفتاب نعمت استعاره از سخن گفتن طوطی

معنی امرد بقال از ناراحتی ریش خود را میکند و می گفت: افسوس که آفتاب نعمت و دولتم سخن گوئی و نغمه سرایی طوطی) زیر ابر پنهان شد و از بین رفت و دیگر طوطی نغمه نخواهد خواند. **مفهوم** حسرت و اندوه

دست من بشکسته بودی آن زمان	چون زدم من بر سر آن خوش زبان
----------------------------	------------------------------

نکات دستوری «ی» در بشکسته بودی» نشانه استمرار است می شکست ترکیبهای وصفی آن زمان، آن خوش زبان « ترکیب اضافی سر خوش زبان

نکات آرایه ادبی دست شکستن کنایه از دچار زحمت و ناراحتی شدن کل بیت کنایه از پشیمانی از کار خود و نوعی نفرین در حق خود . جناس بر سر زبان زمان قافیه زمان خوش زبان

معنی ای کاش در آن وقت که بر سر طوطی خوش آوازم میزدم؛ دستم می شکست. **مفهوم** شدت پشیمانی

هدیه ها می داد هر درویش را	تا بیابد نطق مرغ خویش را
----------------------------	--------------------------

لغات مهم نطق سخن سخنوری حرف زدن

نکات دستوری مصراع اول جمله چهار جزئی «را» در مصراع اول حرف اضافه و در مصراع دوم نشانه مفعول است

نکات آرایه ادبی مرغ مجاز از طوطی ردیف را قافیه درویش خویش

معنی امرد بقال برای آنکه طوطی اش به آواز خواندن و سخن گفتن درآید به هر درویش و بی نوایی هدیه ها و صدقه هایی می داد. **مفهوم** نذر و حاجتمندی

بعد سه روز و سه شب حیران و زار	بر دکان بنشسته بد نومیدوار
--------------------------------	---------------------------------

لغات مهم حیران سرگشته سرگردان زار درمانده ناتوان ضعیف، نالان، ناله و گریه

نکات دستوری بد مخفف بود» کل بیت یک جمله دو جزئی ماضی بعید بنشسته بد نشسته بود

نکات آرایه ادبی تضاد روز و شب موقوف المعانی با بیت بعدی

معنی: امرد بقال بعد از سپری شدن سه شبانه روز حیران گریان و نا امیدوارانه در دکان نشسته بود.

می نمود آن مرغ را هرگون شگفت	تا که باشد کاندرا آید او به گفت
------------------------------	---------------------------------

لغات مهم مرغ پرنده در اینجا طوطی شگفت عجیب شگفت انگیز، شیرین کاری

نکات دستوری متعمم گفت (گفتن)

نکات آرایه ادبی جناس شگفت گفت

معنی اقبال برای آن طوطی همه گونه کارهای شگفت انجام میداد برای طوطی ادا و شکلک در می آورد تا شاید طوطی اش به صدا و سخن گفتن در آید. **مفهوم:** آرزومندی

جولقی ای سر برهنه می گذشت	با سر بی هو پشت طاس و طشت
---------------------------	---------------------------

لغات مهم جولقی ژنده پوش گدا، فقیر درویش طاس کاسه مسی، کچل و بی هو

نکات آرایه ادبی تشبیه سر بی هو مانند پشت طاس و طشت مراعات نظیر طاس طشت اجناس پشت طشت ایهام تناسب طاس کاسه مسی ۲ کچل به تناسب بی هو

معنی روزی درویشی (گدایی) سربرهنه و بی هو (کچل) از آنجا می گذشت که سرش مانند پشت طاس و طشت صاف (کاملاً کچل) بود.

طوطی اندر گفت آمد در زمان	بانگ بر درویش زد که همی فلان
---------------------------	------------------------------

لغات مهم گفت: سخن

نکات دستوری بیت چهار جمله دارد شبه جمله (منادا): فلان معادل یک جمله و حرف اضافه: اندر « متعمم گفت (گفتن)

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر گفت، بانگ هی

معنی طوطی همان لحظه همین که آن درویش کچل را دید به سخن و او را صدا کرد زد که ای فلان (فلانی) **مفهوم** سخن گویی شکستن سکوت

چه ای کل با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟!

لغات مهم آمیختی در هم شدی مخلوط شدی در این درس دوستی و مراوده نیز معنی میدهد. و چه ای چه هستی

نکات دستوری جمله اول سه جزئی با مسند و «کل» مسند است.

معنی تو چرا کچل شده ای و با کچل ها آمیخته ای؟ مگر تو نیز شیشه روغن را ریخته ای؟ **مفهوم:** مقایسه نادرست

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه مانند در نیشتن شیر و شیر

لغات مهم قیاس مقایسه کردن نیشتن نوشتن و ماند: شبیه است.

نکات آرایه ادبی جناس تام ۱ شیر حیوان ۲ شیر خوردنی واج آرایي تکرار واجهای «ش و ر»

معنی کار و عمل اولیا الله (مردان) (کامل) را بار کار خودت مقایسه نکن؛ اگرچه کلمه شیر درنده و شیر خوردنی ظاهراً یکسان و شبیه به هم نوشته می شوند. اما به یک معنی نیستند. **مفهوم** پرهیز از مقایسه نادرست و نکوهش آن شباهت ظاهری دلیل بر شباهت رفتار و عمل نیست

معرفت زین جا تفاوت یافته است	این یکی محراب و آن بت یافته است
هر چه مردم می کند بوزینه هم	آن کند گر مرد بیند دم به دم
این زمین پاک و آن شورست و بد	این فرشته پاک و آن دیوست و دد
گر به صورت آدمی انسان بدی	احمد و بوجهل هم یکسان بدی

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

لغات مهم ابدال ج بدل یا بدل یا بدیل مردان کامل مردان حق

نکات دستوری هر دو مصراع جمله سه جزئی با مسند .

نکات آرایه ادبی عالم مجاز از مردم عالم و تضاد جمله عالم و کم کسی

معنی: همه مردم دنیا از این رو (علت) گمراه شدند که کار پاکان را با نفس خودشان قیاس کردند در حالی که خیلی کم هستند کسانی که از حال مردان حق ابدال حق آگاه باشند و به مقام و مرتبه آنها پی ببرند. **مفهوم** گمراهی از ظاهر بینی ناشناس و پنهان بودن مردان حق نکوهش معاشرت با انسانهای بد

هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد از آن نیش و زین دیگر عسل

لغات مهم: گون نوع گونه

نکات دستوری حرف ربط (پیوند) هم پایه ساز لیک

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر زنبور نیش عسل و تضاد نیش و عسل واج آرایي تکرار واج «ن» محل مجاز از گل جناس ناهمسان زان زین آن این)

معنی ابرای مثال هر نوع زنبور از یک محل شیرع خوردند ولی از یکی عسل و از دیگری نیش به وجود آمد. **مفهوم** شباهت ظاهری و تفاوت ذاتی

معرفت زین جا تفاوت یافته است	هر چه مردم می کند بوزینه هم
این یکی محراب و آن بت یافته است.	آن کند کز مرد بیند دم به دم
این فرشته پاک و آن دیوست و دد	این زمین پاک و آن شورست و بد
گر به صورت آدمی انسان بدی	احمد و بوجهل هم یکسان بدی

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب

لغات مهم گیا گیاه و سرگین فضله چهار پایان فضولات حیوانی مشک ماده ای خوش بو و معطر که از ناف آهوی ختن به دست می آید . ناب خالص پاک صاف سره

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر گیا آب - آهو، سرگین مشک و تضاد سرگین و مشک جناس ناهمسان آب ناب زین، وزان واج آرایي تکرار واج «ن»

معنی ابرای مثال هر دونوع آهو از یک گیاه خوردند و از یک آب نوشیدند ولی از یکی سرگین فضله حیوانات و از دیگری، مشک تاب و خالص به وجود آمد. **مفهوم** شباهت ظاهری و تفاوت ذاتیه

ر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن پر از شکر

لغات مهم: آبخور آبخوری آبشخور جای آب خوردن

نکات آرایه ادبی: مراعات نظیر نی شکر خوردند آبخور تضاد خالی و پر استعاره (تشخیص): آب خوردن نی

معنی: ابرای مثال هر دو نی از یک جا آب خوردند ولی یکی خالی از شکر نی تو خالی و دیگری پر از شکر (نیشکر) شد. **مفهوم:** شباهت ظاهری و تفاوت در ظرفیت

صد هزاران این چنین اشباه بین فرقتان هفتاد ساله راه بین

لغات مهم: اشباه ج شبهه، ماندها، همانندان

نکات دستوری: مصراع اول جمله سه جزئی با مفعول .

نکات آرایه ادبی: هفتاد ساله راه کنایه از تفاوت بسیار زیاد مراعات نظیر تناسب): صد هزاران هفتاد

معنی: مانند این مثال ها چیزهای مشابه زیادی وجود دارد که تفاوت بسیار زیادی بین آن ها است. **مفهوم:** تفاوت ذاتی بسیاری از همانندها

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

لغات مهم: ابلیس شیطان اهریمن عفریت نشاید: شایسته نیست

نکات دستوری: مصراع اول جمله دو جزئی هست در معنای وجود دارد. ترکیب وصفی ابلیس آدم روی

نکات آرایه ادبی: دست دادن کنایه از دوست شدن و رابطه دوستی برقرار کردن جناس ناهمسان: دست هست ابلیس استعاره از انسان فریگار

معنی: چون در این دنیا شیطانهای آدم نها بسیار زیاد هستند؛ پس رابطه دوستانه داشتن با هر کسی، شایسته نیست **مفهوم:** دقت در انتخاب دوست و فریب ظاهر را نخوردن نگوشت دو رویی و ریا کاری

خراباتی شو و در کل فنا کرد	تو با مرد حقیقت آشنا کرد
شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است	وز خبث باطنم سر خجالت فتاده بیش
زانکه صیات آورد صغیر	تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

کنج حکمت : ای رفیق! اخلاق محسنی (نثر) حسین واعظ کاشفی

روزی حضرت عیسی روح الله میگذشت ابلهی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید: بر سبیل تلافی جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عریده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می کرد عیسی تحسین می نمود.

لغات مهم: روح الله: لقب حضرت عیسی (ع) و ابله نادان دچار شدن روبه رو شدن تلافی مهربانی اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن مسلم داشتن باور کردن عریده فریاد پر خاشجویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو سفاهت نادانی بی خردی، کم عقلی و تحسین آفرین گفتن نیکو شمردن و تعریف کردن

نکات دستوری: مضاف الیه «ش» در «جوابش»

نکات آرایه ادبی: تضاد: نفرین و تحسین و مراعات نظیر عریده سفاهت نفرین تشبیه اضافه تشبیهی): تلافی مانند سبیل

معنی: روزی حضرت عیسی روح الله میگذشت نادانی با او رو به روشد و از حضرت عیسی سختی پرسید | حضرت عیسی از روی مهربانی به او پاسخ جورداد ولی آن شخص باور نکرد و نپذیرفت و شروع به فریاد و هیاهو و رفتارهای بی خردانه کرد. هر چه او دشنام می داد، حضرت عیسی آفرین می گفت. **مفهوم:** جواب بدی را با خوبی دادن با دوستان هروت با دشمنان مدارا

عزیزی بدان جا رسید گفت ای روح الله چرا زیون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند تو لطف می فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش میبرد تو مهر و وفا بیش می نهایی؟»

لغات مهم: عزیز انسان محترم زیون خوار ناتوان ناکس انسان بی ارزش قهر خشم و غصب ولطف مهربانی، نرمی و چور ستم جفا ستم کردن بد رفتاری

نکات دستوری: شبه جمله ندا و منادا ای روح الله

نکات آرایه ادبی: تضاد عزیز و ناکس - قهر و لطف جور و مهر - حفا و وفا مراعات نظیر جور جفا - مهر، وفا جناس ناهمسان جفاء وفا - پیش بیش

معنی: شخص ارجمندی به آنجا رسیده گفت: «ای روح الله. چرا در برابر این انسان بی ارزش ناتوان شده ای و هر چه او خشم و غضب می کند، تو مهربانی می کنی و با آنکه او ستم و بدرفتاری میکند تو محبت و وفاداری می نمایی؟»

عیسی گفت: ای رفیق کل اناء پترشح بما فیه از کوزه همان برون تراود که در او ست؛ از آن صفت می زاید و از من این صورت می آید من از روی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من عاقل می گردد.

لغات مهم رفیق دوست و اناء جمع آتیه ظروف اندانها بترشح ترشح می کند تراوش میدهد بیرون می دهد و تراویدن: چکیدن بیرون آمدن آب از میان سنگ و غیره... صورت ظاهر در اینجا رفتار غضب خشم جاهل نادان خلق خوی طبع نهاد، سرشت، خصلت، مزاج

نکات دستوری شبه جمله ندا و منادا ای رفیق

نکات آرایه ادبی تضمین آوردن ضرب المثل عربی در سخن و تمثیل کل انا ... از کوزه همان تضاد جاهل و عاقل «مراعات نظیر: خلق خو ادب - کوزه اناء، تراود. پترشح - غضب جاهل

معنی عیسی گفت: «ای دوست هر ظرفی چیزی را تراوش میدهد که در آن باشد از کوزه همان بیرون می چکد که در آن است. از او آن اخلاق به وجود می آید و از من این رفتار بر می آید. من از اخلاق و رفتار او خشمگین نمی شوم ولی او از رفتار من صاحب ادب می شود. من به خاطر او جاهل (نادان) نمی شوم ولی او از اخلاق و رفتار من عاقل می شود. **مفهوم** ظاهر - باطن - رفتار و عمل متناسب با ذات و تغییر ناپذیری ذات

در پیش ما فتاده است مستی و هوشیاری	در هر که هر چه باشد، رفتار می نماید
گرگ زاده عاقبت گرگ شود	گرچه با آدمی بزرگ شود
گر درونت بد است گفت بد	ور درون تو خوب گفت خوب
ابر اگر آب زندگی بارد	هرگز از شاخ بید بر نخوری
از هرچه سبو پر کنی از سر و از پهلوش	زان چیز برون آید و بیرون دهد آغاز
مه فشانند نور و سنگ عوعو کند	هر کسی بر خلقت خود می کند
دشنام خلق را ندهم جز دعا جواب	ایرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهم
نیش عقرب نه از ره کین است	اقتضای طبیعتش این است

درس شانزدهم : خسرو | مجموعه داستان «عمو غلام» (نشر) - (عبدالحسین وجدانی)

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم و در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال بیشتر نعره هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا خسرو را پای تخته صدا میکرد دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم بر می داشت و صفحه سفیدی را باز میکرد و ارتجالا انشایی می ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی ها اجرا میکرد و یک نعره بیست یا مبلقی آفرین و احسنت تحویل می گرفت و مثل شاخ شمشاد میآمد و سر جای خودش می نشست

لغات مهم ارتجالاً بی درنگ بدون اندیشه سخن گفتن با شعر سرودن شمشاد: نام درختی با برگهای سبز

نکات آرایه ادبی حس آمیزی صدای گرم تشبیه خسرو مانند شاخ شمشاد و شاخ شمشاد بودن کنایه از سرحال و شاداب بودن

و اما سبک نگارش که نمی توان گفت زیرا خسرو هرگز چیزی نمی نوشت باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبیا را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می دادند. خسرو تمام درسها را سر کلاس یاد میگرفت و حفظ میکرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

لغات مهم تقریر بیان کردن نصاب الصبیا بهره کودکان نکات دستوری کودکانه صفت برای تقلید»

نکات آرایه ادبی از بر کردن کنایه از حفظ کردن و یاد گرفتن

یک روز میرزا مسیح خان معلم انشا که موضوع «عبرت را برای ما معین کرده بود. خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند خسروهم مطابق معمول دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارتهای چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه های کلفت زنگاری درست و حسابی نمیدید و ملتفت نمی شد که خسرو از روی کاغذ سفید انشای خود را می خواند

لغات مهم مفتول سیم رشته فلزی دراز و باریک زنگاری منسوب به زنگار سبز رنگ ملتفت روکننده به چیزی توجه کننده، متوجه ملتفت شدن آگاه شدن، متوجه شدن

باری خسرو انشا خود را چنین آغاز کرد دی که از دبستان به سرای میشدم در کنج خلوتی از برزن دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند....»

لغات مهم باری القصه به هر حال خلاصه دی دیروز می شدم میرفتم کنج گوشه و برزن کوی، محله، کوچه

نکات دستوری جمله اول دو جزئی (ناگذر) نکات آرایه ادبی بال و بر افراشتن کنایه از آماده شدن برای پریدن و گرد برانگیختن کنایه از جنگ و درگیری شدید

در آن زمان کلمات دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه ای از خوشمزگی های رنگارگ او بود.

لغات مهم متداول معمول، مرسوم

نکات آرایه ادبی حس آمیزی خوشمزگیهای رنگارنگ و تشبیه این گفتار خسرو مانند چشمه و خوشمزگی کنایه از خوش گفتاری و لطیفه گویی

انشا ارتجالی خسرو را عرض میکردم دنباله اش این بود یکی از خروسان ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که جهان تیره شد پیش آن نامدار لاجرم سپرینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده مخدول و نالان استرحام میکرد رحم نیاورد و آن چنان او را می کوفت که پولاد کوپند آهنگران»

لغات مهم صدمه ضربه آسیب در اینجا شدت ضربه لاجرم ناگزیر ناچار مخدول خوار زیون گردیده غالب غلبه کننده چیره، قاهر . مغلوب شکست خورده استرحام رحم خواستن طلب رحم کردن می کوفت می زد

نکات دستوری لاجرم قید مناسب صفت برای «حرکت»

نکات آرایه ادبی تضمین جهان تیره شد. مصراعی از شاهنامه فردوسی - مناسب حالجمله ای از گلستان سعدی - که پولاد کوپند مصراعی از شاهنامه و سپزانداختن کنایه از تسلیم شدن معنی جهان تیره شد... آن پهلوان از شدت ضربه گیج شد و نتوانست ببیند و نه مناسب حال...بر خلاف رفتار جوانمردان « که پولاد... همانطور که آهنگران پولاد را می کوپند.

دیگر طاقت دیدنم نماند چون برق به میان میدان جستم نخست خروس مغلوب را با دشنه ای که در جیب داشتم از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم پس چرب و نرم

لغات مهم دشته خنجر حلال کردن ذبح شرعی حیوان بسمل کردن سر جانور را بریدن از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور بسم الله الرحمن الرحیم می گویند به همین دلیل به عمل ذبح کردن بسمل کردن گفته میشود هلیم (هلام) غذایی که از گندم پوست کنده و گوشت می پزند هریسه این واژه دو املائی است و به صورت حلیم» نیز متداول است.

نکات آرایه ادبی سنگ دل کنایه از بی رحم بسمل کردن کنایه از ذبح کردن و تشبیه: امن | مانند برق معنی فوراً به میان میدان رفتم ابتدا خروس شکست خورده را با خنجر که در جیب داشتم سربریدم و از عذاب رها کردم. سپس به سوی خروس بی رحم رفتم و به سزای کار ناجوانمردانه اش او را نیز سربریدم تا عبرت همه شود.

مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابد زان خورش پرورش

لغات مهم طعمه غذا طعام خسروانی خورش خورش و غذای شاهانه و خورش: غذا

نکات دستوری صفت و موصوف مغلوب جابه جا خسروانی خورش خورش خسروانی جابه جا ضمیر جهش ضمیر جان یابد حانت یابد و جهش ضمیر «ت» مضاف الیه برای «جان»

نکات آرایه ادبی ایهام خسرو ا نام قهرمان داستان ۲ پادشاه / خورش ا نوعی غذا ۲ خوردن تکرار خورش / جناس جان، آن (زان)

معنی تنها غذای شاهانه بخور تا از آن جانث پرورده و قوی شود. **مفهوم** اهمیت تغذیه خوب و سلامت جسم و جان

به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم:

دهی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

لغات مهم بدسگال: بداندیش، بدخواه

نکات دستوری حذف فعل «است» به قرینه معنوی و مسند: به

نکات آرایه ادبی نوش جان کردن کنایه از با لذت خوردن هفتاد و هشتاد سال مجاز از کثرت عمر طولانی جناس هفتاد هشتاد

معنی لحظه ای آسایش پس از نابودی دشمن بهتر از عمر طولانی است. **مفهوم** لذت نابودی دشمن داشتن آرامش در زندگی اولویت کیفیت بر کمیت

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود قلم آهنین فرسوده را در دوات چرک گرفته شیشه ای فرو برد و از پشت عینک زنگاری نوک قلم را ورناندازی کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود کرک و پشم سر قلم را با وقار و طعائنه تعام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابتدا هم ایرادی نگرفت که بچه جان اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش منتسب حال درویشان باشد دیگر اینکه خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق خروسهای مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر به قول امروزی ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

لغات مهم دوات مرکب د دان، جوهردان ظرفی که در آن جوهر ریزند. «وقار سنگینی آرامش طعائنه آرامش، سکون و قرار الزام ضرورت لازم گردانیدن، واجب گردانیدن

عرض کردم حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند با این حال شاگرد معتمازی بود و از همه درسهای حفظی بیست می گرفت: مگر در ریاضی که کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

لغات مهم کمیت است سرخ هایل به سیاه و تصدیق نامه گواهی نامه

نکات دستوری تصدیق نامه: «مفعول»

نکات آرایه ادبی لای کتاب باز کردن کنایه از خواندن کتاب کمینش لنگ بود کنایه از کم مایه بودن تسلطی نداشت، ضعیف بودن)

من خانواده خسرو را میشناختم آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقارضاخان توجهی به تربیت او نداشت فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسری اش را از جان و دل دوست می داشت دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا نعاذ خوان مقدس با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشاند و اداوار میکرد قرآن برایش بخواند دیگر از استعدادهای خدادادی خسرو آوازش بود. معلم قرآن ما میرزا عباس بود شهر هم میگفت زیادهم می گفت اما به قول نظامی «خشت می زد زنگ قرآن که میشد تا پایش به کلاس میرسید به خسرو میگفت بچه جان بخوان» خسرو هم میخواند

لغات مهم اصلاً در اصل، اصالتاً

نکات آرایه ادبی دل خوشی و دل گرمی کنایه از امیدواری با قربان و صدقه کنایه از محبت زیاد خشت زدن کنایه از سخن بی ارزش گفتن تضمین خشت می زد بخشی از بیت نظامی گنجوی لاف» از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد **مفهوم** دعوت به سنجیده گویی نکوهش زیاده گویی

خسرو موسیقی ایرانی یعنی آوار را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن در شهناز» شوری به پا کرده بود مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس ها رد می شد آواز خسرو را شنید وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که این تلاوت قرآن نیست. آوازخوانی است میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند

لغات مهم شهناز یکی از آهنگهای موسیقی ایرانی گوشه ای از دستگاه شور بر پیش جلو عتاب کردن خشم گرفتن بر کسی سرزنش کردن تلاوت خواندن قرائت کردن

نکات دستوری جمله اول چهار جزئی با مفعول و متمم

نکات آرایه ادبی ایهام تناسب واژه «شور» به معنی غوغا و هیجان است ولی به تناسب شهناز» که گوشه ای از دستگاه موسیقی «شور» است. به معنی اصطلاحی در موسیقی به نظر میرسد و آرایه ایهام تناسب را به وجود می آورد. شش دانگ کنایه از کامل

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

گر ذوق نیست تو را کر طبع جانوری

لغات مهم اشتر شتر طرب شادگانی کر کج نار است

نکات دستوری مسند در حالت و طرب مسند کر طبع جانور صفت و موصوف مقلوب جابه جا کر طبع جانور جانور کج طبع

نکات آرایه ادبی تضمین بیانی از گلستان سعدی و تشبیه تو مانند جانور کج طبع جناس ناقص عرب طرب واج آرای تکرار واج «ت»

معنی شتر با شعر عرب خوش و شادمان میشود. اگر تو ذوق شادمانی نداری حیوان کج سلیقه و بی ذوقی هستی **مفهوم:** نکوهش بی ذوقی و تأثیر موسیقی

شعر شتر را جو شور طرب بر سر است اگر آدمی را نباشد خر است

به صوت خوش، جو حیوان است مایل از حیوان کم نشاید بودن ای دل

نبینی شتر بر خدای عرب که جوشن به رقص اندر آرد طرب

خداگو را خدا از حد گذشته شتر کف کرده و رقص گشته شتر

مدیر آهسته از کلاس بیرون و دم بر نیاورد. خسرو همچنان میخواند و مدیر از پشت در گوش می داد و لذت میبرد که خود مردی ادیب و صاحب دل بود.

لغات مهم صاحب دل عارف آگاه دارای احساسی قوی خود بدل برای مدیر»

یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن نا شبانه گل و بته نقاشی شده بود. به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است

لغات مهم: مألوف الفت گرفته مانوس خو گرفته بته گلی که بر روی پارچه و غیر نقش کنند. اخیرت: تعجب، سرگشتگی

نکات دستوری ترکیب وصفی عادت مألوف

نکات آرایه ادبی آفتاب از کنایه از اتفاقی شگفت و خارق العاده

زنگ اول نقاشی داشتیم معلم نقاشی ما یکی از سرتیپهای دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را جناب سرتیپ می گفتیم. خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با ضمایم و تعلیقات در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید جناب سرتیپ این را من از روی «طبیعت» کشیده ام چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی دستت خیلی قوت داره

لغات مهم ضمایم ج ضمیمه همراه و پیوست و تعلیقات ج تعلیق پیوستها و یادداشت مطالب و جزئیات در رسانه یا کتاب و طبیعت خود عادت طبع و سرشت

نکات دستوری نقاشی به ترتیب در نقشهای مفعول و مضاف الیه مسند: جناب سرتیپ

نکات آرایه ادبی قوت داشتن کنایه از داشتن مهارت

خسرو در کیف را باز کرد من که پهلوی او نشسته بودم دیدن محتوای آن کوزه های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع مرباجات». معلوم شد مادر بزرگش مربا پخته و در بازگشت از زیارت قم ان کیف حلبی خسرو بزرگ ترین کوزه را که مربای به داشت خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبتش شده بود با خوش رویی و در عین حجت و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربا از کوزه بیرون نمی آمد با سرانگشت تدبیر آن را خارج میکرد و با لذت تمام فرو می داد و به صدای بلند می گفت «الها صد هزار مرتبه شکر که شکر نعمت افزون کند. و کوزه ها را آورده بود.

لغات مهم حجب شرم و حیا رهاورد سوغات هدیه نصیب بهره، قسمت

نکات دستوری حمله پایانی چهار جزئی با مفعول و مسند است و منادا و شبه جمله الها

نکات آرایه ادبی باب دندان کنایه از مطابق میل تضمین شکر نعمت بیانی از لب لباب کا شفی تلمیح عبارت: «شکر نعمت، نعمت افزون کند اشاره به مفهوم آیه لئن شکرتم لأزیدنکم و...» (سوره ابراهیم به (۷)

معنی مصراع شکر نعمت روزی تو را افزایش می دهد. **مفهوم** نعمت افزایشی شکر کاستی نعمت از ناسپاسی

حق نعمت شناختن در کار نعمت افزون دهد به نعمت خوار

نعمت بسیار داری شکر از آن بسیارتر نعمت افزون تر شود آن را که او شاکر بود

گفتم خسرو آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود... خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت به قول خسرو اشک از دیده روان ساخت که ای فرزندم حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که همه قبیله من عالمان دین بودند. خسرو هم با آنکه خودرو و خودش بود اندرز مادر بزرگ نا توان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

لغات مهم فیاض سرشار و فراوان بسیار بخشنده اوان وقت هنگام زمان مطربی عمل و شغل مطرب کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد و مسخرگی لطیفه گویی دلقکی خودرو خودرای خودسر لجوج در اینجا «تربیت نشده»

نکات دستوری مفعول آواز معطوف به مفعول استعداد فعل داشت» به قرینه لفظی حذف شده است

نکات آرایه ادبی تضمین همه قبیله من... بیتی از سعدی همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشقت شاعری آموخت

معنی مصراع همه خاندان من عالمان و دانشمندان دینی بودند. **مفهوم** مذهبی بودن اجداد

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت با آن سن و سال با شاگردان کلاسهای هشتم و نهم مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت کشتی میگرفت و همه را زمین میزد به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد. با آنکه نمره های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت. من دیگر او را نمی دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود دیدم خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش فرو کوفت و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر خسرو پهلوان» را همه میشناختند و می ستودند و تکریمش میکردند ولی چه سود که حسودان تنگ نظرو عنودان بد گهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند این عین گفته خود اوست. در روزگار شکست و خفت به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سروصدا به گوشه ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر مرد میدان نبود. این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید فی الجمله نماند از معاصی هنگری که نکرد و مسکری که نخورد. تریاکی و شیریه ای شد و کارش به ولگردی کشید.

لغات مهم شگرف عجیب و شگفت و تکریم گرامی داشت عنود ستیزه کار دشمن و بدخواه بد گهر: بدذات بدسرشت لهو بازی و سرگرمی آنچه مردم را مشغول کند. ولعب بازی لهو و لعب خوش گذرانی منجلاب محل جمع شدن آبهای کثیف و بدیو معاصی : ج معصیت، گناهان منکر رشت ناپسند و مسکر چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد مثل شراب فی الجمله خلاصه به هر حال خفت سبکی و خواری نکات آرایه ادبی چشم به هم زدن کنایه از زمان بسیار کوتاه - پشت به خاک رساندن کنایه از شکست دادن و تشبیه اضافه تشبیهی) فساد مانند منجلاب

معنی حسودان تنگ نظر. حسودهای کوتاه بین و دشمنان مدت او را به خوش گذرانی و فساد کشیدند. فی الجمله نماند. خلاصه، همه گونه گناه کاری و شراب خواری کرد **مفهوم** تاثیر همنشین بد نکوهش معاشرت با انسان های بد - حسادت

روزی در خیابان او را دیدم شادی کردم و به سوییخ دودیدم آن را خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی مهربی بسیار نگاهم کرد از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی میباید چشمهای درشت و پرفروغش چون چشمه های خشک شده سرد و بی حالت شده بود شیریه تریاک آن شیر بی باک را چون اسکلتي وحشتناک ساخته بود خدای من این همان خسرو است؟!

لغات مهم تکیده لاغر و باریک اندام اسکلتي استخوان بندی بدن آدمی و حیوان تریاک پادزهر در اینجا ماده مخدر»

نکات آرایه ادبی خون گرمی کنایه از محبت - سردی کنایه از بی مهربی و بی توجهی تشبیه چشم مانند چشمه و جناس چشم، چشمه شیر شیریه استعاره نسبت دادن باریدن به بدبختی و سیه روزی - شیر استعاره از خسرو

از حالش پرسیدم جوابی نداد ناچار بلندتر حرف زدم با صدایی که به قول معروف گویی از ته چاه در می آمد با زهرخندی گفت داد زن من گوش استماع ندارم. لمن تقول . فهمیدم کر هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می تراوید از پدر و مادر بزرگش پرسیدم آهی کشید و گفت: مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی دانم کجاست گفتم خانه ات کجاست؟! اه سوزناکی کشید و در جوابم خواند

لغات مهم لمن تقول برای چه کسی می گویی؟ ذوق چشمایی استعداد و قریحه طبیعت طبع و استعداد شاعری و نویسندگی

نکات آرایه ادبی از ته چاه در آمدن صدا کنایه از آهسته و بی حال حرف زدن تشبیه خنده مانند زهر تضمین من گوش بیتی از سعدی(بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لمن تقول)) حس آمیزی اه سوزناک

مفهوم نصیحت ناپذیری عاشق

فریاد می زنند ببینید و بشنوید کور و کریم حوصله شرح قصه نیست
چه چشم پاسخ است از این دریچه های بسته ات برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی زند

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

لغات مهم: قضا سرنوشت

نکات دستوری مصراع اول و دوم جمله سه جزئی با مفعول نقش مفعول «ش»

نکات آرایه ادبی دانه و دام مجاز از گرفتاری و تناسب دانه دام، کبوتر، آشیان

معنی کبوتری که سرنوشتش نابودی است تقدیر او را به سوی گرفتاری در دام می کشاند مفهوم اعتقاد به قضا و سرنوشت

ز چرخ آمد همه چیزی نوشته نوشته با روان ما سرشته
هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
نوشته جاودان دیگر نگردد گردند جمله کور و کر
چون قضا بیرون کند از چرخ سر به رنج و کوشش از ما برنگردد عاقلان

و بدون خدافظی راه خود گرفت و رفت. از این ملاقات چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه ای زیرپلاسی مهندس بی سروصدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

لغات مهم پلاس: جامه ای کم ارزش گلیم درشت و کلفت «مهندس: کهنه، فرسوده

مع الحکامات و لوامع الروحات روان خوانی: طراران (نظم) - (جوامع سدید الدین محمد عوفی)

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر درازگوش نشسته بود و بزى را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته از پس وی میدوید سه طرار نشسته بودند یکی گفت من بروم و آن بز را از مرد بدزدم دیگری گفت این سهل است من خر او را بیاورم پس آن یکی بر عقب مرد روان شد. دیگری گفت: این سهل است من جامه های او را بیاورم

لغات مهم در از گوش الاغ خر جلاجل ج جلجل زنگوله ها زنگها از پس پشت سر طرار دزد حيله گر سهل آسان عقب: پشت سر جامه لباس

نکات دستوری «را» در بزى را رشته در گردن» «را» ی و فک اضافه (رشته در گردن بزى کرده)

معنی چنین نقل می کنند که مردی سوار بر خر به بغداد آمد و بندی محکم به گردن بزى بسته بود و بر به دنبال او می دوید. به درد نشسته بودند. یکی گفت من می روم و بر آن مرد را می دزدم دزد دیگر گفت: این کار آسانی است. من خر او را می دزدم. سپس یکی از دزدان به دنبال مرد به راه افتاد دزد دیگر گفت این کار آسانی است. من لباسهای او را می دزدم. مفهوم دزدی کردن نتیجه عکس - مفهوم پارادوکسیکال)

مدتی معکوس باشد کارها شحنة را درد آورد بر دارها
هین که معکوس است در امر این گره صدقه بخش خویش را صدقه بده
دام هر بار ماهی آوردی ماهی این بار رفت و دام ببرد

پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت جلاجل از گردن بر باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد میرسید و گمان میبرد که بز برقرار است. آن دیگری بر سر کوچه تنگ ایستاده بود چون آن مرد برسید گفت: طرفه مردمان اند مردمان این دیار جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنب خر بسته است.

لغات مهم موضع محل جا مفرد مواضع دنب دم طرفه شگفت آور، عجیب

معنی سپس یکی از دزدها به دنبال مرد رفت و جایی خالی پیدا کرد و زنگوله ها را از گردن بر باز کرد و به دم خربست خردمش را تکان می داد و صدای زنگوله ها به گوش مرد می رسید و گمان میکرد هنوز بر سر جای خودش است و در دیده نشده است دزد دیگر سر کوچه تنگی ایستاده بود. وقتی آن مرد پرسید گفت مردم این شهر عجب مردمی هستند. معمولاً زنگوله ها را به گردن خر می بندند ولی او به دم خر بسته است. مفهوم نتیجه عکس کاری جدید و خارج از عادت و جمع اضداد

آن مرد در نگرینست بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟ طرار دیگر گفت من مردی را دیدم که بزى داشت و در این کوچه فرو شد آن مرد گفت ای خواجه لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم. طرار من مؤذن این مسجدم و زود باز آی آن مرد به طرف کوی فرو رفت طرار خر را برد. آن طرار دیگر بیامد که گفته بود که من جامه او را بیاورم. از اتفاق بر سر راه چاهی بود طرار بر سر آن چاه نشست چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بر میکرد طرار فریاد برآورد و اضطراب می نمود.

لغات مهم از اتفاق اتفاقاً اضطراب اشتفتگی، بی تابی، پریشان حالی

نکات داستوری فعل پیشوندی فروشد

معنی: آن مرد نگاه کرد بز را ندید فریاد زد: چه کسی بز را دیده است؟ درد دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزى همراه داشت و به این کوچه رفت. مرد گفته ای بزرگوار، لطف کن و این خر را نگه دار تا من بز را پیدا کنم دزد گفت: خیلی معنون هم هستم. اولی من موذن این مسجدم پس زود برگرد. مرد به طرف کوچه رفت و درد خر را برد. آن دزد دیگر (سوم) که گفته بود: من لباس را می دزدم آمد. اتفاقا بر سر راه چاهی بود. دزد بر سر آن چاه نشست مرد همانطور که از راه رسید در حالی که دنبال خر و بر می گشت درد شروع کرد به فریاد زدن و بی قراری کردن

آن مرد او را گفت ای خواجه تو را چه رسیده است؟ خر و بز من را برده اند و تو فریاد می کنی؟! طرار گفت: صندوقچه ای پر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شد. ده دینار تو را دهم اگر تو این صندوقچه من از اینجا برآوری پس آن مرد جامه و دستار برگشید و بدان چاه فرو شد. طرار جامه و دستار برگرفت و برد پس آن مرد در چاه فریاد میکرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت چون به بالا آمد جامه و طرار باز ندید چوبی برگرفت و بر هم می زد.

لغات مهم خواجه بزرگ سرور دستار پارچه ای که به دور سر نپیچند عمامه، سربند فرو شد داخل شد، پایین رفت ملال اندوه افسردگی، پژمردگی

معنی مرد به دزد گفت ای بزرگوار برای تو چه اتفاقی افتاده است؟ خر و بز مرا دزدیده اند و تو فریاد میزنی؟ دزد گفت: یک صندوقچه پر از طلا از دستم به این چاه افتاد و من نمیتوانم داخل این چاه بروم ده سکه طلا به تو میدهم به شرطی که تو صندوقچه مرا از این جا بیرون بیاوری سپس آن مرد لباس و سربندش را در آورد و داخل آن چاه رفت دزد (سوم) لباس و سربند او را برداشت و برد آن مرد از چاه فریاد می زد که در این چاه چیزی نیست در حالی که کسی جوابش را نمی داد مرد خسته شد. وقتی از چاه بیرون آمد لباس و درد را ندید چوبی را برداشت. به نشانه پاسبانی به هم می زد

مردمان گفتند: چرا چنین میکنی مگر دیوانه شدی؟ گفت نه پاس خود میدارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

لغات مهم پاس نگهبانی، پاسداری

معنی: مردم گفتند چرا این کار را میکنی مگر دیوانه شده ای ۱۴ گفت به از خودم نگهبانی میکنم مبادا مرا هم بدرند.

درس هفدهم : سپیده دم (نظم) – (سمفونی پنج - نزار قبانی)

تو را «جنوب» ناهیدم ای که ردای حسین را بر دوش و خورشید کربلا را در برداری / ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین پیوند خورده ای / ای سرزمینی کز خاکت خوشه های گندم میروید و پیامبران بر می خیزد.

لغات مهم ردا جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند بالاپوش برین بالابین برتر

نکات آرایه ادبی استعاره (تشخیص) مورد خطاب قرار دادن سرزمین جنوب لبنان ردا بر دوش گرفتن کشور لبنان در آغوش گرفتن خورشید فداکاری گل سرخ خورشید و کربلا استعاره از امام حسین (ع) سرخ گل استعاره از جنوب لبنان خوشه های گندم استعاره از نسل مبارزان . ردا بر دوش گرفتن کنایه از پیروی و ارادت برخاستن کنایه از قیام و برانگیخته شدن تضاد زمین و آسمان مراعات نظیر زمین خاک گندم

معنی خطاب به جنوب لبنان | نام تو را جنوب گذاشتم ای سرزمینی که راه امام حسین (ع) را می روی عشق امام حسین (ع) را که خورشید کربلا است در آغوش داری ای سرزمین فداکار که از خون شهیدان مانند گل سرخ هستی ای سرزمینی که انقلاب تو در زمین، با انقلاب آسمانی حضرت مهدی (عج) پیوند خورده است و ای سرزمینی که از خاک تو نسل مبارزان مانند گندم می روید و پیامبران برانگیخته می شوند. **مفهوم** تقدس فداکاری و انقلابی بودن سرزمین لبنان مقاومت جهاد و مقابله با دشمن

با دیو سیاه شب در آویخته ایم	در کام فلق باده خون ریخته ایم
با داس مقاومت دروده	کشت ستم و تباهاکاری
گلوی ستم را بدان سان فشرد	که دارا بدان داوردی رشک برد
وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم	دل از عبور از سد خار و خاره بندیم
در خامشی ها قامت فریاد بسته	مردی به مردی دشته بر بیداد بسته

تو را جنوب ناهیدم ای کشتیهای صیادی که مقاومت پیشه کرده اید ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده ای ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده اید ای روزهای عاشورا

نکات داستوری مناداها کشتی ها ماهی، دفترها، روزها

نکات آرایه ادبی، کشتی ماهی دفتر مجاز از مردم مقاوم لبنان استعاره (تشخیص) مقاومت کشتی و ماهی و دفتر روزهای عاشورا استعاره از روزهای سخت لبنان مراعات نظیر کشتی ماهی دریا

معنی ای جنوب لبنان نام تو را جنوب گذاشتم ای کشتیهای ماهی گیری که در برابر تجاوز مقاومت میکنند ای ماهی های دریا که مقاومت می کنید ای دفترهای شعری که پر از شعر مقاومت هستید ای روزهایی که مانند روز عاشورا سرشار از مبارزه و شهادت هستید. **مفهوم** مقاومت و پایداری مردم لبنان

تو را جنوب نامیدم تو را آتیا و خوشه ها و ستاره غروب نامیدم تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم.

نکات دستوری تمام جمله ها چهار جزئی با مفعول و مسند هستند.

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص مورد خطاب قرار دادن جنوب لبنان در همه مصراعها زاده شدن سپیده دم و تشبیه جنوب لبنان مانند آب ها خوشه ها ستاره ،غروب سپیده دم پیکری در اشتیاق شهادت آب نعاد پاکی و حیات خوشه نعاد دوام نسل مبارزان برکت و حاصل خیزی ستاره نعاد امید بخشی « پیکر مجاز از انسان

معنی ای جنوب لبنان | نام تو را جنوب گذاشتم تو که مانند آب ها پاک و خروشان و با داشتن نسل مبارزان مانند خوشه ها پرباری و در امید بخشی مانند ستاره غروبی و در زنده بودن مانند سپیده دمی که منتظر متولد شدن است و فداکاری مانند انسانی هستی که آرزوی شهادت دارد. تو باعث انقلاب جهانی و شگفت زده شدن جهانیان و تغییر در جهان هستی تو پاک و پاکیزه و ارزشمند و توانایی **مفهوم** شکوفایی، امیدواری انتظار شهادت طلبی انقلابی بودن و پاکی سرزمین لبنان شوق شهادت گل لاله

با خون شهیدی است که جوشد از دل خاک	هر جا که در آغوش صبا، غنچه وردی است
با صبا در چمن لاله سحر می گفتم	که شهیدان که اند این همه خوتین گفتان؟
پیدا شد و چرخ زد و در خون گم شد	من می گویم ستاره ای بود شهید

تو را جنوب نامیدم ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره فروزان / ای چون شمشیر درخشان بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست / بگذار گرد و خاک قدم هایت را برگیریم

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص خطاب به جنوب لبنان نسبت دادن دست قدم به جنول لبنان تشبیه جنوب لبنان مانند سبز، مسافر ستاره، شمشیر تشبیه اضافه تشبیه ی روزگار مانند دفتر خار مجاز از سختی شمشیر مجاز از مبارزه

معنی ای جنوب لبنان نام تو را جنوب گذاشتم ای سرزمینی که در ماندگاری مانند سبزه ای هستی که از دفتر روزگار روییده ای ای سرزمینی که همواره درد کشیده ای و مانند مسافری بودی که روی خار راه برود ای سرزمینی که مانند ستاره روشنی « و در مبارزه مانند. شمشیری درخشانی بگذار شمشیری را که در دست توست بیوسیم بگذار گرد و خاکی را که از مبارزه در قدم های توست پاک کنیم. **مفهوم** جاودانگی دردمندی تابناکی جهادگری ارجمندی و نجات بخشی مردم لبنان

ای سرور باران ها و فصلها تو را عطری نامیدم که در غنچه ها خانه دارد تو را پرستو نامیدم / ای سرور سرواران / ای برترین حماسه !

لغات مهم حماسه دلیری نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوری ها سخن می رود.

نکات دستوری «تورا عطری نامیدم و تورا پرستو نامیدم جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند هستند

نکات آرایه ادبی باران نعاد طراوت و رویش فصل نعاد دگرگونی و پویایی و استعاره تشخیص خطاب به جنوب لبنان اضافه استعاری تشخیص سرور بارانها و فصلها مراعات نظیر باران، فصل، غنچه

معنی ای جنوب لبنان که سرور بارانها و فصلها هستی تو مانند عطری هستی که در غنچه هاست و تو در امید بخشی مانند پرستو هستی

ای بزرگ بزرگان های بزرگترین حماسه مفهوم ارزشمندی طراوت امید بخشی بزرگی و دلاوری لبنان

تاریخ روزی رو ستای کوچکی را از رو ستاهای جنوب به یاد خواهد آورد که معرکه» خوانده می شود. رو ستایی که با « صدرش با سینه اش از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد.

لغات مهم معرکه میدان جنگ صدر سینه بالای مجلس اشاره به امام موسی صدر یکی از علمای مبارز لبنان که به دست اسرائیل روده شد. شرافت ارجمندی با شرف بودن و کرامت بزرگی ارزش

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص به یادآوردن تاریخ دفاع کردن روستا و ایهام تناسب مهرکه نام روستایی در لبنان که به تناسب «دفاع» یادآور میدان جنگ است. صدر نام یکی از علمای مبارز لبنان که به تناسب واژه «سینه» به معنی «سینه» به نظر می رسد و روستایی با صدرش تلخیص به واقعه ربوده شدن امام موسی صدر سینه مجاز از مقاومت خاک مجاز از وطن

معنی روستای کوچکی از روستاهای جنوب لبنان در تاریخ ماندگار خواهد شد که نامش «مهرکه است و روستایی که با امام موسی صدرش و مقاومتش از ارجمندی وطن و ارزشمندی انسان دفاع کرد. **مفهوم** ماندگاری دفاع از شرافت انسانی و وطن

سرورم ای سرور آزادگان / در زمانه سقوط و ویرانی / جز تو کسی نمانده است که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بگارد / جز تو کسی نمانده است / مگر تو / مگر تو پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای

لغات مهم مگر در نقش «قید» به معنی امید و امیدواری عنب: انگور تاکستان باغ انگور باغی که در آن تاک کاشته باشند.

نکات آرایه ادبی اضافه استعاره درهای امید و روشنایی نسبت دادن در به امید و روشنایی نخل مجاز از حرما تاکستان مجاز از انگور نخل و عنب نماد فراوانی و برکت

معنی ای مردم جنوب لبنان | ای سرور من و ای سرور آزادگان در روزگار سقوط و ویران شدن شهرها و غیر از تو هیچ مردمی مقاومت نکرده است و تا برای زندگی ما باغ های خرما و انگور بگارد و به زندگی ما برکت بدهد و غیر از تو ملتی نمانده است و فقط به تو امیدواریم و فقط به تو امیدواریم و پس درهای امید و آزادی را تو به روی ما باز کن **مفهوم** پایداری در فضای وحشت و بیم سخاوتمندی وطن امید و آرزو و امید به پیروزی وطن

یادش آمد که بر آن اوج سپهر هست پیروزی و زیبایی و مهر
مرا با عدو عاقبت فرصت است که از آسمان مژده نصرت است

کنج حکمت: فرار شاعر فرانسوا کوپه

تیمور لنگ گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت سرگرم اندیشه های دور و دراز خود از میدان جنگ به گورستان می رفت و از اسب پیاده میشد و تنها در میان قبرها به گردش میپرداخت و هر گاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ سرداری دلاور و دانشمندی نامدار میگذشت. سر فرود می آورد و مزار او را می بوسید.

لغات مهم لگام افسار دهنه اسب نیاکان پدران و مزار: جای زیارت، قبر، مرقد

نکات آرایه ادبی سر فرود آوردن کنایه از احترام گذاشتن بوسیدن مزار کنایه از محترم و مقدس شمردن

تیمور پس از آنکه شهر توس را گشود فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی شاعر ایرانی روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه ای اسرار آمیز او را به سوی فردوسی میکشید خواست که قبرش را بگشایند مزار شاعر غرق در گل بود.»

لغات مهم گشودن تصرف کردن جذبه کشش اسرار آمیز مرمرور ناشناخته

نکات آرایه ادبی دست برداشتن کنایه از ترک کردن

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ مزار کشورگشایی چون او چگونه خواهد بود. پس از راه قره قوم به سوی تاتار آنجا که نیای بزرگش، چنگیز در معبدی آهنین آرمیده است روی آورد. در برابر زائر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند. برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی برگردانید گور! ستمگر غرق در خون بود.

لغات مهم اندیشه فکر نگرانی قره قوم این بیابان از فلات او ست پورت در شمال تا کوهستانهای کپه داغ در جنوب و از رودخانه آمودریا رود جیحون در شرق تا دریای خزر و در غرب گسترش می یابد. و تاتار مغولستان

نکات آرایه ادبی بر خود لرزیدن کنایه از ترسیدن روی برگردانید کنایه از نفرت داشتن یا متنفر بودن منظور از «زائر نامدار» تیمور لنگ

مفهوم: نکوهش ظلم و ستم

نماد ستمکار بد روزگار بهماند برو لعنت روزگار

به نیکی در آن کوش چون بگذری

سرانجام نیکی بر خود بری

نیک و بد چون همی بیاید مرد

خنک آن کس که گوی نیکی برد

درس هجدهم : عظمت نگاه / مانده های زمینی و مانده های تازه - آندره ژید (ترجمه استی بحرینی)

ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی دلم میخواست که این کتاب شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو پیامورد که بیشتر از این کتاب به خود پردازی

لغات مهم: ناتانائیل انسان کامل و آرمانی که به قول نویسنده هرگز نبوده است. در زبان عبری به معنی «خداداد» است.

نکات دستوری نهادا ناتانائیل

نکات آرایه ادبی پرداختن به کنایه از توجه کردن و شناختن مفهوم خودشناسی شوق پرواز به عالم معنا

ناتانائیل آرزو مکن که خدا را جز در همه جا در جایی دیگر بیابی هر آفریده ای نشانه خداوند است اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند ما را از راه آفریدگار باز می گرداند

لغات مهم معطوف بازگردانده شده، پیچانده شده

معنی آرزو مکن... خدا در همه جا هست و جایی نیست که خدا آنجا نباشد. **مفهوم** حضور خدا در همه جا تجلی خدا در پدیده های هستی نور بودن خدا محدودیت پدیده ها در توصیف خدا دلبستگی و دور شدن از خدا همه ی موجودات نشانه های خداوند را دارند

نکات آرایه ادبی تضاد همه و هیچ متناقض نما هر آفریده ای نیست.

پنهان از دیده ها و همه دیده ها از اوست	آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
در همه پیدا و پنهان از همه به صحرا بنگرم صحرا نه وینم	نور آن پنهان و این پیدا نگر به دریا بنگرم دریا نه وینم
به جهان خرم از آتم که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست
کدام برگ درخت است اگر نظر داری	که سر صنع الهی بر او نه مکتوب است
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
دیدم گل و بستانها صحرا و بیابان ها	او بود گلستان ها صحرا همه او دیدم
آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم	یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

خدا در همه جاست هست در هر جا که تصور در آید و نایافتنی است و تو ناتانائیل به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری میروید که خود به دست داری

لغات مهم تصور گمان پندار

نکات دستوری بدل نانائیل

معنی خداوند در همه جا حضور دارد؛ در هر جایی که به فکر شما برسد ولی دست نیافتنی است و تو ای ناتانائیل به کسی شبیه خواهی بود که برای هدایت و راهنمایی خود به دنبال نور و راهنمایی میروید که خودش آن را در اختیار دارد ولی از آن غافل است. **مفهوم** حضور خدا در همه جا نایافتنی بودن خدا هدایت غفلت از داشته های خود.

هرجا بروی جز خدا نخواهی دید ناتانائیل همچنان که میگذری به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست ای کاش عظمت در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه میکنی

لغات مهم درنگ مکث

نکات دستوری: نهادا ناتانائیل

نکات آرایه ادبی تضاد: همه و هیچ

مفهوم حضور خدا در همه جا تجلی خدا در پدیده ها جاودانگی خدا و گذرا بودن غیر خدا مثبت اندیشی و عظمت در نگاه نگرش با بصیرت دیدن خوبی ها و کنار گذاشتن بدی ها

دیده را کن دوا تا ببینی	شیوه های چگونه دیدن را
اگر در دیده همچون نشینی	به غیر از خوبی لیلی نبینی
نیست نقصان در جمال آن نگار	هست نقصان در نظر ای شهریار

مگر به دیده مجنون نظر کی ورنی چگونه در نظر آید جمال و طلعت لیلی

ناتانیل من به تو شور و شوقی خواهم آموخت اعمال ما وابسته به ماست همچنان که روشنائی فسر به فسر راست است که ما را می سوزاند اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد و اگر جان ما ارزشی داشته باشد برای این است که سخت تر از برخی جانهای دیگر سوخته است.

لغات مهم: فسر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می گردد.

نکات دستوری: جمله اول چهار جزئی با مفعول و متمم نکات آرایه ادبی مراعات نظیر روشنائی، فسر

مفهوم: دعوت به عشق بازگشت اعمال به خود انسان ریاضت سوخت جان موجب ارزشمندی است. ظاهر - باطن از ماست که بر ماست

پاک دامانی جو شمع و نور بارد از رخت پاک دامانی دلیلش روی نورانی بود

می دهد ظاهر هر کس خبر از باطن او رتبه پیرهن آری از قبا معلوم است

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید صداها را ندا

نیکوترین اندرز من این است تا آنجا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن»

لغات مهم: اندرز بند نصیحت

نکات دستوری: ترکیب وصفی نیکوترین اندرز

نکات آرایه ادبی: بار به دوش گرفتن کنایه از خدمت کردن

مفهوم: خدمت به خلق

آن روز روز خدمت خلق است بهر حق خرم کسی که خدمت خلقتش میسر است.

طریقت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

آه چه میشد اگر می توانستم به چشمانم بینشی تازه بیخشم و کاری کنم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان مینگرد آسمانی که پس از بارش باران صاف و روشن است.

لغات مهم: نیلگون به رنگ نیل آبی سیر

نکات دستوری: شبه جمله (صوت): آه .

نکات آرایه ادبی: تشبیه چشم مانند آسمان - آسمان مانند نیل

مفهوم: بینش نو وسعت بینش روشن بینی

ناتانیل با تو از انتظار سخن خواهم گفت من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید انتظار اندکی باران گرد و غبار جاده ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا برمی خاست. زمین از خشکی ترک برمی داشت گویی میخواست پذیرای آبی بیشتر شود.

لغات مهم: بر می خاست بلند می شد.

نکات دستوری: شبه جمله (منادا): ناتانیل . نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص انتظار کشیدن زمین سبک شدن گرد و غبار کنایه از خشکی بیش از حد زمین و تضاد بارون و خشکی - زمین و هوا و حسن تعلیل ترک خوردن زمین برای خواستن آب بیشتر مفهوم انتظار و امید و توصیف سختی ها و تشنگی گرفتن نتیجه مثبت از صبر و انتظار

بزرگان چشم و دل در انتظارند عزیزان وقت و ساعت می شمارند

سر من در شب تاریک زمین همچنان چشم به راه سحر است

ای نور چشم مستان در عین انتظارم جنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان نشسته ام

در انتظار این غبار بی سوار دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی زند

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم میلرزید ستاره ها یک یک رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شبنم بودند.

لغات مهم سپیده دم صبح زود

نکات آرایه ادبی استعاره تشخیص انتظار کشیدن، آسمان رنگ باختن ستاره ها لرزیدن کنایه از انتظار شدید - رنگ باختن کنایه از غروب کردن - غرق در شدن کنایه از زیاد بودن مراعات نظیر سپیده دم آسمان، ستاره - چمنزار، شبنم

مفهوم انتظار روشنائی « توصیف زیبایی آسمان و صبح

ناتانائیل کاش هیچ انتظاری در وجود حتی رنگ هوس به خود نگیرد بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظر هر آنچه به سویت می آید باش و جز آنچه به سویت می آید آرزو مکن. بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به تعامی در تملک خویش داشته باشی کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحبت عاشقانه زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می آید؟

لغات مهم: تملک مالک شدن دارا شدن تصاحب صاحب و مالک چیزی شدن

نکات آرایه ادبی در تملک داشتن خدا کنایه از با خدا بودن

مفهوم دوری از هوس و خواهشهای نفسانی پذیرش تقدیر و سرنوشت همیشه با خدا بودن داشتن آرزوی عاشقانه و دوری از هوس (بی فایده نبودن انتظار)

بزرگان چشم و دل در انتظارند	عزیزان وقت و ساعت می شمارند
سر من در شب تاریک زمین	مچنان چشم به راه سحر است
ای نور چشم هستان در عین انتظارم	جنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان نشسته ام
در انتظار این غبار بی سوار	دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی زند

شگفتا ناتانائیل تو خدا را در تملک داری و خود از آن بی خبر بوده ای ناتانائیل تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود در انتظار خدا بودن، ناتانائیل یعنی در نیافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری تمایزی میان خدا و خوشبختی قاتل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم قرار ده.

لغات مهم تمایز فرق گذاشتن جدا کردن قاتل گوینده قائل شدن اعتراف کردن و پذیرفتن نکات آرایه ادبی تلمیح خدا را در تملک داری اشاره به آیه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (ق) آیه ۱۶)

مفهوم بی خبری از داشته خود نزدیک بودن خدا انتظار نشانه دور بودن از خدا خدا عین خوشبختی دم غنیمت شمردن (خدا در وجود ماست)

به شامگاه چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرود و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. سرچشمه همه دردسرها تو ای ناتانائیل گوناگونی چیزهایی است که داری حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و این را در نمی یابی که یگانه دارایی آدمی زندگی است.

لغات مهم بامداد صبح سپیده دم پگاه صبح زود

نکات آرایه ادبی تضاد شامگاه و بامداد فرو می رود و زاده شود اضافه استعاری سرچشمه دردسر تشبیه زندگی مانند دارایی

مفهوم گذرا بودن جهان نوزایی جهان نگرش نو و پویایی اندیشه و شگفت زدگی نشانه خرد سرگردانی در عالم کثرت و گوناگونی توجه به اصل زندگی.

برای من «خواندن اینکه شنهای ساحل نرم است پس نیست میخوامم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد بیهوده است

لغات مهم مبتنی ساخته نباشده

مفهوم نفی علم ظاهری تجربه گرای و رسیدن به عین یقین اطمینان و یقینی که از راه دیدن حاصل شود. احساس مستقیم، شناخت واقعی است. اولویت تجربه به هر چیزی می خواهم خودم تجربه کنم شنیدن کی بود مانند دیدن

نقد خویش اول آزمایش کن	بعد از آن خلق را نعایش کن
تجربه می بایدت اول به کار	صاعقه در موسم خرمن بلاست

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواسته باشم تعامی مهمرم را نثارش کنم ای زیبای عاشقانه زمین شکوفایی گستره تو دل انگیز است

مفهوم توجه به زیبایی معنوی در زمین تجلی زیبایی جذبه و کشش زیبایی معنوی وابستگی به زیبایی ها و معشوق

در بتان دل بسته ام دیگر مرا با دین چه کار؟

بت پرستم گر مرا ایمان نباشد گو مباحث

عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدا

ما همه بنده و این قوم خداوندانند

غلام همت آمم که زیر چرخ کبود از

هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

روان خوانی : سه پرسش - تولستوی

یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بدانند چه وقت باید کارها را شروع کند به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی توجه باشد و مهم تر از همه بدانند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد. در هیچ کاری ناموفق نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاووش در داد که هر کس به او بیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد چگونه ارزشمندترین افراد را بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم ترین کارها جلوگیری کند جایزهای بزرگ به او خواهد داد.

لغات مهم قافله چاووش در داد: بانگ زد، جار زد مفهوم طلب آموختن « توجه به نظر خردمندان نزار پادشاهان روسیه در گذشته نام عمومی پادشاهان نزاری روسیه) قلمرو حوزه فرمانروایی چاووش پیشرو قافله طلایه، نقیب

مردان اندیشه ور به دربار تزار رفتند و به پرسش هایش پاسخهای گوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار باید برای کارها برنامه های روزانه ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را مو به مو اجرا نمود. آنان گفتند که این تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است. برخی دیگر گفتند که از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیهوده خود را آشفته نسازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد. گروه سوم معتقد بودند که چون تزارها هیچ گاه به جریان رویدادها توجه نداشته اند شاید هیچ شهروندی به درستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد چهارمین گروه گفتند که رایشان در مورد برخی کارها هیچ گاه نمی توانند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی درنگ باید تصمیم بگیرد که آنها را انجام بدهد یا ندهد و برای تصمیم گرفتن باید بداند که چه پیشامدی رخ خواهد داد و این کار تنها از جادوگران برآید. پس برای دانستن مناسب ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد. پاسخ فرزنانگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گوناگون بود گروه اول گفتند که او بیش از همه به دستیاران حکومتی اش نیازمند است. گروه دوم بر این عقیده بودند که وی بیش از همه به کشیشان نیاز دارد. گروه سوم گفتند که او به پزشکان خود بیش از همه محتاج است و گروه چهارم معتقد بودند که نیاز نزار بیش از هر کس به جنگاوران خویش است. در پاسخ به سؤال سوم تزار در مورد مهم ترین کارها گروهی دانش اندوزی را مهم ترین کار جهان میدانستند گروهی دیگر چیره دستی در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را

لغات مهم دربار بارگاه کاخ پادشاهی تضمین پشتوانه تعهد ضمانت ضامن شدن رویداد آنچه رخ داده واقعه حادثه، پیشامد و رایشان: مشاور فرزنانگان، حکیمان دانشمندان چیره دست ماهر وارد کشیش پیشوای مذهبی، روحانی مسیحی

نکات دستوری حذف فعل به قرینه معنوی در جملات آخر

آرایه ادبی موبه مو اجرا کردن کنایه از بسیار دقیق انجام دادن

مفهوم گوناگونی دیدگاه ها

چون پاسخ ها ناهمگون بودند تزار با هیچ کدام موافقت نکرد و به هیچ کس جایزه ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پاسخ درست پرسشهایش با راهبی رای زند که در فرزنانگی نام آور بود. لغات مهم راهب عابد مسیحی ترسای مسیحی و گوشه نشین ناهمگون متفاوت ناجر ناساز رای زند مشورت کند. مشاوره کند

مفهوم طلب کشف حقیقت جست وجوی پیر

راهب در جنگل زندگی میکرد هیچ جا نمی رفت و تنها فروتنان را نزد خود می پذیرفت. پس تزار جامه ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها با پای پیاده به راه افتاد و محافظانش را در میان راه گذاشت.

لغات مهم ژنده فرسوده، کهنه، مندرس مفهوم ترک خودی برای رسیدن به حقیقت

وقتی به کلبه رسید راهب در جلو کلبه اش باغچه می بست همین که تزار را دید سلامش گفت و باز بی درنگ به کندن کرت پرداخت راهب ضعیف و باریک میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرو میبرد و اندکی خاک برمی داشت به دشواری نفس می کشید.

لغات مهم کرت هر یک از بخشهای تقریباً مساوی مزرعه یا باغچه

آرایه ادبی باریک میان کنایه از لاغر مفهوم ترک جسمانیت در پیر و تلاش و اتکا به خود

تزار نزد او آمد و گفت: ای راهب فرزانه نزد تو آمده ام که به سه پرسشم پاسخ دهی یکی اینکه کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم پشیمان شوم؟ دوم اینکه کدام کسان را برتر شکارم و به آنان توجه کنم؟ آخر این که کدام کار از همه مهم تر است و بد باید به انجامش همت کنم؟

لغات مهم همت: قصد، اراده، عزم قوی

مفهوم سؤال از اهل راز

راهب به سخنان تزار گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن کرت را از سر گرفت. تزار گفت: خسته شده ای بیل را به من بده تا کمکت کنم راهب گفت: «متشکرم» و آن گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست. تزار پس از کندن دو کرت از کار دست کشید و پرسش هایش را تکرار کرد راهب باز پاسخ نداد اما از جا برخاست به طرف بیل رفت و گفت حالا تو استراحت کن و بگذار اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد ساعتی از پس ساعت دیگر گذشت آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب میکرد تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت ای فرزانه مرد پیش از آمدن تا به سؤال هایم پاسخ دهی اگر نمی توانی بگو تا به خانه برگردم.»

نکات مهم بگذار اجازه بده

مفهوم تامل پیر در پاسخ دادن شتاب مرید در کشف حقیقت بنادر کشف حقیقت

راهب گفت: نگاه کن کسی دارد آنجا می دود بیا برویم ببینیم کیست تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی دوان دوان از جنگ می آید مرد با دستانش شکمش را چسبیده بود خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی نزار دوید و بر زمین افتاد چشمانش را بست ناله های آهسته سرداد و از هوش رفت.

مفهوم حادثه ناگهانی و ناشناخته

تزار به راهب کمک کرد تا جاده مرد زخمی را درآورد او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست با دستمالش و یکی از لباس پاره های راهب آن را بست اما خون همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند گرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست. وقتی جریان خون متوقف شد مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد تزار به کمک راهب مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود چشمانش را بست و آرام گرفت. نزار آن قدر از کار کردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانه در مثل مار چنبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همه آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد مدتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست پس با چشمانی جویا او را ورناداز کرد.

نکات مهم باند نوار در از پارچه ای که برای بند آوردن خون ریزی محفوظ نگه داشتن زخم یا بی حرکت نگه داشتن اندام روی قسمت آسیب دیده بسته میشود و استانه قطعه زیرین چهارچوب در یا پنجره چنبر دایره یا محیط دایره دایره ای از چوب یا از جنس دیگر چنبر زدن حلقه زدن قید گرفتاری ورناداز برانداز باردید تخمین جویا جستجو کننده، جوینده آرایه ادبی مانند کردن نزار» به «مارا» تشبیه **مفهوم** انسانیت و یاریگری

مرد همین که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهش میکند با صدایی ضعیف گفت: «مرا ببخش.» تزار گفت: «تو را نمی شناسم و دلیلی برای بخشودن نمی یابم مرد گفت: تو مرا نمی شناسی اما من تو را میشناسم من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی ام از تو انتقام بگیرم میدانستم که تو تنها نزد راهب آمده ای این بود که تصمیم گرفتم هنگام بازگشت بکشتم اما یک روز نهم نشد و پیدایت نشد. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که بیابمت به محافظان برخوردم که مرا شناختند و زخمی ام کردند از چنگشان گریختم اما اگر تو زخمم را نمی بستی آن قدر از من خون می رفت که میمردم من میخواستم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش

نکات مهم ضبط گرفتن و نگه داشتن حفظ کردن کمینگاه جایی که در آن کمین کنند مایل خواهان راغب

مفهوم انتقام جویی طلب بخشش دوست شدن دشمن در اثر نیکی

تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی با دشمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخشود بلکه به پزشک خویش و نوکرانش گفت که همراه او برگردند و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می خواست پیش از بازگشت یک بار دیگر از او بخواهد که به سؤال هایش پاسخ دهد راهب در جلو باغچه ای که روز پیش بسته بود زانو زده بود و در کرت ها سبزی می کاشت.

مفهوم بخشیدن دشمن پشیمان و شرمنده و تلافی به نیکی جست و جوی حقیقت

تزار به سراغ او رفت و گفت ای فرزانه مرد برای آخرین بار از تو خواهش میکنم که به سوال هایم پاسخ دهی.» راهب، همان طور که چمباتمه نشسته بود به سرتاپای تزار نگاه کرد و گفت: همین حالا به جواب سوال هایت رسیده ای.» تزار گفت: «چطور؟»

نکات مهم: چمباتمه شکل و حالتی از نشستن که دو کف پا را بر زمین بگذارند و زانو ها را در بغل بگیرند.

مفهوم آشکار بودن حقیقت و بی خبری حقیقت جو

راهب گفت: اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرتها تنهام گذاشته بودی آن شخص به تو حمله میکرد و از ترک کردن من پشیمان میشدی پس آن هنگام بهترین زمان برای کندن کرتها بود و من مهم ترین کسی بودم که تو می بایستی به او توجه می کردی و مهم ترین کارت کمک به من بود. پس زمانی که آن مرد دوان دوان آمد بهترین زمان برای مراقبت تو از او فرا رسید زیرا اگر زخمش را نبسته بودی بدون آشتی با تو میمرد پس او مهم ترین کسی بود که باید به او توجه میکردی و آنچه کردی مهم ترین کار بود اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال»

است و مهمترین کس آن کسی است که اکنون می بینی زیرا هیچ گاه نمی دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه رو شوی یا نه و مهم ترین کار نیکی کردن به اوست زیرا انسان تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.»

مفهوم دعوت به درک «حال» دعوت به نیکوکاری

نیایش : الهی - خواجه عبدالله انصاری

الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی دریاب که می توانی.

لغات مهم حرمت حشمت، آبرو، منزلت، قدر

نکات آرایه ادبی خوانی چنانی میتوانی سجع و تکرار صامتهای «ت، ن» واج آرای

معنی: خدایا به احترام آن نام انسانهای مقدسی که تو در قرآن نام آنها را آورده ای و آن صفتهایی که تنها شایسته توست قسمت می دهی که یاری ام کن برای این که توانای مطلق مفهوم تقدس نام ها و شایستگی خدا در داشتن صفات برتر یاری خواستن از خداوند توانا

الهی عاجز و سرگردانم نه آنچه دارم دانم و نه آنچه دارم

لغات مهم عاجز ناتوان نکات دستوری حذف فعل به قرینه لفظی (عاجزم و سرگردانم)

نکات آرایه ادبی نه آنچه دارم دانم و نه آنچه دارم قلب و عکس دارم دانم دارم سجع و جناس ناهمسان معنی: خدایا، ناتوان و سرگردانم نه از داشته های خود خبر دارم و نه به وظایفی که میدانم باید عمل کنم عمل کرده ام. **مفهوم** عجز و سرگردانی انسان بی خبری از داشته ها و کوتاهی در وظایف

الهی در دلهای ما جز تخم محبت مکار و بر جانهای ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت های ما جز باران رحمت خود مبار به لطف ما را دستگیر و به کرم پای دار

لغات مهم الطاف ج لطف مهربانیا مرحمت احسان لطف مهربانی رحمت بخشش، رافت، رحم، مهربانی . کرم بخشش بزرگواری جوانمردی

نکات آرایه ادبی تخم محبت باران رحمت اضافه تشبیه ی کشت و استعاره از اعمال کاشتن تخم محبت در دل نگاشتن الطاف و مرحمت بر جان استعاره و دست گرفتن کنایه از کمک و یاری پای داشتن به کنایه از حمایت همکار منگار مبار» و «گیر، دارا»: سجع تکرار صامت «م»: واج آرای

معنی: خدایا، تنها بذر محبت خودت را در دل ما بکار و تنها لطف و رحمت خود را در روح و جان ما قرار بده اعمال ما را که همانند کشتزاری است. تنها با رحمت و بخشش خود سیراب کن با لطف خود ما را یاری و با بخشندگی خود از ما حمایت کن مفهوم طلب عشق « طلب لطف و رحمت طلب آموزش و بخشایش اعمال طلب یاری و حمایت

الهی حجابها را از راه بردار و ما را به ما مگذار

لغات مهم مگذار رها نکن واگذار نکن

آرایه ادبی حجاب مجاز از مشکلات و موانع بردار، مگذار سجع معنی: خدایا موانع شناخت و رسیدن به پیشگاہت را از سر راه ما بردار و ما را به حال خودمان رها نکن

مفهوم طلب بصیرت و عبور از موانع شناخت طلب توفیق و حمایت

نکات آرایه ادبی مراعات نظیر دل سر تضاد تقابل بین بلندی سر و نژد بودن دل تلخیص اشاره به مفهوم آیه «تعز من تشاء و تذل من تشاء» هر که را بخواهد عزت میدهد و هر که را بخواهد خوار میکند. (آل عمران ۳۶) موازنه هم آوایی واژگان دو مصراع « کنایه بلندی سر کنایه از عزت و افتخار مجاز سر دل مجاز از انسان تکرار واژه های «بلند» «نژد» معنی هر که را خدا سر بلند کند سر بلند و عزیز است و هر دلی را که غمگین کند، غمگین است. مفهوم غم و شادی واقعی به دست خدا عزت و ذلت دست خداوند است قضا و قدر بی اختیاری انسان همه چیز دست خداست تعز من تشاء و تذل من تشاء هر که بخواهد عزیز میکند و هر که را بخواهد ذلیل) ارجعند گرداننده بندگان از خواری در پای افکننده گردن کشان از سروری

در ناپسته احسان گشاده ست به هر کس آنچه می بایست داده است

لغات مهم ناپسته گشوده بار «احسان خوبی نیکی نیکوکاری می بایست لازم بود. ضرورت داشت.

نکات دستوری بیت دارای سه جمله است. دو جزئی جمله اول سه جزئی با مفعول جمله دوم می باید ناگذرا است. جمله سوم چهار جزئی با مفعول و متمم او چیزی را به کسی داده است. نهاد جمله ها به قرینه لفظی حذف شده است. مفعول در مفعول جمله پایانی به قرینه معنوی حذف شده است. ترکیب وصفی و اضافی در تابسته احسان

نکات آرایه ادبی واج آرایه تکرار صامت ((س)) تلمیح اشاره به آیه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب)) (همانا خداوند هر کس را که بخواهد بی حساب روزی میدهد. (آل عمران (۳۷) اضافه استعاری در احسان معنی در نیکوکاری و احسان را که هیچ گاه بسته نمی شود باز کرده و به هر کس آنچه لازم بوده، بخشیده است. **مفهوم** فراگیر بودن نیکی و روزی بخشی خدا عمومیت رزاقیت خداوند

خدا یا رحمت دریای عام است	وز آنجا قطره ای ما را تمام است
ادیم زمین سفره عام است	برین خوان یقما چه دشمن چه دوست
چنان بهن خوان کرم گسترده	که سیمرغ در قاف قسمت خورد
وگر در دهد یک صلا ی کرم	عزازیل گوید، نصیبی برم
تویی رزاق هر پیدا و پنهان	تویی خلاق هر دانا و نادان
مهیا کن روزی مار و مور	اگر چند بی دست و پایند و زور
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای

به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

لغات مهم وضع حال و روش حالت نی نه

نکات دستوری نهاد جمله اول به قرینه لفظی حذف شده است و مفعول وضع فعل جمله سوم به قرینه لفظی حذف شده است و شیوه بلاغی تقدم فعل بر مفعول در جمله اول ترکیب اضافی وضع عالم « ترکیب وصفی یک موی

نکات آرایه ادبی تضاد بیش کم تکرار نی کنایه یک موی کنایه از کم ترین چیز

معنی عالم هستی را به گونه ای آفریده است که کوچک ترین چیزی از آن نه کم است و نه زیاد. **مفهوم** وجود حکمت الهی و حسابگری در آفرینش جهان خلقت در بهترین حالت

اگر یک ذره را برگیری از جای	خلل باید همه عالم سراپای
خداوندی که در ذاتش علل نیست	جهان داری که در ملکش خلل نیست
جهانی بدین خوبی آراستی	برون زان که بازیگری خواستی
چنان برکشیدی و بستی نگار	که به زان نیارد خرد، در شمار